

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده
باد ائین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہر درلین غسرب
کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندهار، غزني، وردک، میدان و کابل براي
حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال
فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه
ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تيلفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شیرغان، بندر سرپل .
در کندهار : دروازه کابل تيلفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهزاده تيلفون (۲۱۲۲) همه روزه موتراهای اتحادیه
هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام، باموتراهای آرام -
مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اصلاح مو خانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شرمیر

سالون اصلاح مو نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و شستنیاید



۲

ر کورس، جاده منگوریان سوم تقابل بلوک ۱۳۷ متصرفت دوستی
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زرفونه میدان، کوجه گلفروش

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبيب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را بدسترس
مشترکین محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی اش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دست های چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طرود کوه چار کیت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروش ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۲۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی میر

وحد الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحد الله پلاستیک

از روض و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

سید وون

شماره ۷ و ۸ ماه میزان و قریب سال ۱۳۶۸ مطابق
اکتوبر و نوامبر ۱۹۸۹ء شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱

تاریخ سفید

پیدا می شود

سید رسول رسا:

دینیتو دا ادبیاتو خالاتو خیره



۴۴

- در شماره آینده میخوانید
- اسرار شقایق های پر تنده که اخیراً به زمین فرود آمده بودند
- ۱۵ تپه در پیشتانگان
- زنده گی جان گندی چگونه بود؟

در صورت امکان اگر قسمه های (هزارهنگ شب) در مجله سیارون به شکل رساله چاپ شود، خوب میشود.
درین اواخر مکشهای هنرمندان هنندی به شکل برسام آوردن و مجله چاپ میشود، با اینکه میدان برین هلاکه به ستارگان نام هنندی درین جوانان به شکل رختتاک آن شهر پاتنه است، اما مناس خواهد این مرض به سرولید این مجله هم سرایت کند.
نورده نوایی از لیبسه رابعه بلخی

پیشنهادهای

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. مضامینی که به اداره موصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر و یا سایر نویسنده مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده در رسائل صرف نظر نویسنده میباشد.

دلیپ کمار سردی از غزنی

... میگوم از غزنی اسم ولس
نمید انم چون ندیده ام.
دلیپ کمار در یک مصاحبه
بسیار جالب در لجب خور
حرف های زیادی برای خواندن
دارد که برای هر خواننده سیارون
ارزشمندی های دارد.
دلیپ کمار درین مصاحبه
در برابر وضع امریز سمنای هند
حرف های دارد. جایی گفته.
- چیزهایی به عنوان شعر-
در آهنگهای فلی ماسروده شود
که من یعنی آنها را نمیدانم
مثلاً آهنگ ((جیبی جیبی)) است
باموضوع فلم ارتباط دارد و نم
بالفظ و معنی قابل برداخته
این مصاحبه را در صفحه ۵۰
مطالعه نمایید.

میگویند انسان وقتی در برابر
دشواری قرار میگیرد که راجع به
خود صحبت میکند. من شنیده ام
ماواسته گی خیلی دیرینه
بامرکز سلاطین غزنی بی داریم.

حضرت محمد نیکمرغه میلاد

۴۲

چگونگی جلوبیری را بگیرد

۴۲

در حایگاه عاشقان و عارفان



نوشته تاکیر
در صفحه ۲۸ بخوانید

نشریه اتحادیه روزنالیستان
جمهوری افغانستان

هیئت تحریر:
بارق شفیمی
دوکتور محمود حبیبی
عبدالله شادان
رهورد زریاب

Our account No. 40233/B
Da Afghanistan Bank
Kabul Afghanistan

حساب بانکی (۰۲۴۴) بزرگ ۸
د افغانستان بانک
Price: Abroad-50 US dollars
yearly-25 US dollars-6 mounts

مدیرمسئول: دوکتور ظاهر طیب
تلفون: ۶۱۱۵۲
مکارن: سعید اصق معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
سویچبورن: ۶۱۸۷۸

آدرس: بلاک ۶۱۰۶ امگوریان سم
Sabawoon monthly
magazine OF AFGHANISTAN



مصاحبه سلطان هماغه را در
صفحه ۱۹ بخوانید

با مردم خانواده‌ها



و آتشی های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاورون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنای بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیل های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند، مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاورون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاورون یکبار دیگر کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاورون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاری و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوشنل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاورون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبیی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنرودانش مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسنده گان، مترجمان و ژورنالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده گان ما خاوری نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا بیاید آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاورون را همچنان خوب خوب و موفق تراز همیشه پیش ببریم که درین راسته کاری دوستداران و خواننده گان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده گان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خاسر داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاورون برای خواننده گان افتخانی در دایم مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاورون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاورون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده گان خود گزارش بدیم، سیاورون در دوسال

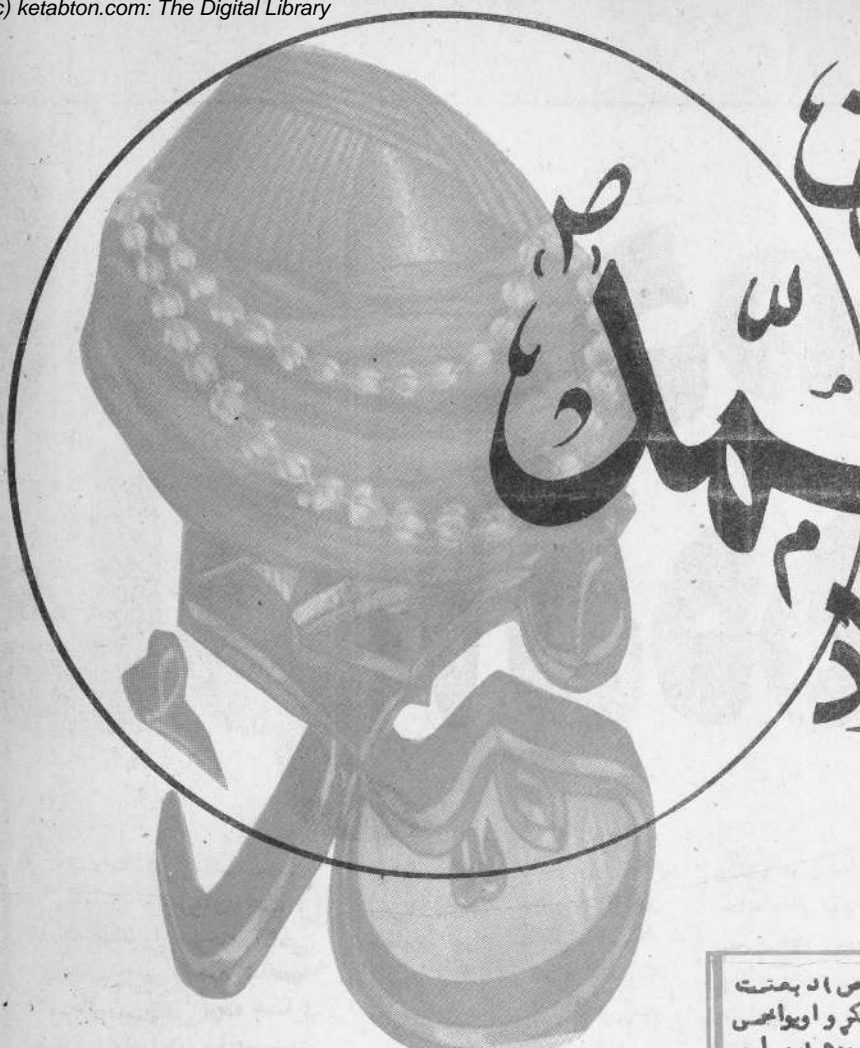


سیاورون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاورون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعدا د گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده گان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتند و به زودی خواننده گان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده گان میباشد.

سیاورون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه گان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده گان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر خا طای دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از کار سیاورون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط نایل استهزا بود و بی برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاورون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

محضرته محمد اکبر نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
مهالک ميلاد يادگار هرکال به د پير
د زينت او برتښن صورت لمانځل
کوي، خو له دې به پورته د انوسون
وېر بله کومه خبره وي چه دغه
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو
په درولو ياد علماء په تقريرونو
لمانځل کوي، بې له دې چه
د رسول (ص) د تعليماتو سره
وړوکي رڼا اوږد انگره زونونز
د زړونو توټم ته ورسوي او يا
زموږ د نفسانيت په زنجيرونوکس
راټکيل شوي، خو ته په خپلواکه
سره د يو پلا آزادي ساخستلو
نصيه په برخه شي.

د هغې خوشحالی ښکاره کول
چه په هغې کې د روح سکون
له وي، هغه خو هغه بې مفهومه
او بې معنی اشعارو سله ريدي
چه په هغسوکې د ژوندانه وينه
او هېڅ نېټې نېټانې نه ليدل
کوي، هغه خبرې او تقريرونه
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېږه
زړونو او روح کې تاثيرونه کوي
هغه ټولې بې معنی او بې اثره
تعليمي ويناوي او خبرې دي.
د ميلاد نېټې (ص) د جشن ل
لمانځل خو ترهغه وخته پوري
ناپه لاس ته نشي راتللي ترخو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد معان يوه نکره او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهيدو او
خبريدو هم څه ناڅه لاس ته
نشي راتللي، ترخو چه دغه خبرې
تش تليخ او په منلو وساتلو پوري
تړلي وي او زموږ د تکلا ر-
رهنا ونه گرزول شي.
حضرت رسالت (ص) په پير و
واضحو الفاظوکې د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم
ورکول بيان کوي. باک قرآن رسول
کريم د (خلق عظيم) په لقب
سره ياد کوي او د رسول کريم (ص)
قول يې، تاسه ايمده کړيدي.
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه
ده. د رسول (ص) سنت دې د
پېغمبر (ص) په علم او وحدت (ص) په
قول او فعل وينا او کولوکې هېڅ فرق
نه وي او دغه د انبياو د عصمت
معنی او مفهوم دي او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) بېروي
کوي، معنی په اصول او کولوکې بې
کم توپير او بېلوالی نه ټلوي.
چيري چه توپير او بېلوالی بېده ا
شي، هلته ايمان په نفاق اسلام
په گور، حق په باطل اولم په
جهل تېد پلېښي.

عالم هغه ندي چه بېه تقريرونه
کوي، عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
معياري گوزي، مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان
اوپيان کوي، بلکه مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وينوکس
داسې گور شي او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هېڅ عمل د مينځ ته راتللو امکان
موجود نه وي.
که چيري زموږ په زړونوکې د
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو
موږ بايد د خپل نفس په مقابل
کې خپل د رېځ غوره کړو او وگورو
چه موږ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خرنه؟ که چيري موږ کې بېه
رشتيا سره لږ څه اخلاص او مينه
پاتې وي نو موږ بايد دې تسه
بحير شو چه موږ دغه څه د پاسه
پو زړو او خلور سوو کولوکې د رسول
کريم (ص) تعليمات ترخه
ند اړي مسخ کوي او د حق لسه
لپاري خومره لري شوي يو.
مذ هب په تشواو بې عمله نمرود

تقريرونو، مشاعرو او شعرونو
با ندي ژوندي نشي پاتې کيدې
سپاسي شعرونه پواصي لسه
سپاست سره بېه ښکاره شوي،
مذ هب کې له علم سره ژوند پيدا
کوي، د نفس له تزکس شپوه بېه
ژوندانه کې نوي هيلې پيدا کوي،
حقيقي مينې او انسانيت څخه د
انسان صفتور نشي ژوند مينځ
ته راغسې.
که چيري موږ په صاد قانه صورت
د رسول کريم (ص) د بعثت يادگار
لمانځل غواړو نو موږ بايد په دې
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شي دي
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو
معياري څه او زموږ د زمانې مسايل
څه شي دي او د هغود حل کيدو
په لار کې هغه خرنه گټور ثابتي
خرنه چه درنځ او ناروغي
علاج بې د صحيح تشخيص کيدو
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه
شان ترخو چه موږ د خپلو

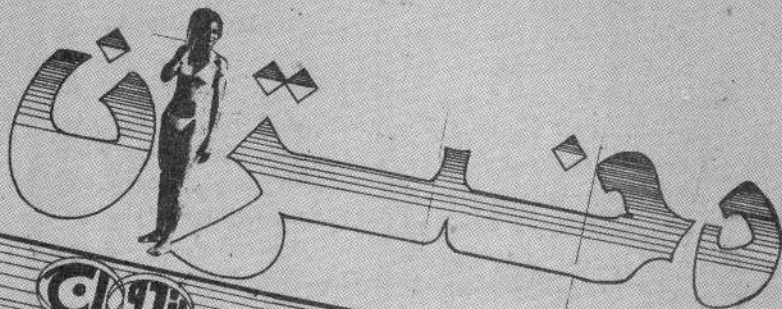
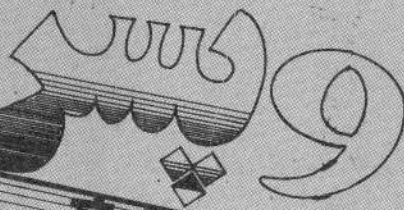
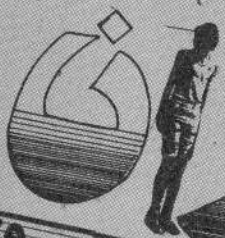
د کایناتو پرتولو لند واوچو یو
 شان نازل شوي چه هغه انسان
 نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
 لسی دعوت ورکوي چه هغه د
 خدای د عدل او حکمت یی ساری
 خزانه ده همدغه شان خدای
 تعالیٰ (ج) انسان ته د علم د
 زد کړې لپاره نه کمید ونکی تند وور
 به برخه کړې ترخوچه هغه د علم
 د بحر دی سر او سامانه ساحل له
 لیدونه ونه پارسی - رښتینی علم
 د دین علم دی او نور ټول علوم
 د هغه خانگی دی او ټول علوم
 به ترهغه وخته پورې د علم په مقام
 کی پاتی وي ترخوچه هغه خپل
 اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
 وخت چه د هغه رابطه له دین
 سره وصلیږي نو هغه وخت غیږله
 دی چه هغه ګټور نشی پاتی کیدی
 د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
 کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
 څخه بیلېږي دغه وخت کی هغه
 د ځلکړو د غلطولو اوس لاري کولو
 لپاره پکار لویږي همدغه شان
 کوم وخت چه ساینس له مذ هب
 څخه بیل شي دغه وخت د ظلم
 وژنی، تباهی او بدمعاشی سامان
 برابروي کوم وخت چه سیاست له
 مذ هب څخه بیل شي دغه وخت
 کی څخه د عدل مساوات او
 انسانیت د وژنی موجب ګرزي او
 همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
 له مذ هب څخه فاصله نیسی نو
 دغه وخت کی هغه د بصیرت او
 سمی لیدنی په ځای انسان په
 هغو تورو تیاروکی سر ګرد انوي چه
 له هغو څخه بیره د صحیح او
 سلامت راوتلوا مکان هیڅ نه لیدل
 کیدی یو په دی حساب یواځی -
 ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
 څخه مطلب ندی، بلکه ایمان هغه
 وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
 ته رسیدی چه هغه د علم له ګداز
 څخه راوړی، ټوله همدی کبله
 اسلام یواځی د عقایدوله مجمو
 هی څخه مطلب ندی بلکه هغه د
 علومو سرچینه ده از د علم څخه
 مطلب نه شمرت دی اونه اقتدار
 اونه دولت اود ارای، بلکه له علم
 څخه مطلب عمل دی، رحمنه
 لفظاً تر څخه مراد اومطلب هغه عمل
 دی چه به رښتینی علم باندی بنا
 او شروع شوي وي، علم یون هغی
 عمل دی او عمل یو جسمانی فعل
 پاتی به (۱۰۰) مخ کی

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
 بت شکنی هم وه او د خدای پر -
 ستی تعلم هم ورکه څیرې خدای
 تعالیٰ (ج) منی، نولمې پستان
 ما څکړې هغه د هغی بت وی او که
 مان ی د هغه لمړي جزو لاله
 تنقید ی او د هغه برخه یسی
 تعمیری دی غیرله الله مه منی او
 الله منی کوم وخت چه خلکو
 خدای ومانه هغوی وویل چه
 خدای عادل دی د الهی د عدل
 عقیده یواځی عقیده د عقیدې
 لپاره نده بلکه د علم د اثبات
 او تکمیل د تاد و پیره له دی
 لپاره چه هغه انسان د عدل او
 حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
 تیاروي چه هغه د کایناتو نظام
 کی پته دی او ترخوچه هغه د علم
 یقین ترمنزل پورې ونه رسیدی
 تر هغه وخته پورې الله تعالیٰ
 باندی ایمان د هغه د یقین
 منزل کی پاتی کیدی پراپمان باندی
 د یقین اویا ورکولو اهمیت د دی
 چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
 هغه د بل هیڅ نظام باندی کیدی
 نشی دلته یقین په شک تید بیل
 شو، هلته په ثبات کی ترزل مینځ
 ته راځی، منافقینو سره له هر څه
 تر څه دغه وټو هغوی ته شک
 پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
 عدل څخه له انکار څیره محانت
 غوره کړم وروسته له هغه پراپیلو
 د تعمت اوبد ویلواو د عصمت د انکار
 واراضی او پسرله هغه د جبر
 عقیده منیځ ته راغله، نفاق پرا
 اسلام کی بحکه پرا پد کار او څر -
 ا ب عمل دی چه هغه مسلمانان
 له سمی لاری کړی اوله اسلام
 عمل نه ګر حواته نژدی کوی منا -
 فق له کار څه نه بحکه پدی چه
 همد اسلام د دعوت اریبه نامه
 سره د مذ هب د بد نامی سبب
 ګرزي، اسلامی عقاید، هیکله د
 جهل اوتوهم پرستی اومانوق -
 الفطرت خواته د ایمان راور لیسو
 ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
 اواساس دی او د حیات اوزو -
 ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
 شان اسلام د خدای د عقیدې د
 منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
 هغه انسان ته د غور او فکر کولو
 دعوت اویلنه ورکوي - قرآن بحکه

تعالیٰ چه تصویریه دیو مذ اصبو
 او قومونوکی دغه شان روانی ی
 خود هغوی د خدای څخه تصور
 د هغو د نفسانیت پیداواری او
 همدان یواځی د هغوی په
 نفسانیت د تمکین د رجه اوسبب
 ګریدلی شی .
 حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
 چه کوم تصویر پاندي کړې هغه
 د هغوی له بعثت سره پوره
 سازگاری یعنی هغوی د حیوا -
 نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو
 وروسته اخلاقی هسکو څوکو
 خواته بیای، زموږ په د ورکسی
 انسان د اخلاقی انحطاط کومو
 تینو درجوه چه رسیدلی که
 د هغو جایزه واخستلی شی نو د
 اسلامی تعلیماتو حقیقت هغه
 شان واضح اوتنکاره کیدی چه
 پخوا له هغه هیکله شوي نه و .
 د ټولو بد افعالو اید اخلاقیو
 سرچینه یی عقیده د توب دی پاره یی
 عقیده د توب معنی په کایناتوکی د
 حکمت اود عدل له نظام څخه انکار
 دی، کوم وخت چه انسان د قدرت
 له قانون څخه انکار وکړی، نو د
 علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت
 چه د حکمت له نظام څخه انکار
 وشي، نو د انسانی افعالو څخه
 د عدل عنصر اومغز هم ختمیږي
 کوم وخت چه چیرې اصول نه وي
 نو هلته د قانون هم نښه نښانه
 نه وي او د اواضح خبره ده چه
 هغه عمای کی چه یقینی او د -
 رشتیا خبره نه وي نو هلته انسا -
 لی ژوند انکم مقصد هم له وي .
 که چیرې له ژوندانه څخه د -
 حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
 نظام نه وي ټوله ژوندانه څخه
 یی د ناامیدی، حیوانیت،
 نفسانیت، شخړ او جګړ وبل څه
 پاتی کیدی، هغه د افراد ولسه
 منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه
 فلسفه جوړ پدی شی اونه کومه
 قاعده او دستور اواصلیه، اخلاقو
 باندی هر څه حسابیدی یا وچوږ -
 پدی شی، په همدی سبب رسول
 کریم (ص) له هر څه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
 ونکړ وپرهغو پورې د هغو علاج
 هم ممکن ندی - د هغه ریښو
 علاج پرینه اوزکیدی شی چی
 د خپل رنج د حال او احوال
 بیان وکړی مگر د هغه ریښو
 علاج هیکله کیدی نشی چه د
 خپل رنج او درد څخه منکر اود
 صحت مند پد هوا کړی، د اکثر
 تشخیص په حقیقت کی د صر ض
 معلومید لیدی، ټوله داسی حال
 کی چه جسمی ریښو علاج یی له
 تشخیص څخه امکان لری نو
 همدغه شان د روحانی امر اوصو
 علاج یی له تشخیص اومعلومید و
 څخه څرنگه ممکن کیدی شی ټوله
 همدغه شان د قوم او وطنوالو په
 روحی ریښو ایمان پوه کول او د -
 هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
 کار کی رشتیا اقدام کول یو لوی
 اوضروری کار دی، ځکه زموږ
 دانسانی اواوسنی در په د ری
 او پریښانی زموږ له بی علمسی
 د هغی جمود او اخلاقی ضعف -
 څخه سرچینه نیسی اوبن سبا مونږ
 په هغی کی داسی راکړ شوي یو
 چه پخوا له دی هیکله داسی
 شوي نه و . که چیرې د رسول کریم
 (ص) له بعثت څخه مقصد د نبوا خلاقو
 تعلم ورکول دی نو دغه مقصد
 ته د رسیدو لپاره باید بعد هیی
 تعلیماتوکی د هغه د پوره تفسیر
 اوتشریح ورکولو څخه کار واخستل
 شی او که چیرې مونږ داسی وکړو
 نو د عقاید واو د دین په اصولوکی
 په داسی شی پاتی نشی چه مونږ
 پری پوه نشو .
 د مذ هب اساس د اللہ پرتصور
 باندی دی اوزموږ د دین
 خصوصیت د ادی چه د اللہ
 تصور په هغه شان سره کووچه
 زموږ د علم اواصلی ژوند باندی
 معین او ثابت شی اود نقد حقیق
 او باطل معیار دی، د خدای

چیه می‌تونید؟



مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلاتم رابه پایان
برسانم ومنحیت بک داکترخوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

ازانسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانفان باسر بلندی وانتخار
زنده گی کم از دخترانیکه
بجووده های که شایسته بک دختر
انفان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

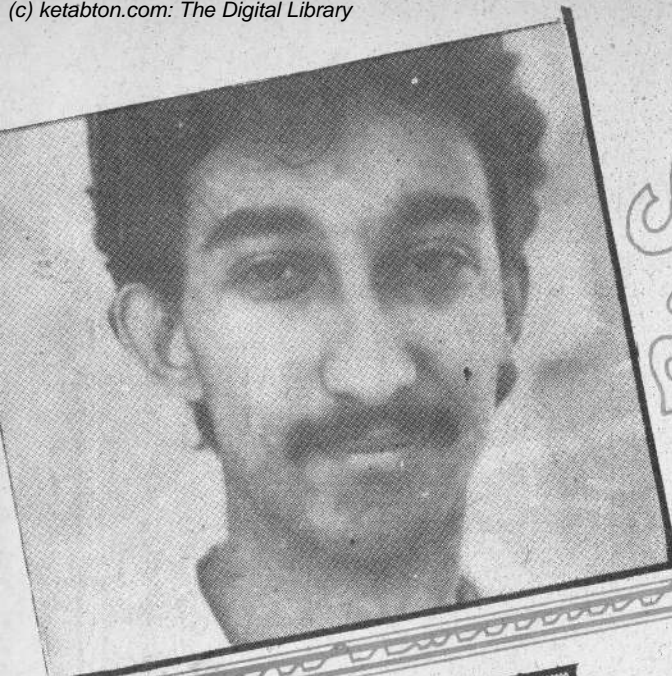
ماید و رابع بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:



کرد به مردم باید خدمت



زرتکار احمد زئی کارمند گسرك
میدان هوايي کابل:
وظیفه لم رابعلاتق مندی پیش
سپید گوشش مینمایم تا مسافری
ازمن راضی باشنده ازکسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
مینمایند خوشم نی آید آن ها
باید بداند که چک نمودن بکها
وظیفه ماست و مادر مقابل
مسئولیت دارم.
همیش گوشیده ام مسافرنیکه
ازخارج میایدن و خسته میباشند
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان راز باده بیرون
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام و سیاری
از مسافرین درین آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال شان
بدون چک از پیش ما تهر شود
آن ها باید این قدر بداند که
چک نمودن وظیفه ماست.



اول باید تحصیل

راهنما کرد

کردم .
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا بوسی
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو نده نه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیسز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خمد ساز

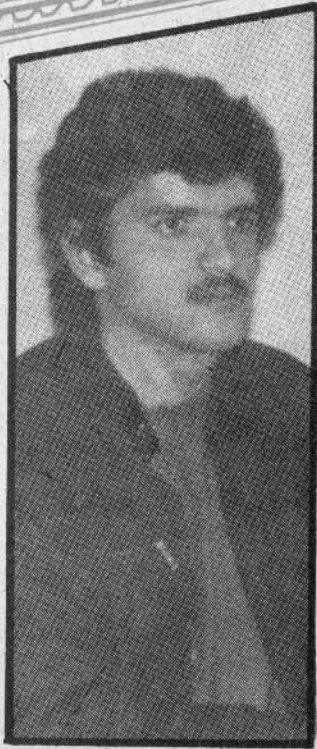
خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم



داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نیاید و حتی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
ویاطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی - محصل پوهنتون
پورنالهنج :
میخواهم از ناکولته اول نسر
فارغ شم به حیت یک پورنالست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادر را همیشه از
خود راضی نگه دانم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندان است
و الای فرزندان خود حق بزرگ -
دارد .

میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه ندوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میبلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بپذیرفتنی
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .



وحدی امید: از موزه سینمایی فلیکلور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رحمتی



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌باره اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر مینمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوبنده» امرا در مسوود وحدی امید نوشت و در مورد بزرگترین نشر کنسرت تلویزیونی اش انرا چاپ رسانند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدی امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدی به کشور دور بود. نش از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کوفت برای وحدی امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدی امید در میانشان به خود میبالیدند اورا در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هنری هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنروران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی نمیکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالص شدن آرشینها از مطالب و سوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه‌ها را در نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در ششم میدهند، عده بی‌باخشو- نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بعضی هنران ستیزها معانی میدهد. عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

دستور و شهر خودی

ري چي موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان كې گورو په حقيقت كې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسكوب د دوي د ليد لوستلري .

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چي وكر اي شو هغوي يو يو شمير ولى په د وريين سمبال تلسكوب شته دي چي له آسمان څخه عكس اخلي او دغه عكسونه له پوهانسو سره د ستونزو او كړي كچنو مسالو په حل كې اغيزمنه مرسته كوي . نن زوځ پوهان اټكل كوي چي د سل ميليونو شاوخوا كې ستوري يوازي

كله چي د شپي هوا نه او | آسمان صاف وي . زيات شمير ستوري په آسمان كې گورو . داسي ښكاري چي د ستورو ترمنځ په واټونونو كې د آسمان معني برخي بس له ستورو دي . د اكاره دي د ليدل دي چي موز يوازي هغه ستوري ليدل شو چي د يوه او په عين حال كې نژدې وي . په هغه صورت كې چي كله له تلسكوب څخه آسمان ته وگورو بس شمير نور ستوري به ووينو چي په بي وسيلس د هغوي د ليد ووسونه لرو . همدا رنگه د تلسكوب په واسطه كولا ي شو ووينو چي همدغه روڼانه ستو .

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چي په حتمه ، سپوږمي اولمې پوري اړه لري . دغه ډله د كهكشا په نوم ياد يزي او د كهكشانو شمير تلسكوبونو او د شميرني په ماشينونو كې چي په محانگي توگه د ستورو د شميرني له پاره دي په هغو كې د كهكشان شمير يو ميليون ته رسيزي . په پام كې ولري چي هر كهكشان هم د سل ميليونو په شاوخوا كې ستوري لري . نويه دي ډول كې د ټولو ستورو شمير ژواړ و شميروار يو چي سل ميليونه ستوري په يو بيليون كهكشانو كې ضرب كړو .

ډله ييزه پېژندنه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي .
دغه ستروا خورگرو په ۱۴۸۳ کسې وزيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل سر انخوري سربيره معمار اولرغون پيژندونکی هم و او هنر له بيلا بيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم دغه ستروا خورگرو په ۱۴۸۳ کسې وزيد او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې . رافائل سر انخوري سربيره معمار اولرغون پيژندونکی هم و او هنر له بيلا بيلو څانگو سره يې پوره آشنايې درلوده .
رافائل په باپ د وچ ټول اولسم

میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروا و نامتوان خورگرو - مجسمه جوړونکی دی چې آثار د ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي .
د ۱۴۷۵ کال وزيدي او په ۱۵۶۴ کال مړ شو .
میکل آنژ د انخوري مجسمه جوړولو او معماري په فنونو کې لږ استاد و . د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلا بيلو هيوادونو کې په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي . د میکل آنژ په آثارو کې د نگرې ښکلا شته ده چي د ډيرو کلونو په تيريد سره يې ارزښت لږسي زيات شوي دي .
تر ټولو مشهورې مجسمې يې د حضرت داود (د حضرت موسي (ع) مجسمه د کليماجت ، چي له يوې ټوټې موم څخه يې جوړې کړې دي .
هدا ډول د فارن زمانو ، د فلورانس کتابخانه ، د روم ټول تابلو ، مصلوب شوي مسيح ، د بشپړن پيدا يښت انخوري او په گناه اعتراف د هغه ډير مشهور او ارزښتناکه آثار دي .

اروپايي سمند گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسيد . په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل . په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امريکا په سواحلو کې يې شو . هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چي امريکا نوميږي کشف کړه . خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم پار نه کاوه چي نوي قاره به يې کشف کړي وي .

پرتگالی ماژيپلان

جزيروي يې په گرميد وراگرهيد و بيل وکړ ، خود جزيروا وسيد ونکو . د دغو برد يورانگه ونه زغه ، سهل راوياريدل ، ماژيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږنو وايستل . پدې ډول د ماژيپلان سفر نيگري پاتې شو . ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره او ورسې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ورسيدل او يې لاندې نه چي استراليا يې وکشف کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول .

پرتگالی ماژيپلان

پرتگالی ماژيپلان هغه مشهور سمند گرځيدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال وزيدي او په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو . نوموړي د شمالي امريکا په جنوبي برخه کې د ماژيپلان سمند ري تنگس کشف کړ . هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داس حال کې چي د پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و دختيخ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمند رله لاري د برازيل په لور وخوځيد او د ((پاتاگوس)) په نامه سيمې ته ورسيد . ماژيپلان دغه سيمه د ((ستروخلکو خا زره)) په نامه ونوموله .
ماژيپلان اولمگري يې د يوشمير سمند ري توانونوله زغملو وروسته آرامو اوبو ته ورسيد او دغه اوبه يې د

مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرځيدونکی دی چي خپل ژوند يې د نړۍ ډير بيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېژندنې پوري معلوماتو د راټولولو لاره کي تير کړ . مارکو پولو دختيخ لاره کي تير کړ او وروسته له هغه دغه ډله ييزه سفر يې لومړي بدل لپاره وپيژندل شو . هيواد انډيا کستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړي .

زمین و آسمان همان یاران -
قدم اند ، همان گواهان ازلی
که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
سوگی ندارند ، و خورشید همان
دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ
ستاره بی نشانی گنگشتگان را
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذ -
شبن آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛
هر چه بینی سوی اصل خود رود
جز سوی کل خود راجع نشود
و اد مهازند کنی را ، ایسن
سفر در امتداد تقویم رابا گامهای
براز خواهش و نیاز به آنسو من
پروند . اد مهاجی ، همانگونه که
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
این سفر را راه میزنند ، اد مهاجی
با هلهره واضطراب گام میگذارند .
و اد مهاجی دیگر ، با عشق می آیند ،
با عشق نفس می کشند و با عشق
میروند ، و فقط همین هاند که
پس از بد رود نیز بدین برای
بی درود بیزار ، استند و بی زمیند .
و از همین است که من و تو ، امروز
سوز سالها و سال صدای مولانا
را از زبان رسیده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال
اری ، خداوند گار بلخ که
هشتمد و شش سال پیش از امسال
در کوره راه صبره سفر افتاد ، کسی
بود ، که تا امروز فریادش بالاست
چون ز صورت برتر آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
نویسان معتمد و لقب او جلال الدین
است . و به لقب ((خداوند گار))
نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
تذکره هانیا آمده است و مسکن
است از روی عنوان مولانا ی ریغ



شاعر گیسو بنده گیسو

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دیبند
 مولانا بهاء الدین آمد و را نوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این سر تو آتش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا انوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی بوهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را مواج و متلاطم
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه
 او ایجاد کرد و آن توفیق ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توفیق تمامیت زنده گی
 را در بر گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الآخر (۱۲۲) هـ ق
 در عروسی فزیده دیده از دیدار
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید .
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شراب بود انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گویید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و هیا هم برانما یبند
 که ((شخصی بی سرباهی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شگفت ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده تخیل و مقال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دانش در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فاضلی بود و است
 او (مولانا) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و (نیویلاتونیسم)
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخا کستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نیسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 می باشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 ار چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادند -
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید میخواند همانا راه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر را قامت
 بلند و روح بزرگ بخشد .
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن برکار نموده است .
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فریاد است و نفرت و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تیر
 است .

بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع ... و آنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوت کرد که به اتاق نشیمن خود بمنزل دوم بروم ، بروم با لا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلی نیمه اش برهنه بود ، و در نیمه دیگر یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شما فانی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تا حال که مضامین و دردهای دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . عزیزم ، بزرگوار همبریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگوی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به دردهای دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین

سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند .

اما با وجود اين همه محبت ها ، گاهی سوادها می شنید ، ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیدند ، آيا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احتیاس مرا که با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، می خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟
بلی .
عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خنجر

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

- ۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد ... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروي کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.
- ۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرند ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بسازند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.
- ۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا سبب ابرارشد اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم یاشیدن فابریکه چینی سازی - شاگردا به خاطرند آرند.
- اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟
- اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.
- و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برای تحویل ناپذیر است.

به انانی که بر اختراعات ما باورمند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسای شفا می دانم (تحریري به خاطر ي ندانم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت در زد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرك و هم در هوا پرواز میکند طیاره آبپاش و غیره را در باره بسازم و در معرض نمایش و استفاده شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بوم مشکوک استم، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکردند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادی به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است یک شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- خیر شافللی مخترع آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق یک سال آخرتان پرسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکنیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش می کنم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برایم قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس می کنم فروخته و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گویود ارشده و من به آینده هامی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع، لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش افتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید.

فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد یک مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی
قلبش حتی از شعله چشمانش
درک میشد این بصرفته گی ، مانع
اظهار عشق او به دخترک میکردید
در مجالس یا او مانند یک طفل
بیشتر آمد میکردند ، اما با وجود
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات
خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی
رستی) خاتمه داده و یک مسرد
متکی به خود بود ، پدرش در اریس
زیادی را بعد از مرگ به او میراث
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار
خیلی جدي ، آرام و متین داشت
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه
حقوقدانان جوان و موفق به شمار
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر
کارش به او خیلی اهمیت و احترام
قابل استند ، ارتقای او در
سلکس آرام و موقعا به بستر من
رفت ، انمان میتوانست بسجد که
معاشرا او بعد از میری شدن با نرته
سال بجز قدر خواهد بود و افعال
او تا آن وقت ، چند ساله صند بدو
چی گونه با ناز و نعمت بسرور
سیافتند

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،
اما در هنگام رویه رو شدن با
الیزابت ، لگت زبان به وی دست
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید
از حالت سرخ میشد ، او را
عقب عینک های خود به صورت
جدي ، الیزابت را میگریست .
خیلی واضح و سنجیده نوازیست
این ازدواج را مطرح میکرد
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم
میگرفته ، مادرش او را آرام نمیکند ،
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .
مرد نخست شاید هنوز به مرحله
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر
هم بود . ناض (تیورا) بسود .
او بیست و یک سال داشت و دختر
بیست و دو سال . . . هر چند که یک
جوان زیبا و دست داشتنی بود .
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در
هر فرصت ، دست و پای خود را گم
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،
ناگهان از خجالت سرخ میشد .
انسان به ساده گی میتوانست
ببیند که این جوان تا دو گوش
در عشق (الیزابت) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :
- به خاطر که (تیورا) صد
بار بیشتر خوش می آید ، او را به
اندازه بی دوست دارم که فکر
میکنم مادرش استم ، او تاکنون
موضوع را برای من روشن نساخته
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .
- تو او را خوب میشناسی ، اگر
بخواهم که به عشق خود اشتراک
کند ، از نزد می بیزد و بعد بیک
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به
این صورت از عشق خود حرف می
زند .
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته، دیگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
 کافیست. . . .

الیزابت يك هفته انتظار نكشید
 بل خواست همان روز موضوع را يك
 طرفه كند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیبور)
 دوباره سرايش را گم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام، -
 اطرافش را میگردید، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
 ازدواج را صراحت کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی برسید:

- (تیبور) به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟

مرد جوان تا بناگوش سرش گردید
 بیانه های درد ستش را زیدوان را
 سرخايش گذاشت و بالکت زسان و
 ساق لوزان با صبح داد:

- برای این که . . . برای این
 که من خیلی عاشق
 استم . . .

- او (. . .) کی راد و مست
 آرند؟

چوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از جایش بلند
 شده، گفت:

- سرانجام . . . يك روز او را
 خواهید شناخت . . . آن گامی دون
 حد حافظي، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت . . . اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او يك
 كتاب فرستاد که يك زمان انگلیسی
 بود . . . الیزابت كتاب را با بسی
 اعتنائی در العاری كتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکرو کرد:
 ((اوه جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من كتاب
 میفرستد، حتی به این صورت نیز
 نمیشود يك كلمه از زبان او رآورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای ناچار
 شب، دعوت کن . . . من به او قول
 ازدواج میدهم . . .

XXX

. . . این ازدواج خیلی
 سعادت نمندانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کار هم زنده می میکردند . . .

منزل شان فوق العاده منظم و سا
 صلیقه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد .
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عطیات مور -
 فغانه به پایان رسید او در جبار
 بیماری (تروموز) گردید و مرد . . .
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصیج تا نام میگردید
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر رثر
 داشت و همچنان ظریف و مریبا بود
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود يك روز مان
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد
 که ناگهان آن را شناخت . . . این
 كتاب هدیه (تیبور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه كتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او
 ((تیبور)) را پس از آن دوسه بار
 مرسوی دیده بود، ((تیبور))
 بالایی گشت از خود مصروف و کمتر
 به شعری آمد، دیگر هیچوقت
 با او تماس نگرفته بود . . . الیزا -
 بت در حالیکه تیسری برایش -
 نقش بسته بود، با خود تکر کرد:
 - ((در حقیقت او راد و مست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه كتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیبور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:

((. . . اگرین اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری راد و مست دارم
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم
 این انتظار هر قدر طول بکشید،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینه قلبم دیگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه .
 چشمان آبی، اندام باریک و -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما
 کافیست . . .))

الیزابت وقایق زیادی را حسیع
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 راد رس (تیبور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:

((من شما را دوست دارم و شما احتیاج
 دارم . . . الیزابت))

پس از آن روز (تیبور) بیست
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
 درخالتی و مریبا نبود، بل يك مرد
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید .

انان هیچ کلمه بی از گذشت
 یاد نکردند، الیزابت در حالیکه
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 كتاب هدیه او را حتی باز هم نکرده
 بود . . . مرد نیز از یاد او بی -
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیبور، هفته بی يك بار
 به او ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تیاثر،
 سینما و کسرت می رفتند . . . انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم يك
 حامد مید .

((الیزابت، دخترش و تیبور)) . . .
 يك روز (تیبور) به الیزابت
 گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام . . .))

قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
 درخواست او را بپذیرد . . . سر
 انجام می توانست زن مردی شود
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه تنها نشد،
 در حالیکه مرد داستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:

((من میخواهم يك موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم . . .
 من عاشق دختر شما هستم و مس
 خواهم با او ازدواج کنم . . . او
 نیز مراد و مست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته
 باشد . . .))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبرو
 چشمان الیزابت به جین درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود، بود، خیلی متاثر شد .
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت . . . بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیبور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در روک
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد . . .

گفت:

((آخرین مطروحه نامه را شما
 او را بلند بخوانید . . .))

مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:

- بلی همین تیاثر است، تیهان
 نهاری رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ . . . این همه
 کلی صفات ((ایوا)) است . . .
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید .

من عاشق دیوانه و ار این تصویر
 در خترانه است و تا به امروز به او -
 وفادار مانده ام شما با او و مباره
 به من مراجعه میکنید، صیف مید
 چی میگویم .

الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با صبح داد:

((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیبور . . .))

احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر درخالتی و مریب
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شما را دست
 داشته باشد و در عرق روح خود
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیشود، من ((ایوا))
 را برستش میکنم، برای او نیز
 چنین احساس دارم، هر چه با هم
 خوشبخت باشید . . .

آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:

صرف ((عاشقان وفادار)) -
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند . . .

ازایبجا

ازایبجا

ابوعلی سینای بدخجی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین رگونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د ونهونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین بهترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متری یاد آوری نمود. دست رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای هما - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد، مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم. یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنتشکاف دقیق نباشد، زیاد رجامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم، در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد، او تصمیم داد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیشند تعلق گرفته بود.

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که در او اصلا متوجه نشد و فقط اعلام گلز کرد. گلنی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند، داور زینبارنسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند و واقعیت را از او جویا شد.

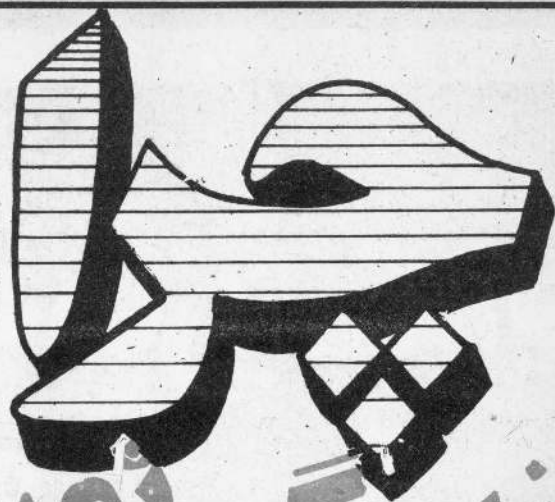
(... چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را بگویم.)

همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن).

(... بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود.

اورد نوبتره در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد، او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ خود ميتواند به متاسفه موفقيتي براي عرض اندانيد بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي هاي خود خوب به جلو برود هميشه به دروگويي خواهد برد اخست و اين کار غالباً آسان وسهل نيز است اما هر گاه افشاگر د به دشوارهاي رويه خواهد شد دروگويي رابطه انسان رادر مقايسه باي نظم فرا موشكاري و باي وفاي به عهد و پيمان زياد تر مگ روستا نر ميمازد اما تا كسون نيا موخته ام که در برابر دروغ چي واكش از خود نشان دهم از هر د روشكو انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه (۱۶)

د دست آورده است اما وي قواعد ضيقي را جلو ما قرار ميدهد چنان چه اگر کسی اين برسش را که ((حال شما چطور است؟)) فقط با ((تشکر)) و يا ((خوب)) پاسخ دهد ميتواند دروغ گفته باشد پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي کاره گيري مفرض فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران دوری جسته باشم و در فرجا

ميز قماي مصروف کار بد مشد از آب به دري آيد قهرمان جوانان در کشتي گيري در چار د سا لگي فقط کاند يد در کسي از سا بقات بود و وسع و سرانجام سيروسياحت دور دنيايي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نيوده است

درين جا با کسي سروکار اريم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميبرد از د اين موضوع ما را تکان داده و بيدار ميمازد پس از اين به همچو قصه هاي همچان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خواهم داد چه يك ينجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و س ولي در واقعيت حاد نه زشتي اتفاق نيفتاده خوب او بيشر مانه مبالغه نموده است اما در اين ميان کسي از وي متضرر نگرد يد و از کسي چيزي را به يغما نبرد است هر يك ما جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست حتى (فرويد) يك قرن پيش ادمان نموده که يك اندازه کم جنون در انسانها عادي است)) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد

داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده نتيجه ياد شده رابه

چرا بدون دروغ نميتوان زيمست بدون عکاس مشهوريمت دوستم در همين زودي هانما نيده هي سا زمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد در چهار دهه ساله هي قهرمان جوانان در کشتي گيري بودم در هيچ دهه ساله هي سيروسياحت گزد اگر د جهان رابست گذاشته ام چي شخص جالبسي قسمت پنج تن راد ريزا کت وتجربه نصيب شده است از فاميل نامدار و خوشي است همچنان اندام متناسب سيورتي و دل پسندي داشته فعال شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد در اطراف و اکاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود افتخار آشنائي و براد اريم اما پس از آن اتفاق مي افتد او افشا ميشود بکار د و بار و بيشر افشا ميشود :

آن بدر که عکاس مشهوريمست در صحبت با يکي از آشنايان ناگهان به نقش مشهوري مبدل ميگردد (مهم نيست هر د و تقريباً در همين موقف قرار دارند) آن دوست فقط يك قصاب ساده در فروشگا هي که چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هریسنگر، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذا-
شته بود (یا نه) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و اختراعات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشوند؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی-
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمانی که در حداقل خوشی
شان از مایه میکنند.
X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاهس
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
وتارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقیس
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگذرم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکنم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشانده
میشود و ویژه اگر آواز خوان
خود خواهی، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحس
جاشش به سخنان بالا بفرزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا سف که در موسیقیس
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقیس
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقیس
در همه مکتب یا تا سف که در این
اواخر برای عبود وانکشان مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجهی اجرا
میگردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زیست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردند که
آهنگه سال میشود و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهایس
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
اختراعات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقیس
بود چه پرسونلی دارم و تا تا سف
که در فنا بخشیدن وزن شده
نگهداشتن و ارتقای موسیقیس
فولکلوریک افغانی تا کنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردیده
و تشویق نشده، اکنون در کانداری
میکند.
X کدام عناصریک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقیس،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شعرا
ژورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...
۲۵

گفتگو با سلطان هماهنگه

زباله سالم سرو له پوره جهونده ده .
 د سالم کورنيزو نه د ورو له سره ي
 نه د دي په لړه ساتنه کې سره
 پراته يو . زونيز شاورخانو لاره
 او لوي کلي هم شته . نوم ي ټاټوبي
 چې په بزگانوښوې او له لري نه
 زيات لېدل کېږي . ليدن کلاډني
 هم شته چې په دې کلاډنيو کس
 اکوزمېدا اړوسېږي ، ماڼۍ ي .
 نورې کلاډني پورته سرو تړه ي
 برېښي دي ، د ورو له سره نه د دي
 د دې عاڼې پ اړه ي هر له پوره
 ده . دې ټاټوب او کلاډنيو د دي
 علاقي په ښايسته کې پوره انسر
 کړي دي . ليدن خلک د پانورتر
 مخ پانچې لري . چې په اړه ي ک
 خلک د زبون سپړي لاندې کښي
 او د اړه ي د تارو له سره د زونه
 عاڼوبه پاناکوي . د لويو کلاډنيو
 منځې چې په زښتله اړهږي او هر
 لري ، د دوي د کورښې ته لږه
 لږه چنارونه ولاړ دي ، چې پخ
 او ليدن سعید پورته چې د دې عاڼې
 خلک د اړه ي په موسم کې اړه
 کوي . د هرې پانچې منځې تعد ورو
 سپړونه چې د دې پور شکل لري .



وليدم اړهږته چې ناسته ولاړ ونهږه
 ده زه او ((سالم)) سرو هم وليدم
 يو . سالم له پيرنه جوان دې .
 بړا پوره وڼه لري له پوره . ښه خوږي
 خښتې دې . ښه جواني خلد اي
 ورکړه په په کلې کورکې په سخني
 لړه ي مارشهورې ژوند چې هم
 پد نه دې ډگر اړه چې ښه ده .
 له سرو سلنه پال انسان دې د کور
 د روازي چې د خپلوانو د ستانسو
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پيس
 سلنيزه هميشه نوزده ، او پلار
 چې ورته پوره واک اختيار وکړس
 دې . هيڅ کله چې چاته وچو لږي
 نه دې ترېکړي ، د پوره په زباښه
 دې خوښه ده ، علاوه په دې جسه
 وني چې ښه سپړي لري ، شا و
 خواته چې زباله جوړه کړي ده او
 د پوره هميشه اړيا شي وي . د دې
 شاورخو چې ښايسته گلان کړلسي
 دې . مانيزگر گلې هم کړلې دي .
 چې لمر ليدنه ورته نيزه ي شي ، نو
 د دې خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلکو ته
 خاندې . د پوره چې د کورن جوړه
 بڼه لري جوړه کړه په چې د ي

ليکونکي سيد احمد الله حسيني

د ورو له سره

د کلې زياته پيل ، پيل ساتيږه
 لري چې د ورو په ښاخو کې د ورو
 پخو د پاره راټوکېږي ، اچولې دې
 اړخېل ماشومان په کې د اړه
 پستر ته سپاري . په دې ورو کې د هر
 چا خپل او خپل جا پونه معلوم
 دي ، هېڅوک د چا په عاڼې نوي
 نه لري . د دې پور اخيستنه هرجا
 اخيستنه چې ورته جوړ کړي دي .
 او زياته زيات دې يو جوښه
 چې هم ساتلې دي ، او زياته
 پاملرنه ورته کوي ، چې د زون په
 موسم کې زونې ((لاندې)) وکړي
 او زونې پورې اړوند سپړي ، ښه
 هره د پوره کې جوانان سپړيږي
 سپړنې سرې ، تيرسې ، پلچسې ،
 چېنگې ، لږې ، پوښې دي ، په
 دې د پورې اړوندې زيات مسميت
 ليدل کېږي او ښه پورته زياتنه
 ده ، او هيڅ راز عيښ په کې نشته
 د دې عاڼې خلک ازاد دي ، او
 ازاد مجلونه کوي ، کله پخت د
 چا دغوا په برخه کې پيل ته
 راوليږي چې پاره او پلانس
 غوا ښه ده له پورې شپې کوي .
 بل په تيز کړ چې پلانس دغوا په
 اخيستونکې تيروي دې ، شپې دي
 نه کوي ، وگوانه چې اخيستې ده ،
 وا ښه هم وړاندې زيات دي .
 د لکه مجلونه ولسي شکل لري .
 او د ولس په ورو ، د سړو خوږو
 کوي ، بل سپين زيرکيو پيل ته
 شو او ورته وي ويل : هريښه
 قسمت خوږ ل کيږي خوږه بهي
 کړي ، بله په واخلې . خوږه خپل
 ترکانو صفت کوي ، چې زياتو
 کارې ښه راغلي ده ، خوږ ولس
 زيات هند رانو پاليز سم راغلي
 دې جوړه نه لري ، هرڅوک د
 خپل ، خپل ښې صفت کوي او

خپله خواري ساتي . نومه چس
 توروته واچول شي د هر چس
 لړه ي د پورې ته راښي ، او لږه
 لړه ي د پورې خوږي . پورته
 سته . سلزانه ده چې پيل
 چې د وروې د تارو نه راښي ، پيل
 او ټوکېږي ، پورته راوړي اوښه
 نظر شي راښي ، پيل ي
 خپلو لوبو ته راښي وگوره ، اچس
 پلا ښه خټکه ښايسته سرې ، سرې
 لړه ي په مخ کړي دې دې ، انسا
 عرس ته هم کښېږي ، چس
 سمه چې پخه کړي ، خوږې ده
 هرڅوک تر خپلې وښې سرې
 پر دې . د دغه عاڼې خلک د
 مها زنه چې د پورته راويستې
 د مار پکر تر لمر غره ، پورې سره
 د پورې هند ، اجال وي ، نارښه
 جوانان ، پيلې ، سپاڼې د وخته
 د زونو د پاره پورته شي ، او
 خا ښت مجال خپل لوبو
 پورته واښه راوړي ، اوښه
 خپلو خا لوبو ته ساتنه او زونښه
 کوي اړه خا لوبو ساتنه پوره
 ماوردې ، کله چې دې د پورته
 سلنه عاڼې معلوم دي ، د کلې
 مشران وروته ناست وي ، او د ي
 په شريکه په خلاصه پنده ورته
 لري . او د پورته قدر تر وروته
 ميله خوښحال رخصتوي ، د دې
 پانور د خلکو خوښه د راندې ده ،
 او د خپل لړه ، د سړو له پيل
 دي . هېڅوک د چا فصل پيل
 نه خوږوي . د چارو په پيل نه
 وهل کېږي هېڅوک د چا په مال
 تيري نه کوي . د شاورخو معلوم
 پورې وهل چې لري ، هرڅوک

د دې ولسي ورو پانچ او احترام
 چې کوي اړهږه څه چې د ولس د
 مشرانو له خوا منع شوي ، که پيل
 لغت وښي د چس په ورو کې کلف
 چل کېږي ، خو د چس عاڼې خوږ
 سره مخه ونيوله شي . جوانان
 سپين د پورې د پورې نه پيل
 د پورې ته ښه راټکه کوي ، او د ا
 ښه او راټکه ورو او خيز او خيزو
 اړ خيزوي . هېڅوک د چا د ټکه
 او راټکه نه مانع کېږي . کله کله
 عيښ سپين سرې پيلې او سپين
 د پورې د چا لږ ورو صفت را
 راځي . او ورته د سم کورس
 جوان لږه کوي ، اوله ي پاره او
 که د پلانس لږه پلانس لري ، ته
 ورکې سرو جوړې دي . د ورو ته
 خدای ښه ښايسته وروکې دې ،
 د ورو د پاره هرې اړينه زونښه
 لري او پيل باندې پيلې چکه نه
 دي ، اکثر خپلې ، خيښې د همدې
 مجلونو محصول وي ، چې اخر
 رښتانه وښي . په اړه ي د دې
 د پور د کلاډنيو تر پخ ساتنه پاره
 د پيل نه کي نه وي ، او مانښه
 جوړه او کيف لري . ماښيښ
 چا پوره ورو ل شي او ليدن رښه
 چا پيگونه په پتو موکې چس
 پيا پسته د ستارو پورې اچول
 شوي وي هره پوره پيلنه د مور
 او پلار او خپلوانو مخې ته د دې .
 په دې د پورې د چا عاڼيسه
 وخت او پورې وي . هرڅوک
 کورښ کوي چې زما چاې مجلس
 ته په ښه توگه وروښي ، خيښ پيل
 د اوکښن کوي چې پيلې ، چا پيک
 منظمې وي . د ستارو نه تر چا
 کم نه وي . ښې ښې لږه چاڼو
 کې لاجې هم واچوي چس
 خوښي تر پوره حد شي . خو
 نا او پلخوږه نه ده ليدن لوبو ته
 زه هميشه د سالم دې د پورې ته

خپري د پورې ښايسته خوږ واري
 زيات کړي دي . خپله هم د پورې
 منو خاږنې دي او اکثر کارونښه
 په خپله کوي . لنډه چې د اچس
 هر څه د پام بڼه هم د سالم سره
 برخه کې کم وي . په کورکې کې
 نور خلک هم صفت کوي او پسته
 له پورې صفتو نو اړوي . د وروته
 په صفت نه مو پورې اړه پيلان هم
 د خپلې خيښې نه پورته وايي ، د
 معلومه خپره ده چې خوږو چس
 د سرې هخالف رياتو لري نو پورته
 د همه د پور او پد ښه نصا و
 کول شي . سالم په کلې کې د
 هر چا سرو مرسته کوي . د هر چا
 مړي او ژوندې پورې سامان
 مړي ، هېچا ته د پور وروکړه
 نه کوي او لږ خيال لري .
 ښاخه چې رياتو پخښلاو
 چې هر چا ته اړ د دې . څه پيس
 چې په لاس کې وي چانه چې ښه
 د پورې . د دې کښې پورې پور
 کې چې د دې کښې پورې پور
 سپړنې سره اړيښې دي د سپړنه
 سر د مطالعې خو کلا پورته پراته
 دې اړيښې د وروکړه وروته ورساړ
 شي هميشه په مطالعه پسر و ت
 وي . کله چې د وروته چې د پورې
 ته وروښي او د خپرو او پخت
 مجلس جوړ شي د پورته معلوماتو
 سره ي اړيښې د مجلس خلکو ته
 په خپلو خبرو پوره ناسته وروکړلې
 شي . په پخت کې چې عاڼې پخته
 نه کوي او د پيل خپري ته پور د
 خوږ ښي . په د لږو پورې پور
 لاس لري ، د پورې منظمې او اسنډ
 لال خاږنې د پورې وروکړلې رښه
 جوړه په سالم پورې اړه لري .
 پاڼه په (۱۰) مخ کې

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

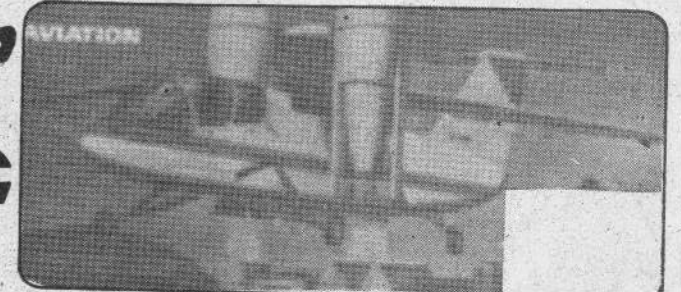
مذ هیا از قدیم بهر دانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلا تندی و شرط اصول بر هفت
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیده اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و وساک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به نرس میخورک . از این شیوه
نمی توان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
آن بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی باقی
نیز کار سهل و ساده می نیست .
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
می ننگد ، زمین ریاضت میسازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میشوهد به حد کمال برسد ، با پسند
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری و صیانت نفس را بیاموزد .
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه
ساست ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و
ند آگاریست .

از چهار گوشه جهان

طیاره‌های عمودپرواز



که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلیکوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند و طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیرا بانوشتن مقالات جنابیس در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطاتیشماري را از وي به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهای نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) ((مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زده نشده)) می باشد ((فالاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱-۲- آدم و حوا
من در قرارداد نام اینمندی و نفرد ر صد نفر هست صاحبه علم هیچ تردیدی بخود راه نمی دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۲-۳- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صاحبه بایهودا و مهم باگرو بگوشم. مطمئن یهودا هم مننداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه بارد ارشدنش می پرسیدم.

مصاحبه فالاچی با ۱۸ انسان معروف



این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پرسش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکتة آخر اینکه او نمی دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر.
جرمان اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بتملم معنی و یک فراری از تعارفات بود.

من خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟

۸ و ۷ هومر و شکسپیر.
هیچ تردیدی در قرارداد نام اینمندی در لیست خود روانم نمی دانستم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم تلفیق انجام بسیار دوستی دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپس اولی) بنعمین دلیل در مصاحبه با آنها از شناسنامه و با سورت شدن جویا من شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای نویسندگی بنمایم.

۹- اسپارتاکوس.
البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.
چون در صورت نبودن قانسون عدم انجاعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیابعتی موس را به دست اسافه کم علاوه بر این او انواعاً رهبر خوبی بود.

با آنها از شناسنامه و با سورت شدن جویا من شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم. ضمناً من توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای نویسندگی بنمایم.

۹- اسپارتاکوس.
البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه بن دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. چه تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا.
چون در صورت نبودن قانسون عدم انجاعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیابعتی موس را به دست اسافه کم علاوه بر این او انواعاً رهبر خوبی بود.

نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش راه خود را پس می داشت بلکه از دیدن آثار هنری هم بروایی نداشت! من می خواستم از آن نامزد در ساره انعمه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری رم) که از فلورانس رسیده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک.
بعنوان یک طرفدار جنبش زنان، احساس می کنم بایسد از ژاندارک صحبت بچیان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در تئاتر اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه تئاتر نیز بسیار خوب عمل می کنند. ژاندارک بمانشان با آن که هر دختر دهاتی بیسواد می تواند به ترازو نرالیهای امریکایی در ویلتم فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زنده سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قائل نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رویه بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب ویژه دارند، نمیگردد.

ساعت همه کاره

کار میکند که هر سه سال یکبار عوض میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد هزار لانه داده میشود.

علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

عند غروب و خراش بود و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- در قایل و ثانیه هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بوسیله یک بطری مخصوص می

طیاره های کوچک

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل غلبه کنند. بنابراین شماراهن گنجه نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ابران کوچکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور هارا با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که با سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشد.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی برای خطوط هوایی حیاز اهمیت است.

کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (A ۱۱۶) ساخته که دارای چهار موتور توربو جت می باشد. این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتور های آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظیر این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

طیاره های کوچک

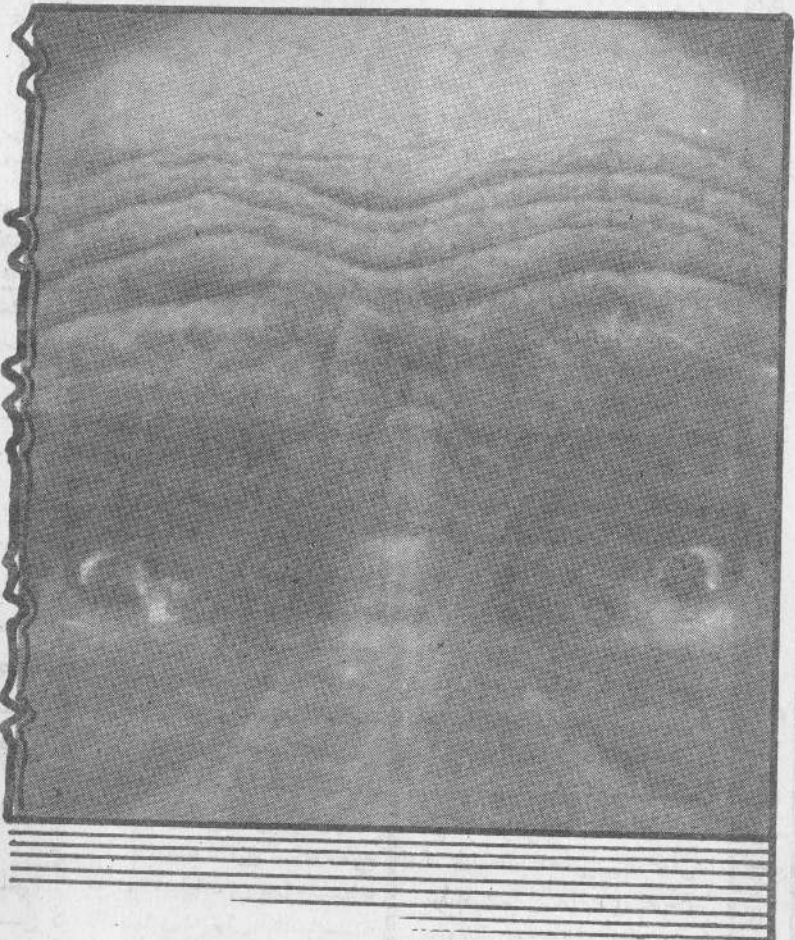
مسئله بحران انرژی و گران و گهیب شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر نقلیه هوایی،



چگونه جلودی را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشندان بیدارک اسامی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



چگونه میتوان از بیماری جلودی کرد و چگونه درد دوران بیماری بماند نیست ؟

بسیار کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحده در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۶۰) میلیون یا ۱۱٫۲ درصد نفوس کره زمین خواهد رسید . این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد ی خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند . بهترین راه نیرومند ماندن ، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران پیری چیست ؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است . آیا می دانید که دوران پیری را چگونه سپری نمایید ؟ آیا می دانید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد ؟ آیا می دانید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پنججاه درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید ؟

عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) سال عمر کرد . طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واند پشه های خودش را دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیتیکا تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده می تواند بود . قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیکوف و بوگولتیس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه کنید که هر چه به زمان مایزند بیکتر شویم ، رقم نیز پایین می آید . شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تا هنوز . از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشور های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) سال

سال بالا رفته است و این ناشی از کاهش آبی مرگ و میر نوزادان ، کاهش وقایع بیماری های عفونی و تضعیف عوامل ناگوارد بگراست . اکنون رشد در همه جا متوقف است . این نمایانگر آنست که علی الرغم تمام بیرونی های طب در حدود تاریخ نبسته شده ، دوره حیاتی انسانی از لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر باقی مانده است . دوره حیاتی منحصر به فرد بعضی از افراد بگ تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده است تا یک استثنای باقی مانده است تا یک قاعده حتی اگر مرگ و میر ناشی از تومورهای خبیث و بیماری های قلبی و مجاری خون کاهش یافته طول منبر انسان بازم به صورت مشخصی آنچه هست باقی میماند و در دوره حیاتی متوسط طبق نظر کارشناسان بیش از ۸۰ سال افزایش به عمل نمی آید . از همه جا است که چرا پگانه راه

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است . تخمین بوتانسیم انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بد بینانه صورت بگیرد . در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیش بینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۹۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد . از کجا میتوان چنین پیش بینی امیدوارکننده می کرد ؟ شکستن قانون ژنتیک کشفی میکانیزم وراثت و سنتیتر پروتئین و گامهای اولیه در آنجیوسری ژنتیک و افعال از جمله واقعات انتقالی به شمار میرفت . همه آنها به تجدید نظر در اینها منتهی شده ، دوره های زنده می شده شمول سالخوردگی انجامید . در همین حال ، این پیشرفتها احساس خیراند پشانه می رابند شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه ردی را درباره کسب خوشی های آینده ایجاد کرد . هر چند ، چنین دریافتی اند که سالخورده گی به هیچ هورمون خاصی یا (ژن انتحاری) که مفیده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده می میگردد ارتباط ندارند . مایه تا سف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

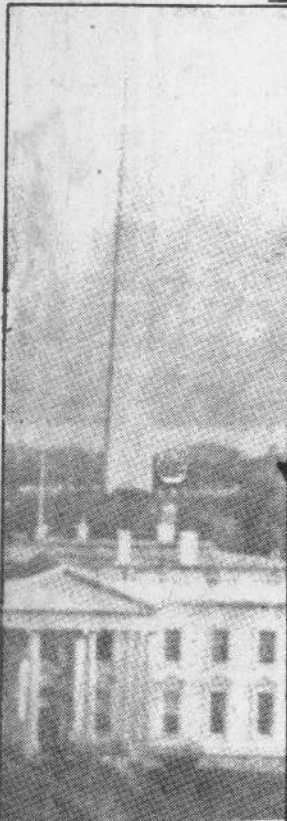
خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند ، احتمالاً همچنان قادر می شدند تا ((انی دود)) آن رابطه دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می به عمل می آورند . هر چند ، دوره زنده گی تابع کرکتر جنس یا انواع مختلف است ، از همین جهت است که چسرا هیچ موش نمیتواند ده سال و هیچ سگی برابر انسان عمر کند . در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگرد به بیماری های دوران سالخوردگی می تاخورد دوران پیری . این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتا لوزی عمر است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش می رود . از همینجاست که چرا مو نفیست های اساسی در بیماری های سرطانی ، قلبی و عروق از ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سال خوردگی و رابطه بین کهن سالی و بیماریها غیر ممکن است . تجارب در زمینه طولانی ساختن عمر حیوانات نشان داده است که بیماری های معمول در دوران بعدی حیات به سراغ آنها می آید . این مرا پندار معتقد ساخت که کاستن سرعت سالخوردگی مهمترین طریقه اساسی جلوگیری از بیماریهاست و این نتیجه گیری است که به عقیده من اساسی برای طب آینده خواهد شد . و درباره حال چه ؟ دانشمندان به مدارک اساسی دست یافته اند که حیا عرا در واقعیت میتوان طولانی تر ساخت . حتی گروه تازه مواد از قبیل مواد کلد سازی دوران سالخوردگی می عرض اندام کرده اند . اکنون مواد یک دوره عمر حیوانات خونگرم را بین (۲۰) تا صد متخصصین کاوش های علمی

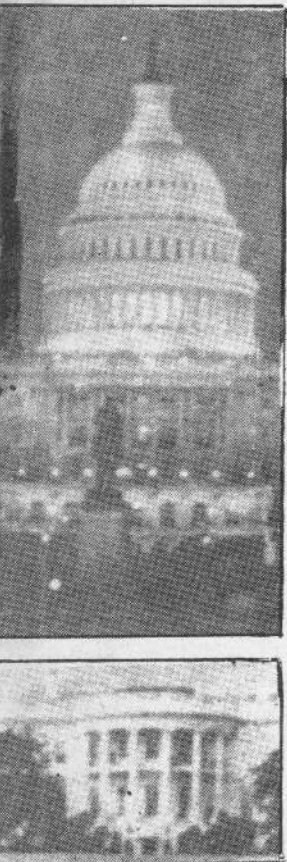
بهرامون دوران پیری که با تبحر رب سرگارد داشته اند ، قرار دارد . همتراز همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگرم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است . شاید پرسیده شود که چسرا کارشناسان بدیده های دوران پیری تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند . در مورد آنچه که به ساحه عملی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده میشود . دلایل قوی وجود دارد نخست ، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد . همتراز همه در اینجانه تنها سوال تعدیل اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود . به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که در پروسه اتفاق می افتد ، باید صورت بگیرد ، اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد . ثانیاً اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالایی حیوانات را دارای عمر کم ازما پیش گردیده است . نتیجه چنین میشود که دوام تا به نیر حاصله در دوره حیاتی نسبتاً طولانی انسان چگونه خواهد بود ، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است . ثالثاً ، مواد کلد سازی دوران سالخوردگی می حتمی در تجارب صرف در موارد استفاده در حالیکه در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است



تاریخ واشنگتن



جورج واشنگتن امریکرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

رئیس جمهور امریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد لکن باز هم تغییراتی در آن آورد ، او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود ، در زمان حکومت جیفرسون ، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد ، رئیس جمهور خودش تنهایی بود ، ولسو فالبا ، دخترش مارتا Marta نزد او میماند که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پدر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد .

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزندش در قصر سفید خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد ، در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید ، ضمن نامه یو به - خا نمش جمله بی نوشت که بعد ۹ همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین د یلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد آدامس نوشته بود :

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت ، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد ، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد .

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیث سومین

های اروپا را کپی میکرد . کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید با سپهر کند ی به پیش میرفت ، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور امریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید ، خلص مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید ، زیرا که سر نشینان قصر که یکدیگر هم ره ویدن میهندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند ، به این حساب مدت دو صد سال تصلم در قصر سفید تغییراتی آورده - شد .

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

تاریخ



امروزی در آن قرار دارد . مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از واپالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس امریکا) کانگری به راه انداخته شد ، در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hopban) که آیرلندی الاصل بود ، مقام اول ، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیث عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد ، با آن که بهیتر کارشناسان ، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند ، ولی در آن زمان چنین بود که امریکانوسه

نمود ، از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا ، این شهر به مرکز سیاسی کشور بدل شد ، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت ، به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۹ زنده گسی مینمود ، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد ، در همان زمان خو فایر برافند تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیامده باشند ، کان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پورکرانها به تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود ، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد ، بل ، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود ، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

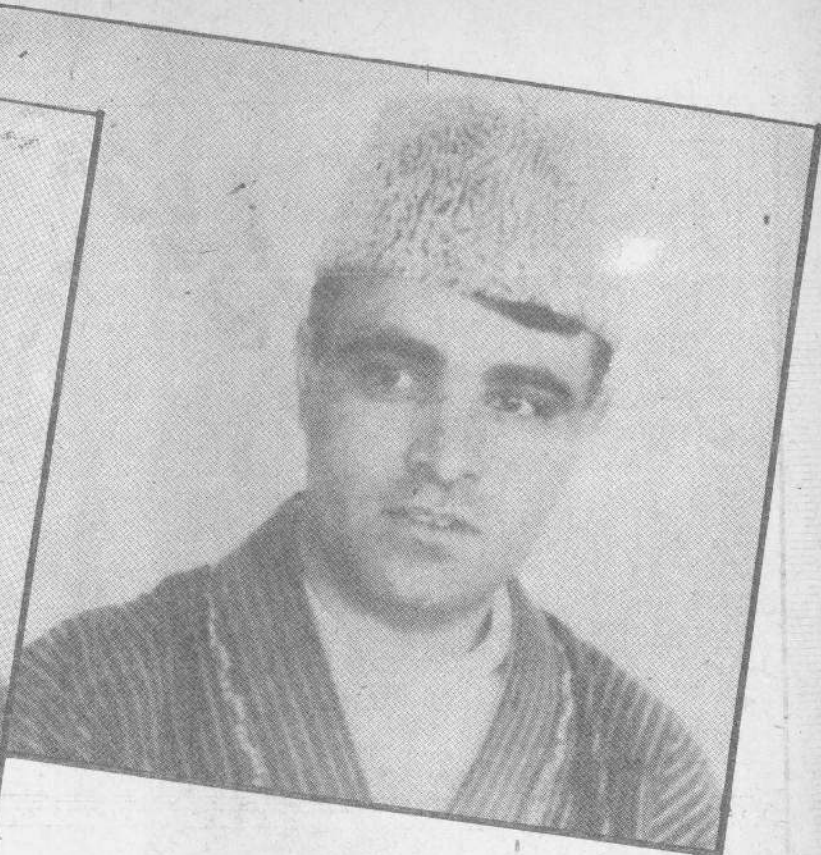
(نبود و روزی که آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند .

XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت ، در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند ، نیویارک و فیلادلفیا . در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیث پایتخت درآید . تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت تبدیل شد ، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید ، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیث مرکز کشور باقی بماند ، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۰۴)
نگار اختصاصی مجله در قصر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده یی از مطبوعات چگو
سلواکیا گرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند . که با ابراز سپاس
از ایفان به چاپ مطالب شان
مقدمت مینمایم .

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده امریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود :
(چاشت امروز مرا با توماس
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته)
جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد ، بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً سه همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می خوانند ، در نعت خوانی مقامات ویژه وجود دارد ، در حالیکه در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان این است که در نعت خوانی ، نوعی موسیقی در خیل است و گاه هم نعت همراه با موسیقی خوانده میشود ، به ویژه در هند ؟

صدای عیار و رجز به بی داشته است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوانی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه خدمت زبان را درین عرصه جناب حاجی غلام حسین انجام داد ، است ، من برادر بزرگم (میر فرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر فرخالد بن است در آستانه میلاد حضرت محمد (ص) با او صحبتس داشتیم . . . و اینک شناسنامه کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال دارد و محل فاکولته هنرها در بو هنتون کابل است ، در خان نواده مذهبی بزرگی شد ، و است سلسله میر فرخالد بن آغاز است .
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که شبها تا سحر و صبحگاهان غمناکانه و بانوای برسوز بلند میشود -
 نعت - سینه را جایگاه نور میسازد زند و چشم از زمانه میبندد و دل به خدا میسپارد و در ستایش خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم (ص) در دل عاشقان و عارفان جامیگزیند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکائی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر : ظاهر اموسی

تهیه مجله بامن خدا حافظی کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما به حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸:۳۰ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فومها (حالاکه شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بدهد فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجویی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زوی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادر می گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینسن معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطوریکه:

تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیسی ها زیبا به نام (باغ بیل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره در باغی که باغ بایرواغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانوسا به درخت تسوت کهنسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مد بر صاحب معا جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم.

یکی از آنها سویم به راه افتاد و وقتی به من رسید، سلامی داد و موذ بانه پرسید:

ببخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد و گوی که دو صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوال پرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودک یکی سه ساله را در بطن مادر می گذرانند؟

عالم جدید



وقتی که طفل کوچکی بوده ((خطنه سوری)) شده بچه واگون هم در بای دیوارهای فول اندام - زندان بلجرخی محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و لای بر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی وحشی سر یازان سابقه دار زندانها و رامیشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سر زده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

پس از عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موتر هایا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور چوجه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میگیرم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورم ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانیکه با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان همچنان کججا وانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کرمبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور ((چوجه)) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند باز بد سرور چوجه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیورتوجه سرور چوجه شدن))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میگیرم آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زنده گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کارم آمده میبرد :

شمارم را میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاه می کردم سر و گذرا ، با خود تکرار می کرد : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناگجا میروید - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقده و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه میباید ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

((قصه موه کسی همه بر باد میایم اگه نوشته میکی کارمردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میگیرم . . .))

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا او را میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میگیرم :

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره سیی تحقیقی ، از سرایی تاحوشه ویر و از رویایی تا همینتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی بیذ بسرد حقیقی به تلخی یک ند امیت و به سان بریادی قومی و قشاشی . مگر سرور ((چوجه)) زاده سیی نبوده از مادری ؟ مگر او را نمیبستر نیست به قومی و قشاشی ؟ بد ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور چوجه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را واداشت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی گاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه تجدید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صدا آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به ((چوجه)) در گوش شعبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زنده گس برداشته ، عقد مویخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوس همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجاهدين و آزادي

اجهان ميپوشند . ما در شهرنور
جاي گزين ميشويم ، هنوز نيمه مينم
دست راستو چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و گاه گاهي همراه بارفقايم
دزدی ها و خمی دزدی ها میکردیم
تا اين که اشتباها مرا زندانی کردند
* چرا به کدام جرم و جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب
برنج فروش و به خاطر يکه حاجی
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی
بالايم شاهدي دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن ميپوشم شايد
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرس کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانيان سياسی که
امروز مردمان بزرگواری استند در
زندان با من معرفت شدند ، آنان
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتی مرا نزد خود خواسته
القبای را ياد میدادند ، روزي قرار
بر آن شد که يکی از اين زندانيان
سياسی را بگويم که خود را بشمارل
سلدي را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بر فرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يك کتاب جا به جا کردم
و به زندانی گفتم بنويس که اين
کتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من میگفتند
که تويسر با استعدادي استس
ميتوانی در اينده زندگي خوب
و شريفانه يی داشته باشی و اما
زندگي شريفانه که نميتوانست
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر
بامادر داشت ؟

مجاد کمی از جيسم باد يگر گوسی
رژيم بخشيدم ميشود ، وقتی از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي
تصميم گرفتم که ديگر کاری نکسم که
زندانی شوم اما تصوير هاي نجيب
زنده گي مادر ، تصوير هاي عا -
ص قيافه پدر هايم و تصاوير نجيب
و مفلوك همه گذشته ام يك مشت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زنده گي مردمان آزاد را نميتوانستم
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني
را آغاز کرده بودند ، هيچکدام
مانند من نبودند ، قيافه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجی
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي پول ، توتهاي متعفن جرس
با ران دوران غارتگري کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستين قدم هاي
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط
کرده بودند و به دهلين مبدل شد ،
بودند که انتهايش ياز گشت به
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود
که مفکوره غارت تويستها را همراه
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا پاسور و -
اسناد شان را که به دردم نميخورد
دوباره بالايشان مي فروختم .

گاه گاهي مردم به من ، جنان
نگاه میکردند که گویی جنائيتي کرده
باشی و يا جنائيتکار باشی . درست
در نخستين روز هاي ماه چهارم
آزاديم ، بوليس - همان افسر يکه
از بدت مرا تعقيب میکرد و هر سال
در دستگيريم نقشی داشت (گل نبي
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .

* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط
مدت هاي پيش موتر حاجی هزار گيل را
د زديده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه پنج سال
زندان را شايسته مجازاتم تشببت و
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپري نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتا -
هي توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شد
بودي ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده
بودم ، صرف اشتباها والی لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتا تراز يك ماه
آزادي ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم يگر برام سزاوارديد .
* چي جنائيت کرده بودي ؟
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغانی کيسه بري
کردم ، و نيمی از جيسم را مسري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روز هاي آزادي ، مرا در نقليه
سياه سنگ (سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خوس بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،
آخر بايد زحمتي براي رويدن نان
کشيد ، شراب ، جرس و ترياک بايد
ضميمه هاي غذا ميپوشد ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از
قطعه نظامي فرار کردم و چهار
سده بقيه در صفحه (۱۸)

شما هم خبر شوید!

از گپ‌هایی



که ما خبر شدیم

تعبه گنده : فوت زلی

حالا که پرسیدید

ج : اگر هر دو باشند از سن چه بهتر اما اغلبا با استعداد و صدای خوب .

س : چرا هزارویک گپ نشر نمیشود ؟

ج : هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی ؟

س : چرا شمس‌الدین سوزان تخلص می‌کند ؟

ج : به خاطریکه تیل بسودا نمیشود .

ناطه حنیف :

س : چرا صاحبه کارگور و درساوون چاپ نمیشود ؟

ج : به خاطریکه هنوز صاحبه راجند رکاردر اوبه چاپ نرسیده .

سیمیا سروری :

س : ایاموترا طاهر شیباب تصا دم نموده است ؟

ج : از بایسکلش خبر داریم از موتزش نی ؟

س : اکبر نیکراد کجاست ؟

ج : باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسه در کابل تشریف ندارند .

ساره ازلیسه حره جلالی بیرون :

س : چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو بیرون اعتکافیش کم نشر مینود .

ج : شاید مصروف عروسی‌ها باشند و در موردش میگویند زنده که د بلارده هم به وارد

س : خود را معرفی نمیکسم دختری هستم حدود هجده سال دارم ، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام ، تحصیل یافته و امتحانات بوده اند ، اما قد و قواره و پول نداشته اند ، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماعت قرار میدهد و میگوید : تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من ، از خانواده ام که مراجعین بیرون ده اند یا از محیط مکتب یا ... ؟

ج : از هیچکدام ، از خودی و ی شما و کتت ها و فلم های تجارتی هندی .

لحن جان نایل از مزار شریف :

س : چرا همه هنرمندان از رادیو تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی نشان میدهند ؟

ج : به خاطریکه در جیب خود چیزی ندارند ، ازین سبب بهترین ها نه همین است .

نفیسه ازو صدیقی :

س : ایام مریارو برستو از سیاحت برگشته اند ؟

ج : مردم این سفر را فرار نامیده اند نه سیاحت .

مسعوده توخی :

س : ایابند یوقتن اشخامریه حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد ؟

عبد القدوس از کارته بیرون :

س : من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم ، میخواهم همیشه آن ها را بشنوم و ببینم ، به خاطر این کار باید بروی داشته باشم به کجا عرض کنم ، تا مراسم بر آورده شود ؟

ج : هیچ جلعاری نشوید یک پایه جنرال شور بخرید .

محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه :

س : چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام ، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج : هیچکار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد ، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویوان اول :

س : تا جاییکه خردان رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد ، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کارها کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا ؟

ج : استغفر الله چو میگویند شاید گونه های شما غلط مینویسند .

عابد رابع بکتاش :

س : چرا تاتوق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکرور یون نمیشوی ؟

ج : به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن را یاد داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه را صد نگهدارید الحمید میرزاده از شهر مزار شریف :

س : چرا در نمازهای بیرون فروشی ، اهدای ضروری و کمی قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن میروند ؟

ج : نشنیده اید که ((به تو که توبه ...))

س : جوانی هست تحصیل یافته و پرد بار ، خوب همیشه مرا ملامت میکند و دخترش (خانم) را علیه من می شوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید ؟

ج : جایزه ، به داکتر روانی ، اگر بیاید ...

تراجم

روانه منزل انبیا اینده میگرد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشید که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در آنجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگیرد ...

رفتم سراغ شهر جان فزونی که در پیکر از همتها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفتم

زلی جان مارا کی میگرد

بلکه خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد ، همراه این یکسر هم که بهوشم ، زیاد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شما چه بر اگان .

شنیدیم که هنرمند خوب ، متواضع و سابقه دار کشور شیر فزونی هوس خانم جاری را نموده بود طلبکاران هم فرستاده که خانم اول آن ، دویا داشت و چند پای دیگر از خواهران به جان برابر خود (انبیا ها) قرض کرده

ناشناسی بجایست



با ایشان چشم به چشم شویم این که از کی به قهر است خد امید اند ، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند .

از کار دولتی دلشان ، اما آیا میخواهند دوستداران آوازش را مجله ساوون منی برانجس مباحثه بی داشته اند ، متأسفانه خودشانرا در جیب کوچه هاز اند ، که هیچ قادر نشدیم

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با دار مجله ساوون منی برانجس مباحثه بی داشته اند ، متأسفانه خودشانرا در جیب کوچه هاز اند ، که هیچ قادر نشدیم

ساریان

زخمی شد!

شایعه بی بین هنر دوستان به ویژه علاقه مندان آواز گهرا ی ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکروریه سم در یک آبارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می کند ، چندی قبل یکی از راکت ها در همین پلان - اصابت میکند که خساراتی به شیشه ها و کلکین های آبارتمان نش می رسد ، ولی به فضل خدا و از خسارات جانی در امان میمانند .

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتاب و تر سیات آبارتمان او را به عهد میگرد ، در وقت نبر راکت ، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای فامیل به دهنش رسانیده و در دل دما میخواند و در مع بلا را آرزو میکرد ...

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتاب و تر سیات آبارتمان او را به عهد میگرد ، در وقت نبر راکت ، ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه اعضای فامیل به دهنش رسانیده و در دل دما میخواند و در مع بلا را آرزو میکرد ...

تعمیر

کون

منم جي زه ((ن)) غوتی یم
 اود سیا د گنبدی کل د سیا د کلونو
 به گنبدی کی د لورونو تر خسته
 د بنا بخت بازار تود م
 د سیا (هو) د سیا د کلونو
 د گنبدی هیله به ما پوره کوزی
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)
 د لورونی نه شاهد م
 زه غوتی یم اود ((سیا))
 د کلونو گنبدی د جبر ولوتانده
 لبته

زه غوتی یم ما گنم د اوسنی
 سهار دوزمی به غنیز کی
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی
 شرکی نازیم اود سیا هغه
 غور ید لی کل یم چی د بنا بختو
 به اوبل کی توپل کوزم
 زه د ((ن)) غوتی یم خو
 ((پروه)) د لورونی شاهد م اود
 ((سیا)) هغه غور ید لی کل
 چی د ناز د سترگونی کوی ورتسا
 اوستلای شی

موتسه
 بلی غوتی! دغه زمزمه به به
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته
 د پره لزه رسیده
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی
 کلکید له اوکی وه!

به اوسنی بی بناد م ساتلی یم
 د پروه لورونه - منم چی زماور
 د دوزمی د بختی غنیز جبه مراد م
 م

منم چی زما به خنداد بوا د -
 حیل اثنی تود ید لای شی منم
 چی بنا بخت د اوبل خاوند د
 هیله نه هیوزی چی زه بی د اوبل
 اود میانو زه به نخری کی تود
 وسات

نه! زه د دی نازین باغ به
 لعل کی چاوا جول!
 اودغه دین توده هنگامه چا
 باد بناد بخت به برخه کریده
 پوهنیم ((پروه)) د پروه
 دیننی لوروسی

پروه - هغه پروه چی د لعل
 بناد ید کاروان ز غنیزه بی دی -
 لوری ته راپللی ده . او هغه
 پروه چی د سوغنده اهار مخی
 ته بی زما دین ورخی د نازیمه
 خاطر خهل د لاسونو او روشی به
 سرو لیبو سوللی دی او زه بی
 د اوسنی هوس نیکی باغ ته
 سهارنی یم . هغه باغ ته چسپ
 بولگان خله قافله پکچپ ار ولا ی
 نیس

هغه باغ چی پهلان بی د -
 ((سیا)) د راتوبه خند روغنی چی
 لیمی ز غولای شیر

غوتی لانه وه غور ید لی چی د
 سهارنی زمی د مجوا غستلو پسر
 شرب شو

وزمی غوتی به نازان به غنیز کی
 لوبله او هغه به نخرولخی کلکید لو
 به جبر وه . خو وروسته چسپ وسته
 د سید به سیه بلوکی سیا
 نغاری اود سهارنی لیر لیر د
 زوی الگو د زوی قار کی
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -
 سید لوبته ریاری . غوتی بوا ر
 کیم به به به ده جان سره وای
 زه چی د بنا بخت د بنا ر
 د لورونی کی کلر کولای شم دغه
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه
 لورونه ده

به! د اود لورونه نه ده .
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -
 دی د خبیری هغه بی زوی بی
 د ((پروه)) د پروه لورونه
 زه پوهنیم چی د پروه لوروسی
 د زمان د اوستورا اوستود تود
 تیارود کوزو هغه راتیره کرم اود
 د لته د سید به سیه بلوکی
 نجینی سید لوبته تیاره ایس . د
 پروه د پروه لورونی هغه چی
 دوزمی به نازمی کلکید او هغه
 چی د سهارنی زینور الگو غار کی



شیر نعل محمد دین نواک

سید رسول رسا :

دینستوداد بیاتو خُلا ند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پیر
ا تار لیکلی چی مخنی چاپ شوي
ا تار یی په لاندې ډول دي :

- د بید یا گلونه د غزلونو او نظمو
- مجموعه .
- نوي ترنگه . د نظمو نومجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
- د مسد سر به ډول .
- سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
- ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
- رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
- ژبو ښه پوهید ه اونه روانی یی
- په د غوزو خبري هم کولای شوي
- اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
- وچس له ویش خخه وروسته په
- افغانستان کور د پاکستان د سفا
- رت مطبوعاتی آتسه و .
- د یوشعر غوکړنی یی چی د فیو
- ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
- د مثال په ډول رانقلو :
- خدای زما او ستا خوږ دي .
- مونزه د وار ه بنده گان یو
- ته په خه باندي مالک شوي
- مونزه ولی فقیران ییو
- ته د خدای د لوی حکمی میراث
- خوړ شوي . موز شوو ز یی .
- اوس مسجدی موستا په درد یی
- چی یی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینستوداد بیاتو
ودی او پراختیا
نه خا نگی یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پیل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پاڼوکی یی شعرونه
خیریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خیر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تاکل شو . چی خه ناخه شپز کاله
یی د دغی مجلی د خپرولو مسو -
لیت په غاړه درلود .
سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) . ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .
سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
محانگری پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیرید ونکی کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته
محانگری خدمتونه کړی دي .
سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتس
تبلخانی مجلی په اداره کی جس
(نن برون)) نومید ه په کار بوخت
و .
سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگریس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه اسمان
د پوستو یی تعلیل لی اود د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
خخه پوهم سید رسول رسا دی .
سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په گلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .
پلاری میا محمد سعید نومید ه .
خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښتو
ښار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیروولو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اونه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج خخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او ورسی د پوهنی په محکه کی د
ښوونکی په حیث وگمارل شو .
سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لومړی زده کړی
د طبیعی علومو په خانگه کی سرته
رسولی وی خوله ادبیاتو سره
اوپه محانگری ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .
سید رسول رسا لاکوچی و اونه
ښوونکی کی په لومړ نیوز ه کړ و -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زهرا
 مونس همینگی من قصوات انسانیه
 ساز من بودند - بدن را با اندام
 دوست میداشتم اورای من
 فرشته بی بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ای کاش چنین نمیبود ز پراهمین
 مصیبت های بی حد و حصر او
 بای آن لایم را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیبایی
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه بی به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سر مستم گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدو بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اشاق
 افتاده از زبان خودش شنیدم
 و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد
 گفت : اینبار قصه یک
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافش را لریزه
 خفیف و زود گذر ترا گرفته خجله
 زده به نظرم رسیده انده های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 و خنده نه بعد مکتوب را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه بی گفت
 یک وقتی مینوشتم ، داستانی
 مینوشتم و شعر میسرودم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زیبایی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد ، شعر ی
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
 میداد ، اگر میتوشه ، یک وقتی
 مینوشه خیلی هم خوب مینوشه
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد .

یکروزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان ،
 اسکلتی بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک وی صدا
 آمد و رو بروم نشسته چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود ، از قصه
 های برام قصه کرد ، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

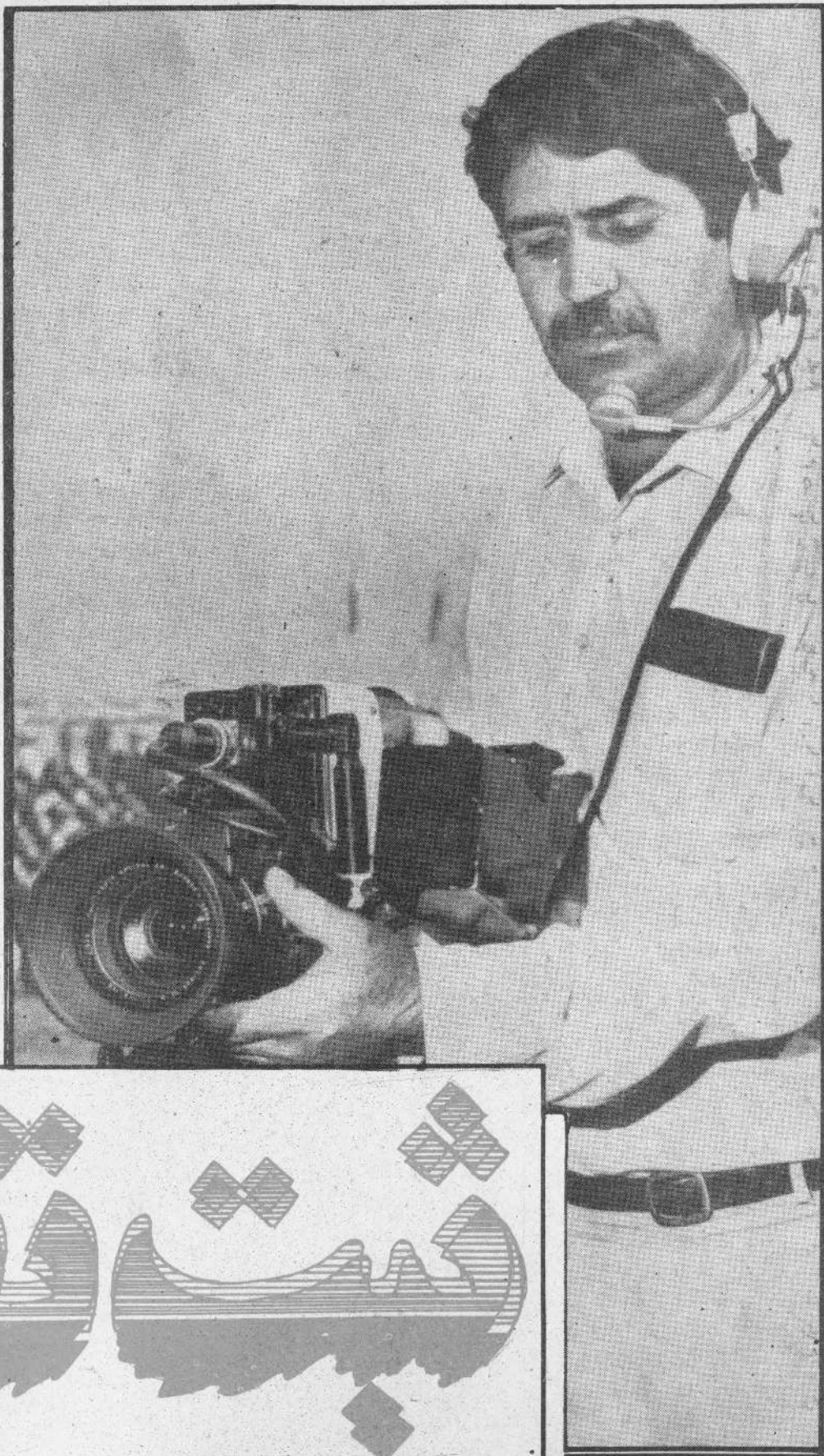
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده بیبود
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 روهای مذبذب او لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود ،
 رازی از یک دره میخورد آنسوز
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 آمده ولی من مینویسم و می نوشتم
 شاید از غیبتی بودی و من

مستول و بارمن بود، بدین مصداق
 سید دوستی **مستول** گسرد
 ولی نمیدانست که من **مستول**
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانم
 در صد امتراض بر نهادم. و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین **جایز** را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من **جور** هم
 کوچترین بهانه از او **میکردم**
 بالاخره با هم از **دو** **گرم**
 من موجود **مضروب** **میکردم**
 بودم. یکسال **میکردم** **میکردم**
 شد که احساس **گرم** **گرم** **گرم**
 زناشوی برام **میکردم** **میکردم**
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه **میکردم** **میکردم**
 سخنگویی **میکردم** **میکردم**
 ولی در عوض قلبم **میکردم** **میکردم**
 عشق و محبت نسبت **میکردم** **میکردم**
 میکوشیدم مرا خوشحال **میکردم** **میکردم**
 نگه دارد ولی من **میکردم** **میکردم**
 زار غمزه و فاده **میکردم** **میکردم**
 آرزو داشتیم خانم **میکردم** **میکردم**
 باشم تا آنکه **میکردم** **میکردم**
 گریه ای ادبی جلو **میکردم** **میکردم**
 و برانگشت هنر **میکردم** **میکردم**
 گوید. این همه **میکردم** **میکردم**
 موجود تخیلی بار آورده **میکردم** **میکردم**
 پیوسته در حال **میکردم** **میکردم**
 رابطه و پیوندی با **میکردم** **میکردم**
 زنده گی نداشت به سر **میکردم** **میکردم**
 خلاصه در جهان **میکردم** **میکردم**
 میکردم. خانم به **میکردم** **میکردم**
 چکترین علاقه **میکردم** **میکردم**
 عشق و علاقه او **میکردم** **میکردم**
 من خلاصه **میکردم** **میکردم**
 کم کم احساس **میکردم** **میکردم**
 وجود او برام **میکردم** **میکردم**
 میگذشت. حرف **میکردم** **میکردم**
 چون من بازن **میکردم** **میکردم**
 کند آرزو داشتیم **میکردم** **میکردم**
 باشم در حالیکه **میکردم** **میکردم**
 فرزندی بدینا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
 او یک سره کم. آنشب **میکردم** **میکردم**
 اودرچی رویای خوش از **میکردم** **میکردم**
 اشن فرورفته بود که با **میکردم** **میکردم**
 عقیده ام را اظهار **میکردم** **میکردم**
 نخست خیال کرد شوخی **میکردم** **میکردم**
 ولی همینکه دانست در **میکردم** **میکردم**
 خود استوار به شدت **میکردم** **میکردم**
 خود را بهیچ **میکردم** **میکردم**
 که خواندن و نوشتن **میکردم** **میکردم**
 ولی من فرهاد زدم **میکردم** **میکردم**
 میخواهم و تو نمیتوانی **میکردم** **میکردم**
 فرزندی بدینا **میکردم** **میکردم**
 پاس و اندوه گفت **میکردم** **میکردم**
 میدانی که نصر از **میکردم** **میکردم**
 او به تلخی **میکردم** **میکردم**
 اودر شوره زار **میکردم** **میکردم**
 تا نوری نداشت **میکردم** **میکردم**
 پرداخت مهره **میکردم** **میکردم**
 میتوانست بدر **میکردم** **میکردم**
 هایش به التماس **میکردم** **میکردم**
 فغان و سوگند **میکردم** **میکردم**
 شان لغتا **میکردم** **میکردم**
 برهم نهادم **میکردم** **میکردم**
 بایر تو زهنت **میکردم** **میکردم**
 کرد از ستر **میکردم** **میکردم**
 را از تصمیمی **میکردم** **میکردم**
 نبودم. او کجا **میکردم** **میکردم**
 من روی مخالف **میکردم** **میکردم**
 پس از کسی **میکردم** **میکردم**
 شد. مراسم **میکردم** **میکردم**
 صورت گرفت زیرا **میکردم** **میکردم**
 کسی نداشت **میکردم** **میکردم**
 فوت کرده بود **میکردم** **میکردم**
 بدین و توتوش **میکردم** **میکردم**
 به عنوان مهره **میکردم** **میکردم**
 چشمانش از **میکردم** **میکردم**
 محضر راترک **میکردم** **میکردم**
 من بودم و **میکردم** **میکردم**
 و یکشت **میکردم** **میکردم**
 خانه ورق **میکردم** **میکردم**
 میکردند.
 دو سال گذشت **میکردم** **میکردم**
 بودم که بودم **میکردم** **میکردم**
 همه غمخیز **میکردم** **میکردم**
 واقعی و تلخی **میکردم** **میکردم**
 بودم. تا آن **میکردم** **میکردم**

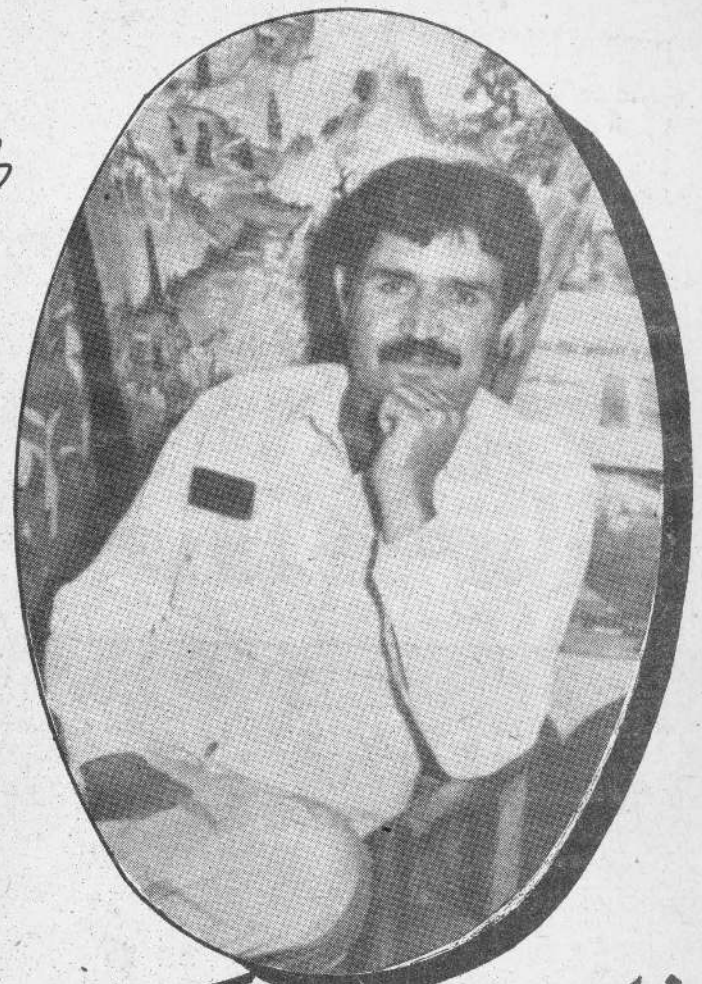
عوض شد.
 يك شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود. بزه های ابر در **میکردم** **میکردم**
 آسمان مستانه سرد **میکردم** **میکردم**
 نهادند و فریاد **میکردم** **میکردم**
 نور چراغ های **میکردم** **میکردم**
 ایستاده بی روی **میکردم** **میکردم**
 د لید بری ایجاد **میکردم** **میکردم**
 یکی از ایستگاه **میکردم** **میکردم**
 موتوری بودم **میکردم** **میکردم**
 منظره دل انگیز **میکردم** **میکردم**
 مردی آمده به **میکردم** **میکردم**
 شد روشن **میکردم** **میکردم**
 را روشن **میکردم** **میکردم**
 به سر و کلاه **میکردم** **میکردم**
 از سراپایش **میکردم** **میکردم**
 وقتی مقابل **میکردم** **میکردم**
 زده گفت: **میکردم** **میکردم**
 است؟ به **میکردم** **میکردم**
 شب بود **میکردم** **میکردم**
 بچه. فکر **میکردم** **میکردم**
 را بد هم **میکردم** **میکردم**
 شد ولی اود **میکردم** **میکردم**
 راس خارید **میکردم** **میکردم**
 منظره **میکردم** **میکردم**
 گفتم **میکردم** **میکردم**
 شما هم **میکردم** **میکردم**
 در حالیکه **میکردم** **میکردم**
 می انداخت **میکردم** **میکردم**
 گفت: **میکردم** **میکردم**
 بعد **میکردم** **میکردم**
 چیزی نبود **میکردم** **میکردم**
 بی میل **میکردم** **میکردم**
 خودم **میکردم** **میکردم**
 سگرت **میکردم** **میکردم**
 تی تعارف **میکردم** **میکردم**
 برداشت **میکردم** **میکردم**
 آتش **میکردم** **میکردم**
 طرز **میکردم** **میکردم**
 که **میکردم** **میکردم**
 سگرت **میکردم** **میکردم**
 به **میکردم** **میکردم**
 گفتی **میکردم** **میکردم**
 خنده **میکردم** **میکردم**
 پس **میکردم** **میکردم**
 روزها **میکردم** **میکردم**

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را **میکردم** **میکردم**
 ساخته است.
 یقین داشتیم **میکردم** **میکردم**
 ولی از حرف **میکردم** **میکردم**
 هم چیزی **میکردم** **میکردم**
 خودم **میکردم** **میکردم**
 نشان داده **میکردم** **میکردم**
 بالاخره **میکردم** **میکردم**
 چشمانش **میکردم** **میکردم**
 دوخت **میکردم** **میکردم**
 نگاه **میکردم** **میکردم**
 بستر **میکردم** **میکردم**
 که مرا **میکردم** **میکردم**
 شهر **میکردم** **میکردم**
 لحظه **میکردم** **میکردم**
 میخواستم **میکردم** **میکردم**
 دیدم **میکردم** **میکردم**
 يك **میکردم** **میکردم**
 قلب **میکردم** **میکردم**
 آن **میکردم** **میکردم**
 درك **میکردم** **میکردم**
 سوم **میکردم** **میکردم**
 او **میکردم** **میکردم**
 تم **میکردم** **میکردم**
 که **میکردم** **میکردم**
 قرار **میکردم** **میکردم**
 مبدل **میکردم** **میکردم**
 شده **میکردم** **میکردم**
 دلیل **میکردم** **میکردم**
 زن **میکردم** **میکردم**
 بارچه **میکردم** **میکردم**
 بودند **میکردم** **میکردم**
 حکم **میکردم** **میکردم**
 مرد **میکردم** **میکردم**
 از **میکردم** **میکردم**
 وکل **میکردم** **میکردم**
 در **میکردم** **میکردم**
 بوی **میکردم** **میکردم**
 بود **میکردم** **میکردم**
 به **میکردم** **میکردم**
 مطمئن **میکردم** **میکردم**
 با **میکردم** **میکردم**
 ضربه **میکردم** **میکردم**
 یا **میکردم** **میکردم**
 و **میکردم** **میکردم**

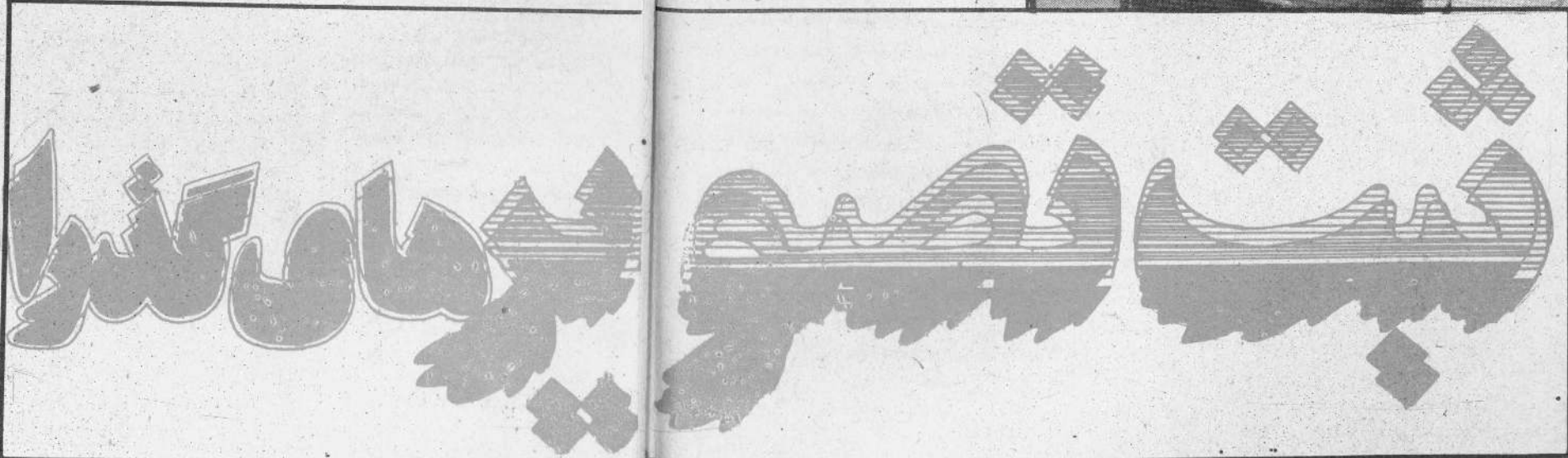


و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلمبرداری می‌نشینم که از آنجا ز
 کارش همچون عاشق دلباخته می
 برآید و به خصوص هنر فلمبرداری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلمبرداری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص در این
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلمبرداری که در
 قسمت دایرکت و فلمبرداری آهنگ
 (اهل هر کجا که باشی باز هم
 افغانی استی) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و بگری گل کرد و میگفت .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی
 به داخل رهنمایم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلهری



مصاحبه‌پی با فاروق زرننگ کمره‌مین تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروآن در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار رایجاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود یوسران به شما ایده داد
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود یوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفت که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلمبرداری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفت :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میرسد اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همیگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نمانده بی در ذهن تان دارند ؟
 شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در ذهنم تصاویریست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی رابند اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند ؟
 - سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در همین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب ببرد و بخسور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 شان .
 - سفرهایم به دمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 توانسته ام چیزی بیآورم .
 * پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساس هر دو
 برداری و عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصویری
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف س. د. ج. ا. و
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ج. ا. و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی
 باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

از نظر اجتماعي، الکوليسم عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکوليست است که سبب تشوشات در نروم هاي معياري سلوک و روش شخص در محيط زيست، خانواده، جامعه و مرصه کار شده و همراه زيانهاي براي صحت خود شخص الکوليست و آسايش و آرامش ساير اهالي ممي باشد.

از نظر طبي، وابسته‌گی به الکول، يك حالت بيماري و غير نورمال است که شخص از انحراف استعمال زياد و مدت اوم الکول - سرانجام به مرحله مي ميرسد که خود را ناخبر به استفاده از آن ميداند و اين ناخبري به علت احساس نشاء و يا خماری و هم براي جلوگيري و کاستن اضطراب رواني و يا تکليف طاقتفرماي جسميت که در نتيجه ترک و يا عدم استفاده

از الکول به وجود مي آيد . وابسته‌گی به الکول چي گونه به وجود مي آيد ؟ طوري گفته شد از اثر استفاده از الکول در يگرگونيهاي منحصر جسمي و رواني ايجاد ميگردد که آهسته آهسته اين د يگرگونيها شکل ثابت را به خود ميگيرد . الکول در مرحله اول به انداز کم ، تاثيرات آرامش بخش تسکين کننده ، نشاط آور و تسريع کننده و فعاليت هاي رواني را دارد به همين علت کسانی به اين گونه تاثيرات رواني الکول نياز دارند و به آن مراجعه ميکنند که با محيط زيست خود تطابق خوب نداشته و يا بينظمي هاي رواني از نوع Neurosis و يا تشوشات شخصيت داشته باشند . اين گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و نگاه از الکول برونم هاي رواني خود را ظاهرا حل ميکنند ولي سرانجام به مرحله مي نرسند که از اثر د يگرگونيها ايجاد شده جسمي و رواني به

وسيله الکول ناگزير و ناچار بايد به صورت مرتب از اندازه هاي زياد تر آن استفاده کنند که به اين ترتيب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود مي آيد . در ايجاد وابسته‌گی به الکول محيط زيست شخص ، مسائل تربيتي ، اعتقادات ، عقايد مذهبي ، خستگيهاي بيش از حد جسمي و رواني ، موجوديت ناراسي ها و صراحت رويي شده و يا خفيق و ستاد اوم نيز اهميت دارد . البته عوامل نومي نيز در ايجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند : وفرت الکول در محيط و دسترس سهل به آن ، استفاده از الکول به قسم تجزيه بي به وسيله نوجوانان که يکي از اعمالي خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و نگاه جهت به رخ کشيدن آرائي خود و غيره الکول مينوشد طوري که ملاحظه ميشود عوامل سببي وابسته‌گی به الکول - نوجوانان و فراوان است که معمولاً

به سه گروه يعني مکتورهاي اجتماعي ، نيزولوژيک و روانسي ميتوانند هنيئاً شوند . الکول سبب چي د يگرگونيهاي در رطوبت ميگردد ؟ الکول سبب تغييرات و نسي نظمي هاي مختلف ميتا بوليک در اوزان نروم انسان ميگردد . بالاي ميتا بوليم و يتامين هاي گروه B مخصوصاً ويتامين B1 تاثير کرده و در نتيجه زيان هاي منتشني مختلف در سيستم عصبي مرکزي ، سيستم عصبي محيطي و سيستم عصبي اتونوم از آن بس و وجود مي آيد ، تاثيرات سؤ آن بالاي جهاز هضمي به شکل التهابات معده ، سرطان هلو تغييرات در جذب مواد غذايي ظاهر ميکند ، سخت شدن و پيدا حديد هجر ، حادثه ناگوار د يگر بست که در نفيدي زياد اشخاص به صورت مداوم از الکول - استفاده ميکنند به وجود آمده ميتواند . الکول سبب پک سلسله تغيير غير قابل برگشت در قلب

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و
 یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
 بیشتر تعادف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست
 چیست؟ نشاء یک حالت روانی
 غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
 شدن تدریجی نشاء دماغ و از
 بین رفتن تاثيرات کنترل کننده
 آن بالاي سایر نواحی دماغ به
 وجود می آید و تاثيرات
 (Toxic) توکسیک و مسموم
 کننده الکول بالاي حشرات
 دماغیست . در شروع این حالت
 تسمی یا نشاء شخص یک احساس
 سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
 عضلات به استراحت (Relax
 مصروض شده و یک حالت آرامش
 جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان
 به جهت مثبت داشته ، احساس
 رضایت از خود و اطرافیان زیاد
 شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
 به خود به صورت گداز و تغییر
 طبیعی به وجود می آید ، شخصی
 واقع بین را از دست داده ،
 امکانات خود را پیش از حد از یاد
 بی کرده و خود ستایی میکند .
 نیروی خود آگاهی (Autocritic
 نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
 سلوک خود و دیگران را نمیتواند
 واقع بینانه و درست ارزیابی کند
 در صورت پیشرفت حالت نشاء ،
 انبساط مزاجی شخص به بیاد
 حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
 هر موضوعی واکنش میدهد ، به
 آسانی از رده شده و یک حالت
 متاثری در عیلاقه راه خود میگردند ،
 تعصب و شدت یافته و امکان
 دارد بعضی اعمال و حرکات
 Empulsiv به وجود
 بیاید ، شخص درین مرحله به
 آسانی به اعمال و حرکات
 Agressive و تعرضی نسبت
 به اطرافیان و یا نسبت به خود
 ممکن است دست بزند و حوادثی
 را که از نظر قوانین و مقررات
 اجتماعی و طب عدلی ، دارای
 اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

درین مرحله (Coardinat
 انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
 بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
 خود را حفظ کند ، ادای کلمات
 نیز واضح نمیشاند که این عدم
 توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه
 تاثيرات مسموم کننده الکول
 بالاي دماغ کوچک یا Cerebellum
 به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً
 کسالت و خسته گی و کوفته گی و در
 عضلات سردردی ، تلخی و
 بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
 و فرط حساسیت به وجود آمده و
 یک حالت سقوط مزاجی به شخص
 دست میدهد که این همه از اثر
 تاثير مسموم کننده الکول بالاي
 انساج عظمی ، معده ، جگر و
 سر انجام دماغ به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز
 به وجود آمده میتواند که درین
 صورت حالت شعوری روشن از
 بین رفته و شعور به مکه رست و
 خفایت میگردید و ممکن است تا
 سرحد کوما نیز برسد ، درین
 حالت گاهی تشنجات منابسه
 به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
 و حتی ممکن است تفرط و تبسول
 غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی
 به الکول طوری که در آغاز نوشته
 نیز گفته شد ، عبارت از بیاد
 میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
 به نوشیدن الکول است و نشان
 دهنده وابسته گی جسمی و
 روانی شخص به آن میباشد ، در
 اثر آن شخص به صورت متناوب
 (Periodic) و دایم
 مجبور است الکول بنوشد و در
 نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های
 جسمی و روانی در او پیدا میشود
 و شخص به تغییرات غیر طبیعی
 در شخصیت و روان خود دچار
 میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت
 تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
 حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
 از الکول ، تصادفی بوده و گناه
 گناه صورت نمیگیرد که تدریجاً
 مقادیر استفاده از آن بلند رفته
 و به صورت منظم و مرتب تبدیل
 میگردد ، با پیشرفت این حالت
 به تدریج تغییرات در روان و
 شخصیت شخص تا سرحد تبسول
 الکولیک شخصیت به وجود می آید
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله
 جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 شخصاً تا مرحله اول عبارتند از
 ۱- درین رفته رفته کسالت و استراحت
 در صورتیکه نشاء خفیفی
 شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی
 بازدارنده ، استفاده از
 اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات
 پیش از استفاده از الکول ،
 فراموش میگردند ، نشان
 دهنده اختلال در حافظه
 است .
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه
 زیاد الکول به خاطر بیاد
 دست آوردن نشاء آشکارا
 که این حالت نشان دهنده
 ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
 الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن
 ممکن است ۲-۳ سال دوام
 کند ، شخص وابسته به الکول
 آهسته آهسته به مرحله دوم
 الکولیزم میرسد که درین مرحله از
 علائم مهم و دایمی آن به وجود
 آمدن علائم قطع دایمی و صفا
 تبسول (Abst in a nce) است
 این علائم طوریست که روزیکه
 شخص الکول ننوشد ، مانند
 تکالیف ناگوار جسمی و روانی
 دچار میگردد از تبیل سرخچی و
 برخی رنگ های خون در روی
 پرچون شرایین صلبه در چشم
 پرش قلب ، فشارخون پایین ،
 احساس ناگوار و دردناک در نا
 حیة قلب ، سرخچی سردردی
 بروی زیاد ، جلد شدن جلد
 انگشتان ، رعشه دست ها ،
 درد های عضلات و مفاصل ،
 تشنجات هضمی ، بی اشتها
 تشنه گی ، اختلالات خواب

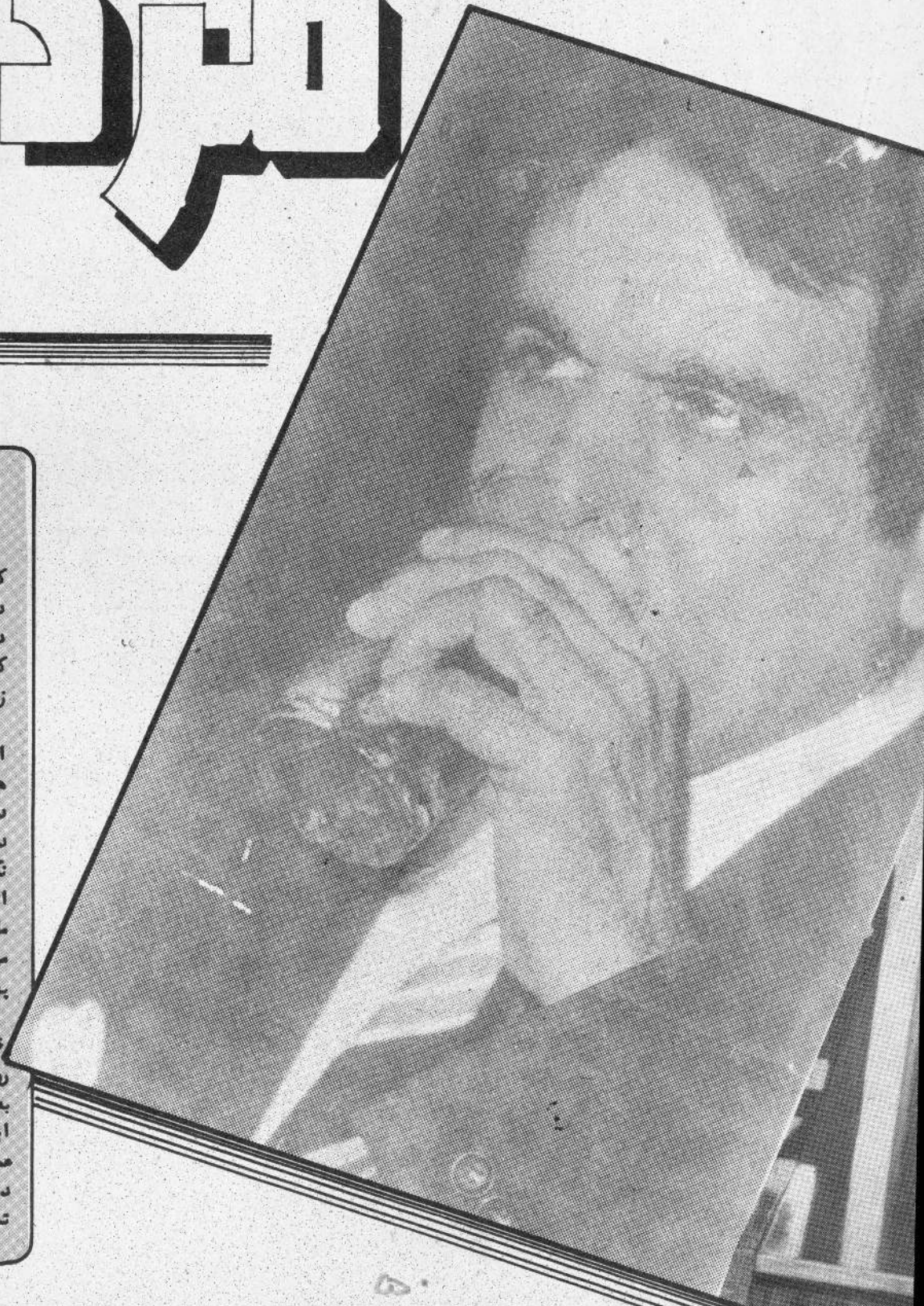
و غیره ، بعد از یک مدتی بس
 اجزای فوق بی نظمی های روانی
 نیز افزود میگردد که به شکل
 تغییرات مزاجی انحرافاتی ،
 اضطراب ، ترس وید هانسی ها
 مییابد ، علائم قطع دایمی کم
 کم شدید تر میگردد و در نتیجه
 شخص معتاد مجبور است جهت
 جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
 فوق باز هم به نوشیدن مقدار
 زیاد تر الکول پناه ببرد ، این
 مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
 دوام کند .
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن
 تحمل شخص مقابل الکول دوباره
 کاهش مییابد ، شخص با اندازه
 کم الکول ، به حد اعلاهی نشاء و
 مستی دست مییابد ، درین
 مرحله شخص به صورت منظم از
 الکول استفاده کرده که به صورت
 عادی و بدون زحمت و به شکل آب
 الکول مینوشد ، این حالت
 نوشیدن به صورت مسلسل و تا
 یک هفته دوام کرده و شخص
 تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
 دارد ، درین مرحله وضع جسمی
 شخص نیز وخیم تر میگردد ،
 کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
 عرق زیاد ، فشارخون تشنجات
 نظم قلبی ، تفسر سریع ولس
 سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
 و لاغری به وجود می آید ، درین
 مرحله از اثر استحاله و تخریب
 دماغ کوچک (Cerebellum)
 علائمی به شکل سرخچی ، بسی
 موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
 تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
 نیز به وجود می آید .
 با پیشرفت این مرحله تحمل
 شخص مقابل الکول باز هم کاهش
 یافته و با مقدار یکم الکول نشاء
 میگردد ، ممکن است حملات
 تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
 نیز درین مرحله به وجود بیاید ،
 تغییرات در وضع روانی و از جمله
 حافظه شخص عمیق تر شده ،
 حالات تعرضی (Agressive)
 ممکن است به مشاهده برسد ،
 شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
 به تغییرات منفی معروض میگردد
 اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه (۱۸۴)



از غریت

دلپ کمار مردی



ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه با موجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف و اجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در -
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .
به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایی شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست

آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایه ادراک و این
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
با خنده و فریب ، تقلب و پسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .
اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهایه ناز ساخته و جای برایم
در طایفه شما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر شما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

که پاک داشته هاسانات داشته
علا در سیمای هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از قلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سیمای جدید در تخیل
و هنر سیمای هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگر گونی سیمای سینمای هند
باورود من ، در سینما ، حریف
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تا حال نمیدانم چی کارنامه یسی
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا میبود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیسته آن یکی بهمار میبود ، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیسته بازتاب دهد .

آن دیگر میبود ، باز هم از مثل میخوانند ، عمیق ترین تاثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولسی حکم تشیل و برتسپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیبرد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میبود ، یعنی هنرمند بهمن (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میبود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میدیدم در فیلم مادری میبود ، یا خود میگویم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در مقام مقایسه با مادرش قرار میدهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمیکنه ؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه میکنم آیامیتواند ذهن خود را مهار نماید تا ماخل کارش نشود ؟ ولسی برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فریبی متوصل میبود

آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود . من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پایو کتم و یا پیروی از اصول ((پراگما - تین)) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانم ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر میکردم . وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آوردند و دیگر به هیچ اسم و رسم پایبند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب

احساس ، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر میکردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گش

از غزنه

از خرمن بزرگ هنراسته من تاجایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید از لحاظ سوسپوزی ، اورا نمایشنامه چگونه ممکن است او را نمایش بدیم . اینجامطالعه - سوسپوزی ، مطالعه محیط وزنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شعرم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

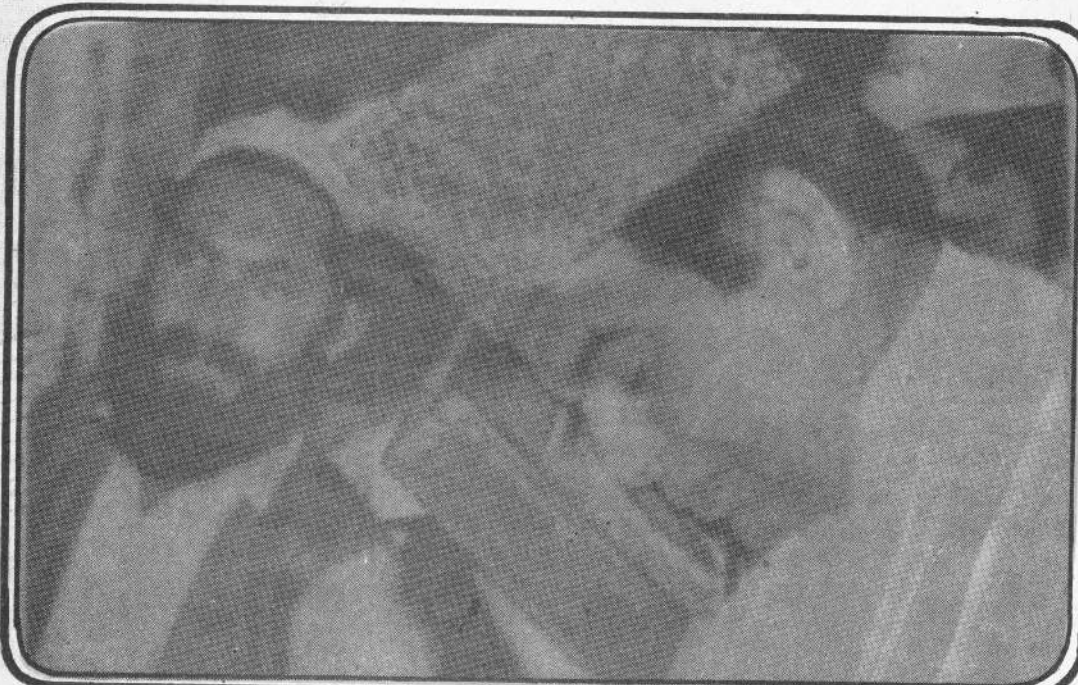
ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظه کامل باشد ، ولی در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متوصل میجوم ، با مید کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر - مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدیم ، همه دروغ است . من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنریشه ؟ - هر یک پده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پده ها ، هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که که شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میبود . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیتلر درگیر بودن با جنبه او هم و سواها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولی او درگیر بود ، - تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتصمیمت نمیگم و شما نمیتوانم این خرافات بپندید ی او را توجه کم ، ولی از روزیکه خود را شناختم ، تا همین لحظه با همین تلقی و پدیرش وزنده کسی کرده ام و معتقدم که آن چه برون



از ماست ، در واقع وزنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این فرمول ، این حقیقت را دریافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقشش خیلی استوار دارند ، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند ، بیابا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیتلر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلسازی ایجاد نمیشود ، این رانجریه های فراوان ثابت کرده است ولسی انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد ، زیرا بقین دارم که کوه فلبرداری ، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنریشه آن را در یک نقطه تمرکز دهد . ولی در این کار هم اندیشه

آوردن صفا و پاکی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و وسکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابتداء چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان هستند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تک چینی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کند و بدان درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوی نان بی ناخوش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادب علم و حکایت

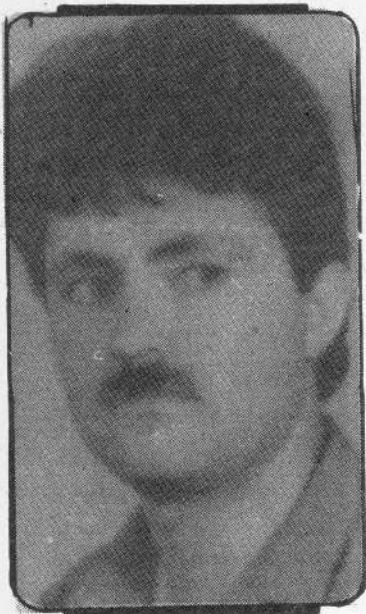
راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا برین چه حقیست ؟ گفت : فلانکس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولیتر باشد که در ماند و اخلاص دهد .

رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیلله دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید ، او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید برآدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا عمل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 کدامین روزگاری
 در کدامین چارسوی شهری بنیاد بیحاصل
 به آنکاهم
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سوسان شمیم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

دو گیسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینیوشی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنکاهم که او را دیده ام دیگر -
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود
 به برگ هر ادای او شمیم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم بگزینمست
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبزیمست
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ

ومن
 این بسته بازجهنم یک تاریخ
 یک آیمین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوې وښیږي
 دده د شعر ونو لویې مجیزه هم (المسرح
 نخلوت) ترهنوان لاندې خپره شوې ده ولس
 سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریښي



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسې
 ښک ستا وښخه پورته په سلام شوم
 بې فېرته!
 نه دي خوندي
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشې بېرله تاسره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خورې زلفې راپه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خستن کسره
 تاجسې خیال د جدايي درلود په زړه کسره
 له اوله دي په محان ولسسې مېمن کسره

کید

د اتم جسي
 پرښته هسې
 د شنه سوري په زناکې
 لویه شوي
 بنايسته بې
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاسو درې نه و
 تا

د سرو صوفله په نوم رسوا کړم !!!

خیال شغه

نویت زمانه دي ساقې باخه راته نه که بېمانه کړه
 په غوښتو بېمانوې له خپل بمانه بېگانه کړه
 یاره هسې مې څمار کړه چې رگ رگسې میخانې
 د دي عمر عمر تزي تنده ماته جانانه کسره
 بانوگان مې واره خپل شول ستاد عشق په تخیل کې
 د جامونو په کرنگهاري لور ه سته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستې کې ما هم غرق کړه بېغښو کې
 چې توفان شې په توفان کې توفانی مویاران کسره
 هسې شانته مستې غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستې مېلې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه
 په بیالویا لویې مېلې کړه په نیشونیشوې ښکل کسره
 د گلپانو په شیند لوراته سازه گلخانې کسره
 د عمر ونو ارامسې مې وچو شونډه و ته مې گسوره
 ساقې جگ شه بیالی بریز د ه څمخانه راپېمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شې چې مو وینه وینه خپل شسې
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تاجهان برای زیستن در امان باشند .
- X اگر زور می‌بودید ، دوسته میداشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌داشتم
- X باکی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با روبرت دو نیرو . . .
- X اگر یگانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تاشاچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود .



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورته از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

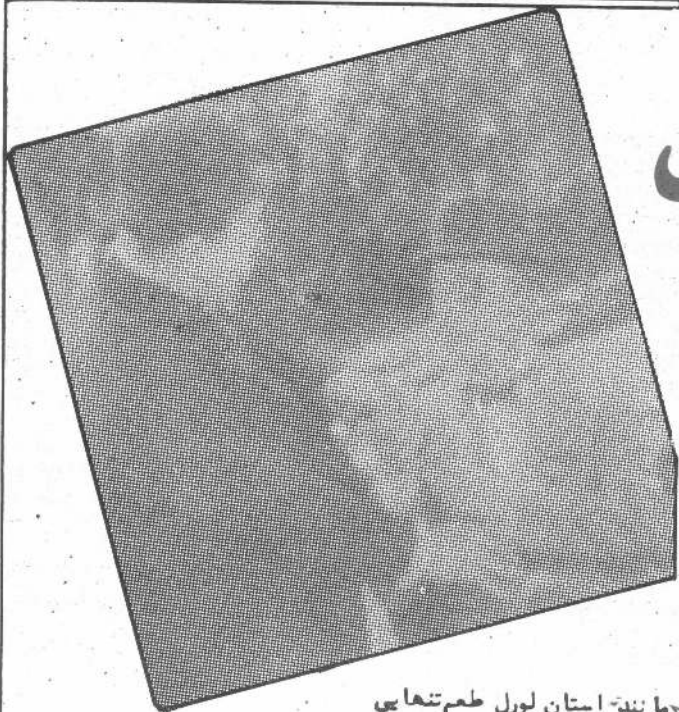


در فلمی وطن یا کفن

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و لورل

هاردی هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر راه یکدیگر قرار گیرند همدیگر زنده گی جداگانه ای داشته اند

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در یک خانواده هنرمند انگلیسی دیده به جهان گشود پدرش ((ارتور جفرسن)) یک انجمن تئاتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصیل نتوانست در یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک مدرسه به مدرسه دیگری می‌رفت و در صنف شوخی و مسخرگی می‌کرد و همه او را دست می‌انداختند و به اصطلاح بدلقک صنف بود این موضوع او را تسکین می‌داد و احساس تنهایی را در او از بین می‌برد و وقتی برای اولین بار در صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را

را به نام سیر ارتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسیله بی برای تبلیغ او به شمار می‌رفت الیور هاردی در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ایالت جورجیا دیده به جهان گشود او نیز

- ★ مادرم زیاد دیده بودم آدم‌های کاملاً ابله‌ای که هرگز اتفاق بدی برای آنها رخ نداده بود و آدم‌های کاملاً باهوشی که از این آدم‌ها ابله‌تر بودند منتهی خود این موضوع را نمی‌دانستند ایند و شخصیت متضاد و در همین حال بهم پیوسته بر حسب تعادف بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دستورات آنان چنان‌چنان پیکر گرفت که یک زوج فراموش نشدنی را تشکیل دادند



- ★ مانند استان لورل طعم تنهایی را چشیده بود پدرش یک قاضی و سیاستمدار امریکایی بود و هنگامیکه الیور هاردی از ده سالگی زنده گی را بدرد گفت و مادرش همه پس‌انداز آنها را صرف ساختن یک هتل کوچک کرد الیور نیز ایام به خاطر هیکل چاقش مورد توجه همشاهگر و دیگران قرار می‌گرفت زمانی او گفت:
- درین دنیای بزرگ لورل و هاردی‌های زیادی وجود دارند من آنها را در هتل

روبه روشوید ۲۰۰۰
— می‌گفت: ((بیزنس می‌خواهم))

× برای آخرین بار کدام دروغ را گفته اید ؟
— دو سال پیش، جهت بهبود یک وضع معین
× یک راز را بگویید ؟
— این که من ازدواج نکردم

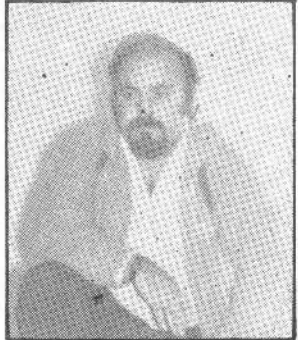
× زیباترین مردی که تا حال با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
— هیچ یک، من به زیبایی ارزش قایل نیستم مردان زیبا رنج‌اند من مردان جدی را دوست دارم
× در زندگی دوباره تان آرزو دارید که چی باشید ؟
— یک مرد تازه مردان بی‌باز مومن که چو گونه با زنان رفتار کنند

× بهترین دوستان ؟
— خداوند و او...
× قصه اید هال عشقی برای تان کدام است ؟
— قصه خودم
× یک جاشدن را تعریف کنید

— یک جا شدن یعنی در بهلوی یکدیگر نشستن، به چشم‌ها یکدیگر خیره شدن، بدون گفتن حرفی و در انتظار یکدیگر...

سازنده‌های جدید

انجنیر لطیف:
فلم جدیدی را به نام (اسپر) روی دست دارم که سناریوی آن را خودم نوشته‌ام و وظیفه کارگردانی آن نیز به دوش منست موضوع این فلم را تجارت هیرویین و مواد مخدره در سر دارد
کار فلمبرداری آن را محترم وحید الله رمق به عهده دارد و هنرمندان موفق سینمای کشور در ان نقش‌آفرینی کرده اند







وحید امید ویکل صفحه ۵۸

دانشگاه فرهنگ هنر

صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۱ از طرف رادیو تلویزیون

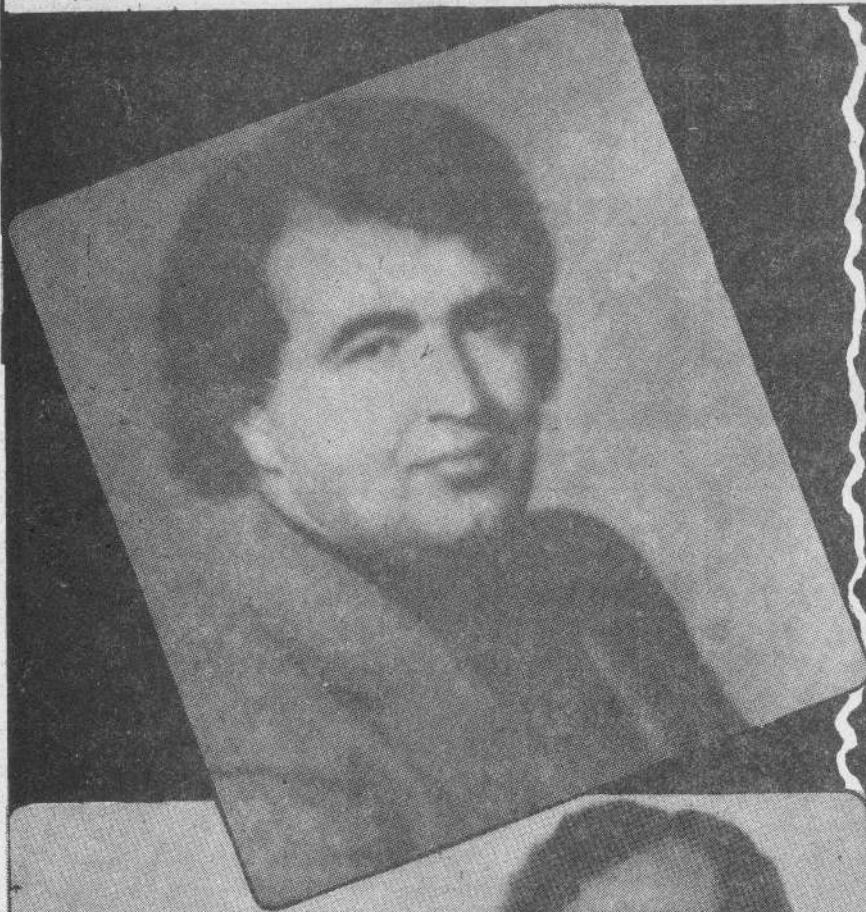
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونیه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه رامی انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

اوکی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چی گونه راهی را گسید و در فرجام همولای مرگه انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکساعت نوازه بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد یکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
 ناملایمات درزنده گی داشت
 لبخنده میزد، مرگه رامسخره میکرد
 ودرآینه چشمانش تصویر آینه
 روشن جاو دانه نقش بسته بود
 از همه چیز صحبت میکرد به همه
 چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-
 بنده از راه رسید لبخنده در
 گوشه لبانش خشکید و تصویر
 آینه درآینه چشمانش شکست
 وامروزکه یکسال از مرگه اوسنگذر
 نمیتوانم بخود بقیولانم که
 همایون (رازبان) آوازخوان
 خوب کشورماد یگر درمیان ما
 نیست.

ولی به اجبار می پذیرم که
 همایون رازبان دیگر در میان
 ما نیست، درست یکسال قبل
 تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
 های ساعت از عدد دو گذشته
 بود که همایون رازبان همسراه

با همسرویگانه طفل خود خانه را
 ترک کرد مادر از عقب آنان آب
 سرد ریخت تا فراز راهشان -
 روشنایی باشد زن و فرزند او -
 رهسپار د یگر بودند.

یک دیار
 آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
 براه دقیقه هارا بر میسرند و
 همایون آنان را بدرقه میکند، او
 هنگام بازی و فرزند قدم بر میدا -
 شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
 مهربان زن گره میخورد، خوشی
 زاید الوصفی در رگها پشمید وید

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استقامت راهسته گذاری نماید. به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره (طفل و مادر) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیلیوت بازی بود. از طرفین روزانه در بیلیوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادت می کردند این افراد اینه خاطره چهار:

چنان تفریح بود که در بیلیوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، اگر هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری پهلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جری داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او ان کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهر، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه پهلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار است. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در (زاد آباد) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه امسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت ویا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنییک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتید و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفا هه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرش شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری از ملاکین بزرگ و دیگری علی (دیام) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت: ... از (دیام) زیاد خوشم می آید. مانعیتوانیم نامزدی را تمویض کنیم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایدید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود. دریافت که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب برسد. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش (مستر هیلر) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از (مستر هیلر) جدا شد و با محمد خاتم بیلیوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در (زاد - آباد) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار می اقامت داشت و با (بولین کریستیان شولفسکی) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پیراز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر دیگرش (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زنی سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد، جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در (زاد آباد) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختن بندهای ایران را به دوش داد - شت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زند)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده گی با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم. سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. (منیو) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی هایس بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گی شکر کننده عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلان زومبرگ)) در بیلیوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر پازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس (زاد آباد) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک درین مهتری والد پسند بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بدید بود. شهنشاه را در بارک (زاد آباد) برده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگیرد. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود. من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهاییکه فقر مخصوصاً به نماند گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تدوین توپرکسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجاهم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بسا وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان روبرو شد. بانفوذ ترین شاهی زنده دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایلی بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت ربه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. (ارمن بیرون) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. (بیرون) ابداً به وطنش برگشت، او مست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او گاه گاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او با باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم (بیرون) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد خلاصی زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگشود، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنس از من بپرسی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شهابت داشت. (بیرون) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در گور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفهمیم. منگ از بیماری (تیپوز) رنج میبرد. دکور عیادت میبافتم به عیادت در (زاد آباد) می آمد تا این که یک روز صبح نایدید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۵)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم
را به جای خوشی و صیبر را به جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است. و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ صمیار واحد
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگ
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود در آرد دیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده می نریب نمی خورد .
او که صاحب نظراست ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است. به همین اساس -
پیشنهادند ، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست. بلو بیش ژرف باطنی
ضروری است. و اما فریض زیبایی
ایجاب دانش و پژوه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیبای آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
ند ، تا به پیروزه بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تاملند .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنشاز
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خیره اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردیم ام))

به پنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مارا بر -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیبای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
همه آهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بد تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بهره اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بهره اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا
حتی زنده می خود را ، به نام -
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه ندادگاری تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده می انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهادیدن تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور نسا
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر را به گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .
برای همه خوش آیند است ، اگر
میز میمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک -
سخن پر لطف و برخوردار مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدما بیسی

زیادی یافت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی را میزد بزند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتوانند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خردمندان بدین باورند که :
((مهربانی زینت نیرومند است .))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و ویران کننده ، احترام
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیترین

رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، بانوی برتر
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خود وی خود ، احترام بر انگیز است .

ابرنازک وی نم و باران که بی
هدف در بانهای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخسی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابرخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخ خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال

وسپری را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیب
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است . . .

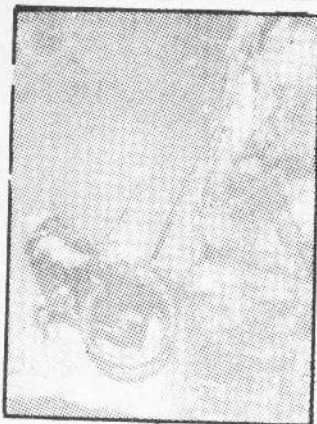
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصاویر حتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریس روداد، بدینگونه که گروه چهار نفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قایق ولوانگ در ریاش در شهر دوسلدرف در آلمان غریس بعمل آمد لایم بد کراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



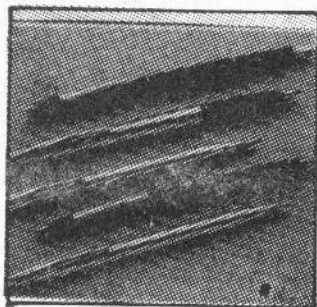
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازد که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- بین جزئیات را بر روی صفحه واکست های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان از بین نبرود، و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط با دیدن و شناختن آن، توسط عقل کشف میکنیم.

ادبیات چیست؟ هنر بیافشگری؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است. ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند. انسان آفرینش های خود را در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده میبخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعرهاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.

انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذاهب به جا مانده و میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. آری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت ادبیات قابل دیدن، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها ادبیات، این را متعالسی میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. ادبیات بدون خسته می کلمات او یا نشاد هارا تکرار میکند: (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبایی و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر پدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

(حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.)

الله تابش نور سرورستی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشاد های یاد گردیده که سپاسی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دیدن، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبایی مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده میبخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب

کشت و مات
 عارض: مدیر صاحب حال حاضر
 کار مرا اجرا کنید!
 مدیر: معجب آدم شله استسی،
 نزاکت راهم نمی نهم، بیشتر
 دیدی که باختم و جگر خون شدم،
 در وقت جگر خونی هم آدم کسار
 کرده می تواند؟
 عارض: پس حالا چطور کنم؟
 مدیر: فردا بیا.
 نوشته: احمد شکیب

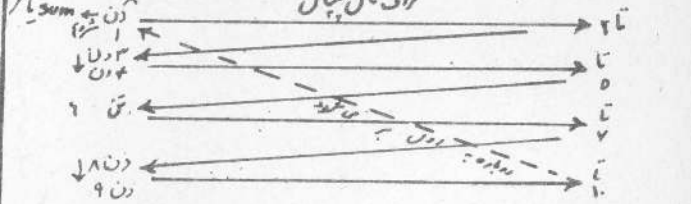
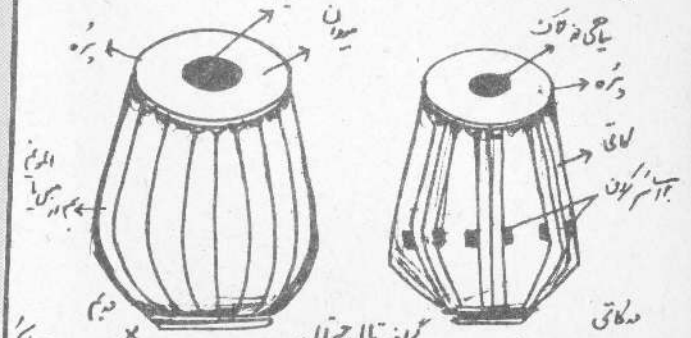
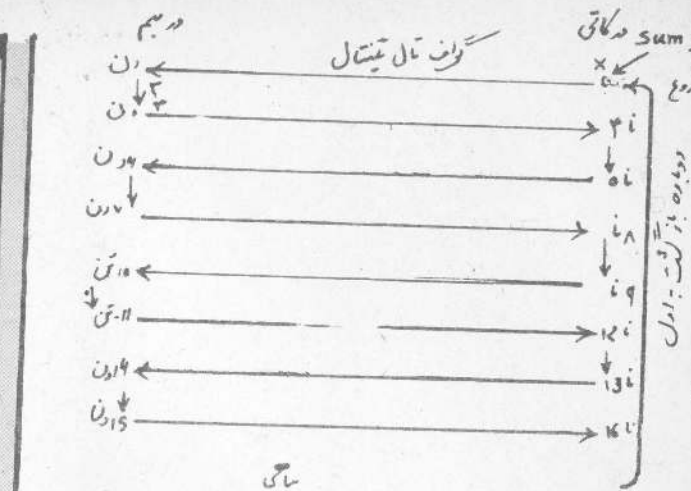
بچه به دفتر آمده بودم، مدیر
 صاحب مامورین از جمله از خودگی
 های ما است اگر چنین نمی بود
 حالم زار بود، مدیر صاحب اینبار
 نعل خود را در مقابل اسپت
 تبدیل کردم.
 مدیر: اینه رخ خود را یک خانه
 به عقب آوردم.
 مامور: مدیر صاحب این هم

دوگانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکول سواری انجام
 دهند.
 لاله ولدان به خبرنگاران
 خارجی گفتند: ما برای انجام
 امور روزمره خود مشکلی نداریم
 و در همه موارد نیاز ما
 نظر داریم اما اگر به ما
 دانه شود بدون این که یکی
 از ما ندای دیگری شود با
 جراحی از هم جدا شویم، از این
 موضوع استقبال نمی کنیم و
 خوشحال می شویم.
 لاله ولدان از ناحیه سینه
 یکدیگر چسبیده اند و تاکنون
 دکتران ایرانی و برخی از
 آلمان که آنان را معاینه کرده اند
 هیچکدام جدا سازی آنان را به خاطر
 مخاطرات احتمالی قبیله نکرده
 اند.
 چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی
 که در تهران به سر می برسد
 هتل لاله تهران با دو دوگانه
 کی به هم چسبیده ایرانی
 دیدار و گفت و گو کردند.
 در این دیدار لاله ولدان
 صفاتیان دوگانه کی های به هم
 چسبیده از خبرنگاران خارجی
 خواستند تا با انعکاس گزارشی
 از وضعیت زنده کی آنان موجب
 شوند تا دو کشور جهان امکان
 جدا سازی آن دو را صورت
 بررسی قرار دهند.
 دوگانه کی های به هم چسبیده
 که هر دو دختر هستند شانزده
 سال پیش چشم به جهان گشودند
 دو دوگانه کی از شاگردان ممتاز
 و قناد رند فعالیتهای مادی و حتی



ماتره سم یا گرباید همزمان با سر
 اساسی Home-note یا کهرج
 نواخته شود. تمام ضربه های دیگر
 مثلا در تیتال به جز از ضربه های
 ۱۲-۹-۵ که در فوق بیستون
 Bar-line ها یا خطوطی
 باری نشان داده شد با فشار
 مادی و ضربه های ۱۲-۵ کی بی
 فشار ترولی ضعیف تر نسبت به گرب
 تا بیلاب هاراجد اکتد و ضربه شماره
 ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی
 یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار
 خالی دست خود را کمی در ویس کند
 و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و
 نشان میدهد. این تغییرات
 فشار در تشخیص ضربه هاد رنقاط
 مختلف زمانی در داخل حدود
 سایکل تیتال به هنرمایی منحیث
 کل لطافت بیشتر و موزن تر میدهند.
 از همین سبب است که مقیاسات
 زمانی دارای هنرگاری به صورت
 اختصاصی در موسیقی کلاسیک
 آکادمی روند.
 چنانچه در شکل خیال (نوع موسیقی-
 کلاسیک) بعضی موسیقی نوازان

ورزش

هنه کنده : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشتراک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
بورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
بیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی دایر گردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشورهای
سراحد آرم که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذاشته



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش
بنین اظهار داشت

— از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات یاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مقام طلا ، چارکب نهمانی
و تند پرنده های متعدد در رانیه
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .

او افزود : از سال ۱۳۶۱ ایست
کلب شخصی را به نام افتخار
گشوده ام ، خوشم در هر
این که تمرین منظم ، شمار
از جوانان ملات مند کاتب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، هم
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش —
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نیسازد .

بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را تمایل
و منظم میسازد . آمزون — سران

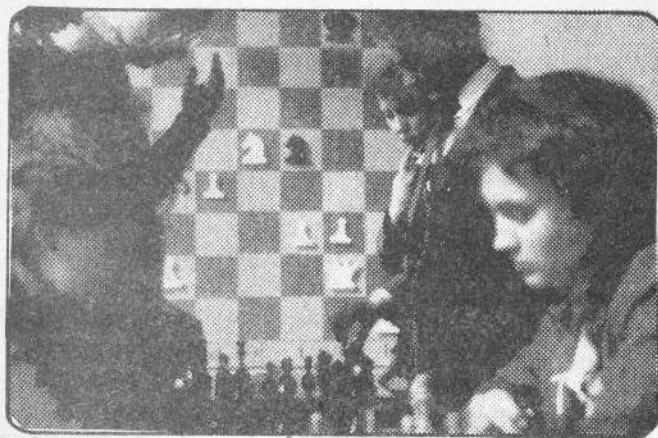
بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش



اسپار تاکياد محيوين

انجمن ورزشي (اسپار تاکياد) بولند مسابقات اسپار تاکياد محيوين وارسازماندهي کرده درين مسابقات انسانهساي محيوين که سپورت را داد امسه مهدهند، اشتراك نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته هاي اتلتيك، خففيه، بگه بانسك، آبيازي و نشان زني، مهم گرفته بودند در بايان مسابقات مدالها، جوايز و ديپلومهاي سپورتي به برندگان اهدا کرديد اما همتر از همه خوشي وسررت مردمي که در اين مسابقات کتلوي به مشاهده رسيد و يوهگي خود را داشت، بدين ترتيب محيوين حضور کامل الحضورقم جامعه شده اند.



مسابقه آبيازي مردان

در مسابقه آبيازي مردان به ناصله ۰۰ متره سبك ازاد که در ايالات متحده امریکا اير کرد بده ل کاربونار با زابنار ليا نامله ياد شده را در يك دقيقه ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانيه دخترت از امریکا در يك دقيقه و ۱۶ ثانیه و مدسود از جاپان در يك دقيقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتيب حايز مقام هاي اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفيه در نخستين مسابقه بر مطرح باز هميانيان سان ميگوند ظله حاصل نمود در اين مسابقاته نوبت ترين مطرح بازان از دختران اشتراك کرده بودند که مستحق جوايز مشاز گرديدند ۱۰ اين مسابقات به سيمت سويسي در ۱۲ دور باها پات.

نتايج مسابقات جهاني

مسابقات جهاني مطرح جهان دختران ساله مختلف زير سنين ۱۲ سال در مهر صوفيه گهايش پات مارگرهتا مطرح باز جوان



رويداد ها ورزشي

ورزشکاران کويابي در سا بقات امریکاي لاتين به اشتراك ورزشکاران ۱۶ کشور به روزني جشنگيري به دست آوردند در اين مسابقه ها ۲۰ ورزشکار از کشورهای امریکاي لاتين به شمول ورزشکاران هميانيان بر تال در شهر هاوانا در هر جمه گردیده بودند، ميزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد، ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کويابي لوئيس بوشينو در مسابقه خيميز به دست آورد، اين نتيجيه بهترين رکورد مسابقات جوانان شمرده ميشود.

به در هانت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفت در دور دوم لهسه ملاسي با وجود لهانت کار ورزشي شان به در هانت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتيجه مسابقه به نفع ماخاتسه پات.

در فرجلم آرزو دام که به تهرينات متداوم خود زير نظر تهرنران سرج به هرد و تهم ا دامه به هم وب خاطر رشيد و تحکم بهترين ورزش در هر سا بتوانم مسابقات دستار هرا با مکتب پسران و دختران برگزار نماييم.

تلم آن هاجاي اول بادم را داشته تاحال دو حال از طرف سازبان دموکراتيك جوانان افغانستان، دو کپ و چند بين تقد پرنامه و تحفه از طرف مقامات مربوط برايم اعطاء کرده است. چندي پيش در تهرنمنت بهاري توانستم مقام اول را کاي نمايم هميشه با تفاوت نمره کم مسابقه از انجلم دادلم، از لحاظ وساطل سپورتي تلم مشکلات ماتر به در مکتب رفع شده و خوشترين خاطرات من در سا بقات دوستانه بالسه ملاسي است که چندي پيش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم واليبال و هم باسکتبال

زوبا هاگرد صف ۱۲ لهسه زخونه: از سال ۱۲۶۱ واليبال و در بهلوي آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازي ميکند اکنون در تم واليبال کيتان تم و در تم باسکتبال ن فردم هستم تاکنون در مسابقات بهماري شرکت نموده ام که در -

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند
 اولی پرسید:
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟
 دومی جواب داد: نمی دانم.
 حمید پرسید: از دخترها خوشتر می آید؟
 اولی: نه خوشتر نمی آید.
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
 اولی: چرا؟ از دارایی پدری یاد آور نشدی؟
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
 ارسالی: همایون سعیدی

چندک

شش ساعت

هزارنکته، بارنکترز موایبجاست نه هرکه مشوه نماید، سکرتری داند

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمریشت میزش عشق بازی را بنا کرده

مه قربانت شوم ای سونس بیوش

که ما مواز نظر گشته فراموش

ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به خنل برد.
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهرستانی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شما را تقویت نموده وهم از ریزش آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی



بعد از استعمال

قبل از استعمال

چيستگان و كيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن چيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : سامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن چيست که خوارو زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن چيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن چيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن چيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تو زبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساورن برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سر دردمیکه الله تود انسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشت زارو حیرانم گل من
به قرن بهستی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانی
مکن زمین بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چراکه چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود ختر با هم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا با فرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدن و جان دوست داشتید؟
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجاید...
ارسالی: خاطره پورزاد



MICHAEL JACKSON

مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده
اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.
من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته
کرده اند (سلام سنگی).
حالا ما چه بفایم که این
ادم چه کاره است و از کجاست
است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده
خدا حافظ.

عارض: مدیر صاحب، ورقه
عرض مرا اجرا کردین؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینسه
بچشم، کشت!

عارض: مدیر صاحب!
همو ورقه عرض را که دیروز
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک
سوار پیش شدی اینسه کشت خود را
پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.
مامور: دیروز ساعت ۱۱:۱۱

بقیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت
است؟

مامور: مدیر صاحب چال برو!
مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،
اینه قبل را حرکت نادم.

مامور: بسیار عالی اینسه مهم
بیاده تا تریه مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بسا
معدرت مسئله کارهای من چطور
شده؟

مدیر: یک لحظه...
مامور: برو مدیر صاحب!
مدیر: نمی‌فایم که عرض را که
ششماه پیش سپرده بودم اجرا
شده پاتی خوب بهر صورت، اینسه
دفتر را در خانه سفید آوردم.

مامور: خوب مدیر صاحب اینسه
بیاده را پیش کردم.

جرتگه، جرتگه، جرتگه...
بلی!

مهربانی بفرمایین!
مدیر صاحب، تلفون برای
هما است!

شمس‌الدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منعطفی مایه بدل
شده است.

که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این معضله
است، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایج
حیث زور ناله است در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند.
باید بینیم که چه گزارش مید-
هد.

رابورنمبر (۱۱) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند،
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه
دندان نفر اولی، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد.
که ۱۴۱ + ۱۴۲ + ۱۴۳ می شود

شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل، به زمین خورد
ومثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد. شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد. و سومی
که خود را تنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری
بازدن سیلی نرم و گرم او را چار پلاق
به زمین انداخت.
و چاری که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند، اما در چار دیواری

مقابل چارراهی نفر چاری با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰ کیلومتر در افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بستر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بستر مرخص شدند.
ارسالی:
احمد ولید امانزی وردک

ریاضیات عمیری

آزمایه‌های منمست
نیزنگه و فریب مذ هب و دین منمست
بی رشوه بی واسطه کاری نکم
چون آمرشعبه یار دیرین منمست
در هر طریقی که بهیرو باری بود با سببه
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تپل است
باشعبده بازی بی کاری بوده است

این موتر چو بی سبب می گذرد
از پیش نظره به انج و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د بگرچه خسوری
بابای بهاده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت د برینه تست
دونان جووه بی توسیم نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست
تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این يك لب نان را خنیمه شموم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدست شده کسیه مردم بدرم

بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



جلال نورانی:
به خاطری که حق الزحمه يك ماهه
طنزهایم (۲۰۰) انعامتیس

نورانی صاحب،
چرا ایقه لافر استین؟

رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانده انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كود عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر کلامه تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را (ننه) ميگفت، بدن مادرش را (بوو)
ميگفت، خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر کلانم (بزن بهادرا) وقت بود بدن (کاکه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديگو) ميشاند .

✘ پدر کلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيريخ) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

✘ پدر کلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (هماماليني) را
مي خريدم و پسر بستكارتهاي (ماپكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر کلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر کلانم (داستان) مينوشت پدرم (عريضه نويس) بسود
خودم (مكتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

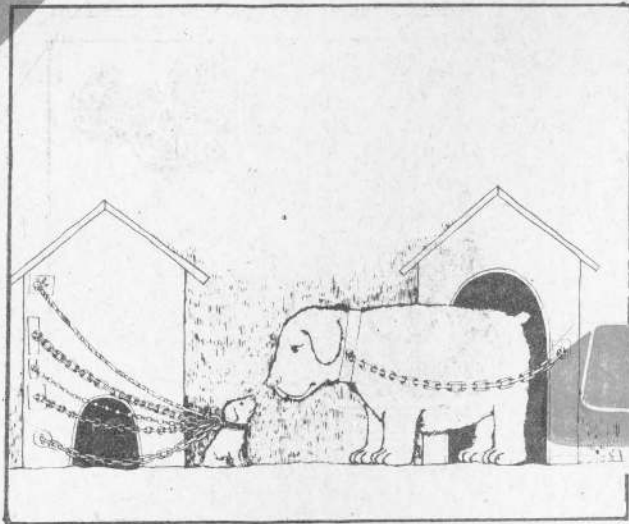
✘ پدر کلانم وقتی خواست طوري كند (دم دروازه حسللم)
باخانمش آشنا شد، بدن وقتی خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نماييم
به (سراي ليلام) با خانم توافق حاصل كردم و پسرم وقتي
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مكتبها
انتخاب كرد .

نوشته: ميرزا احمد مطهر

پیش بینی های

فالین

سپاتوون



دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د ر موسیقی به برک دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها بهیرووی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد .
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه می توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دهه پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در-
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد
ممتاز آیفهراز درس به کدام
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سرورگ دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دام خصوصاً به
کرصول .

تفاوتها

تفاوت زلزله و همروس:

تفاوت زلزله و همروس اینست که زلزله اول به خانه آدم می آید و بعد خساره وارد میکند اما همروس اول خساره وارد میکند و بعد به خانه می آید .



تفاوت مرد بوزن و مرد زندهار:

تفاوت مرد بوزن و مرد زندهار اینست که اولی بپراهنش دکه ندارد ولیسی دوم اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمارونو کې رسمي دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تونمیزا یا سو د کولموتولو او چپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اوز دده - خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د سیزله یاسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهغه بجې د واردي اوسا دې کتاب سر ته کېښود او د سیز له یاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېس خورلې وي ، زه یې راوېښه کړم . او چې کله د مازد پکړخلور - نهی بجې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 دوهم ته چې د پوره خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو بسوري واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نهی ورس خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د فسی مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوېښ کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 دیم مامور چې د دوي پسه خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباغاوه ، په پتو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دې . . .
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ مې سهار په دفتر کې سره سیز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه پسه سهار نوو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې

د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیولې ، خوزیا شونډو د تلدي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانو ، تیکو ، تیرگیو او چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .



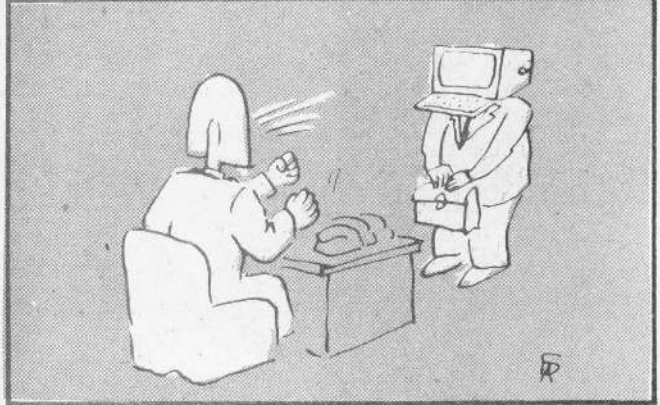
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبره نه ده چې په دې ورځو کې مې خبرې کړې ده خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبرې نېتجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نېتجه د لرغونې روښان ده . . . او زون بېچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دې ساده خبرو دې سر نه خلاصیږئ . . .
 خبریال : آشهز باشی صیب دا خبره تاسې ته ساده برېښي هر څوک ستاسې په خبر علمې پراخ لید نه لري . . . کسې یانې وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمي له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیتونو کې هم ستونزه اوکړ - کچه رامنځ ته کړي . د دې له پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا رنوسو کې د نرڅونو لوړ پد وځه ونیول شوی .

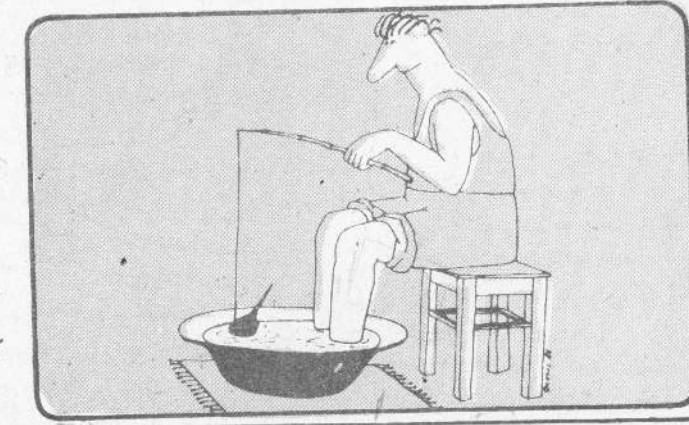
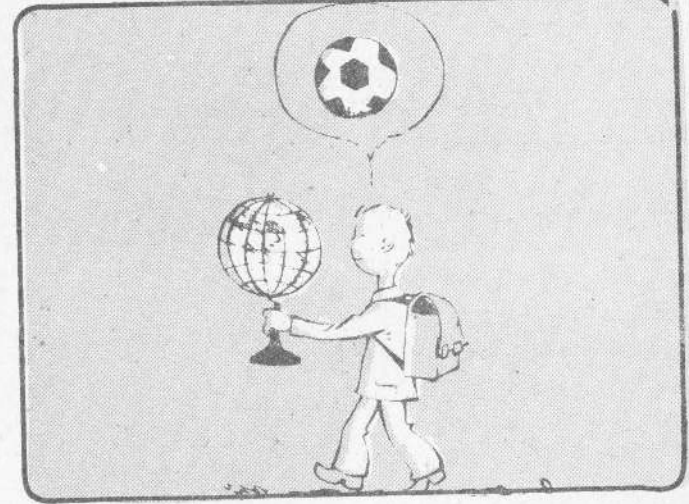
په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو یې او خبرې بېلې ، بېلې دې هند ا شان د پوهانو نظرونه هم بېل ، بېل دي .
 خو چې کله د بېچاره هتسې بجا نګرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظ چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خاښی د دود کتنې ته تلسکوب کې مې د علمي د کړې د خو کېد اراحوال - اخیستی دي ، نو د ارا ته ثابت شوه چې اوزون بېچاره په خپله د علمي د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم پهنی خا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د - علمي پرمخ د زړې وسلو د ازیما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لګر تیا بولی ، مخو زما د خبر نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د - بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې پسر خوا دې ؟
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پېري کوي

آشناګله دا خصوصي مالکیت څه ته وایي ؟
 - خصوصي مالکیت هغه دولتي موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر څو کېد او پوري تېول یې د یوې کورنۍ فری وي .
 - او خصوصي متشبث جات - وېلې شو ؟
 - خصوصي متشبث هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لاسه معاش پرته دخپل خصوصي تشبث په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورځنۍ د سوغات او شپږنۍ په نوم څه شې تر لاسه



کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رښېد یوې ستري موسسې یا هم وای فرادې د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بېسی .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حساب هاد نسې یا هم جیره کم رسمي منفازه دار وای خرنولای مې د پکونه او کاسی چې بېسی گڼی دوران دې دهما کم عقلان لمان ته گتس خوشس کیسی

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحات ضمنی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارائه میدادیم که رعایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فایده نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و غیر اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال کسه بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

بیاد ا : الف) حریف تان سواری را

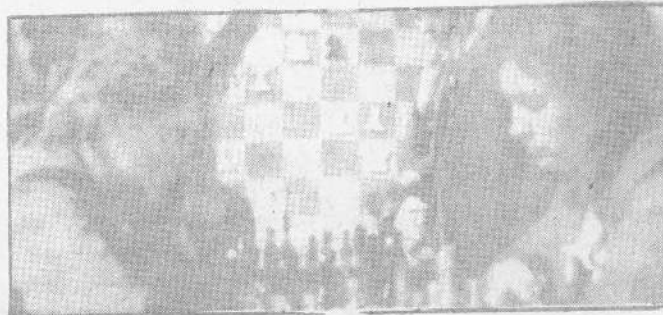
بدون توه رها کرده که شما میتوانید آن را بگیرید و یا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیدانید که چی نقشه ی را به پیش ببرد، درین حالت تصمیم بکشید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نشووه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بستانید.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشند تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نماید.

مادر مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارائه خواهیم کرد.



موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آرد و هر ۹۵۰ در هر هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

قدیمی ترین شهر

ثابت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، زریکو است، راد یو اکتیویته نغال که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برای این از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدین برایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هر هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هر هزار نفر در قهرصا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۱ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په توبیدو اود د پیوسر وتود و په رامینختسه کید و د صد و زیو ه هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ه یواری - د یوه او انگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بد اسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانعسر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی دورسو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او سو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی د اسی معلومی ی چی قومس لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد و د مری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره (میراث) غواری د چامسیرات ؟ د صد و زره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خیره به وریاده شوه . چی د جر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لسی آرام کړ او هم به د عطا خان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی ختیر ه یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟
 زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انکار برکهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردانسی . سمنگان را در لای لای این برکهای میایی و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابجد الله شهاب الدین باقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میایی کسه ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تا ثیر پد برنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و سود ،

فرهنگی

فرهنگی

گزارشگر حمید مهرروز

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش می تازد ، گویسی سلط کسانى اند که : ((درهم را ، زد اینه اند و میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادتى به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجار است . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند (هدفم تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر . چند سال پیش کمیته قاپسل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حال جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

به رنگ جمع در آیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شونند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تشویقست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانیرا کسه همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهفته اند ، و دل شان را ، ((در نیلک چوبیس منواز ند)) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و بر کار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکر تر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میداریم .

- از چه مدت بدینسو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میگردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوح احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این مساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)

و ماند و ماند ، و همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، تاد بر کامرحتی تا هنوز ضحیل نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوه بارینه میبوی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، گوی زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فرا گرفتند است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تا شیر از این جریان سلط ، نتوانند بود . اما از دهه اخیر که میبایستی چشم امیدي داشت در پیشا که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزی ما ، توجه به مسایل مادی است ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است ، مابه جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کسی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از در پیچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود))

زیبایی

سرمه‌اند . در کشمکش‌های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شویم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا - لهوس . وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن داراست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره‌های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی پیرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرنفیس نمایان میگردد و سزای از زندان و پیش‌خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آن مهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده‌گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی و عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشا جره و سیاحت برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه بی ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش‌های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دسته رهنز نباید نتیجه گرفت که رهنز بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهنزان نتیجه همبسته‌گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنزان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته‌گی و بی‌ای اتفاق آن‌ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می‌کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می‌شود . ما نمیجویم همه کسانی که خسی‌اند ، از پول سود می‌برند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول می‌اندوخت ، خود دارو احتیاط بود . مسی غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساس بودن را می‌آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک‌گام هم از اصول زنده‌گی خود انحراف نمیکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی‌کنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم برنسیب‌های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن‌ها . استعداد هنرمند در آفرینش‌های نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده‌گی ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش‌گرند . هنگامی که آنان بدون مجعنه ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما می‌رسند که :
الهی‌توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و برپایی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی می‌نورند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب‌گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناپذیری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناپذیر برای چی؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شویم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و غرور بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و سرخ زنده‌گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غماب هلاک گردید و این رنج و غماب را برای دیگران نیز روانید . غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا پمتهاب و ستاره‌گان را می‌کوشد ، زمانه‌ان دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار می‌گیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده‌گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بجزریم . روان ما به سان اسپرو دام ، به دور یک نقطه جرخ میزند . تلاش دارد تا همه داشته‌های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است از این ببرد . عدل در همین بیهوده‌گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی وحشی فساد است . بسیاری جهیزهاییکه مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده‌گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی راپشت سرگذاشت ، بادیده قدر می‌نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها - بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نگویند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن‌ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان ویشو و لگامی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن‌ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸

الکولین مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات Psychoses
در مرحله دوم وسوسه الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، سر-
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغات ، رعشه و حالت متو-
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تعجب شدید
روحي و حركي قرار می آید .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و ضرورت به محافظت جدی بود قهقی
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تهدید آمیز و متهم کننده
میباشد ، شخص الکولیک این
صد اها را میشنود بدون این که
و اتعاً صداهایی وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیر قابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن را به دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درك
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله ویر
تر می سازد . یک چنین دركسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست . آن ها
راه رابه سوي غنای روح مینندند و
هوشار میدهند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درك -
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خویشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درك این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم ،
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میشود . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزی که درای -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جای
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای متهم کننده ،
تهدید کننده و غیر را میشنود
که ممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد
که هذیانات سو ظن در

الکولک ها :

نزد شخص يك حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمن خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است ،
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است يك مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .
۴- بیماری کورساکوف
(Korsakov) : که از
اثر الکولین مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و شخص orientation

بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه مندی بسیار زوفی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای بی چنان هنرمندی نکه میکند که از والایی مقلد و توانای هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم نکه گاه شما چیست؟ و شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف‌هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنرمند رکارگردانهای یک هنر بیسته مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنرمند، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و قوت به نمایش گذاشته میشود، ارزش‌های آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپترین کارنامه بی شک فلم، این است که باید تماشای بی چاره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنرمند

بیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایج کارگردانها یک هنر بیسته انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، بی‌ریزی میشود، ولی این کارها باید با ظریف‌ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با سیکانس بندی یک فلمنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلمنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگرگونست که خواننده داستان، وقتی به حیت بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میدانند، تازه متوجه میشود که حرکت‌ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختوی داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو و نو را میبیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پافس گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیفی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنرمند با خود، آموزش‌های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه کارهایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلمهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوجوانی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنرمند نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوپر، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر بیسته گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سالی بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهایم با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانت)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار استه در حالیکه این تصور تجربه رابالایی یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر استه به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، برام حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به ارزش ها و خواسته هایم میپانتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه بی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه استم و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تامل وجود احساس کم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تامل و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیچه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مسمها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت ترس دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است. در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند.

همچنان، نقشهای مرا در- فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید.

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم ها قبول شده است. آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادران، زنده گی میبایم دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم.

ولی باین این است که بعد از دوران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند. - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کس دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنر مردم هند نیست. . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید .

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم. این حرف ها در ذهنم از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام.

آن وقت حرف ها رفته ها روایات و رویداد ها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت مردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهن باقی مانده است. ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد.

شنیده ام شما شاعر زونو - پسند هم استید. فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام. من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم. ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا کران آن ها.

منظور از ترجمه شعر می شما فرجام عشق روزی ها با بهتر گویم دوست داشتتهای شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید .

من دوست داشته بودم و دوست داشته بودند. فکر کنم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام. من دوست داشتم و با او دوست داشتم. در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است. به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً استثناییست. انسانها در رویا رویی با مسایل زنده گی، به ما شنیدنی های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند. این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاهت تاجار، استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از مردم ما ((پس میست)) و یا ((من - گرا)) شده اند. به همه رویداد ها به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است.

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم. مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست.

شعایکی از هلاکته مندان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود. آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند. من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود. موسیقی هندی بود و خالص بود.

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست. امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا اصالت کمتر دیده میشود. نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است. مسوولیت در برابر هنر اصیل، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور. . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود. ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جیو جیو)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت.

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است. سیرا مشعل بهترین فلم منست.

دیگر چی گفتنی ها می دارید .

چون قدری به آثار سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود در بدن با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم .

و حید امید: از موسیقی...

بقیه از صفحه (7)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروه میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیسکیوت (!) و سیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ، بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاقه ، بازاری

استعدادش شد و روانسه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان ، اوتخنیک تراکتور راد دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگاه را بخود جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کارپراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگمش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریگارد ها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میهر - سم با دقت میگوید : - لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گرو موسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی رانجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر - اد است) به میدان آمدم ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطمشانته اش میباید که اوسرا با بامیلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میهرسم ، پاسخ مقبول خاطر را میبایم : - ((شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را منسز بدید - میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند برفتمه شده هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملق در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الاوه در شایسته دانسته

اگر استعداد کلاسیک خوانی را امیداشتم شاید کلاسیک میخواندم))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چیس گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است))

- آهنگهای دری تا آنرا میزد برفتمند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میزند برند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان ربه تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، و تقسی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین را در عرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راهی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسرا ن ستار بر آگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را - میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابدال هنری بنامند.

من طی آموزش گانم در عرصه موسیقی که تاسطج ماسترر تحصیلات دانم خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و رقصها در کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان - بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیپنده تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالا بکش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میباشید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

- (اگر در نفرم شنونده ام باشم باز هم خواهم خوانم))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (دوست دانم در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد.)

- به نظرتان وضع کنونی مو - سقی استراد در کشور ما چگونه است؟

- (دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظرهایی مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیارون گیرنده - همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای حرمت با هنر - مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ (منی) و هیچ (تسو) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ مو فنی رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حالام گروپ گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

- (مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برابرهات مندان منتظر میگیرند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاه های کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.)

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم.)

- آنها کی هستند؟

- ما دم که خودش در - شعبه تیاتر و تمثیل را در پیرو تلویزیون کار میکنند، بد من خواهم شعله استیور است برادرانم؛ نواد و همراهم.

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

- (دوست دارند و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فر کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نودی کلی او باندوکی او هغو لویو کلاکوکی سترگی وگنیم او یا لیز لوی نظرواچوم زه به دی - نودی بانو وکی موفق نشوم . لیز شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال راغی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن او یوه لور لری، عطاخان خپله د بیره امتهار خاوند دی په کام کی هم امتهار لری او زامن بی لایرینه روزلسی د پردی خبری به اوید وویل د پاره د پر خوشحال شوو، زما خپل فکر ددی بیا یونو ، کورولو ، بانو و فیهل خوا حرکت نه گاو به دی نودی بیا یوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپنی د پاره د پوئاسب راته ښکاره شواو په زړه کی مسی د شریف خان ماما په پوهه امین ووا به او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل ووا به یاخید و .

۱- ازه مو واخسته چی سالم ته خبر یوسواو بیای بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره جالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکره ده هیخ ونه ویل مونز پوه شو چی چوپ والی به رضا دلالت کوی . بیای بلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا یاخید راته وی - ویل چی کماله زمانه یی دی و سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاگاد اخوڅه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چرتونواوهغه د خوب کیسه توله پیل کړه ، ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چی آخوڅه (ما ورته د شریف ماما د خولی جواب اود عطاخان د لاسو خبره وکره رلاص بی راولاوه د کړه زه بی د لاس نه ونیم ، زما لاس بی ښه زور کړ او به وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی : امین ، شاباشی ، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی ، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ ، زما خوښه ده عجب بیا دی ، مناسب بیا دی او می نو د جرگی بند وسته او ترتیبات برابره کړه چی یوڅو نفره جرگه وویلی و وگور چی څه کړی ۹

زه یاخیدم د کلی کور سپین پوړی می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لاس ولسی ته جرگه ما ور بر اکر ل می عطاخان تشا لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکر و ددی خبری د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی پوه جرگه درتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو ، خپلوانو سره سلا وکره . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یه جرگی کی د خبرود پاره مشر ویاکل شو . د تولیوظیفه معلومه شوه چی څه وخت عالم خان کاگا وخت تاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونز درانگه د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونز انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده ، جرگی حرکت وکر . عالم خان - جرگی ته مخ رار او وری ویل پوفقی او کامیاب راشی (د سین له پورې وتور د عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا یونه فری کړی ژبونه بی اچولی وو . بښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اود پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فوئتی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی می وشوه . کښناستود چای ، لاولی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول ، هرڅه خلاص شول . مونز د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار کاوه او ټولورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به پیره معافی غواړم د کورم مطلب د پاره چی راغلی یو ښه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوه سړی بی چی خور ، لور کور کی ورسیندی نویی خلیک غواړی ، څوک بی کور کی نه ساتی . مونز راغلی یو چی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ و ستا رضا ده که نه ډدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :-

چی عطاخانه څه وای مونز جواب غواړ و جرگی به گوه غز کړ ، هومونز جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی پوڅه غوړوا به ! ... لیا رام لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل ، چی تاسو درانده خلیک بی ډکام مزان بی ، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښهاد کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه څه ووايم زه به کور کی پوه لورم ما خلیک لور چی ((ازی)) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته وکره ، د جرگی د خوشحالی په رسم یوڅو ډزی وکرې . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونز رخصت شوو . مونز پوه لیاړونه پوهید و پخوانانو هرڅه ویل عالم خان ته مو (هوکه) وویله ، په کور کلی آوازه خیر مشوه .

هر کور کی ددی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستمال واخستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوئستل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوی د عالم خان کورته راغله ، سالم خوشحال معلومیده په دی چی خپنی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تول جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونز جرگی ته راخوئست راغی . واده ته مسو راخوئست معلوم نشو ، خپله سالم وری چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نکره د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و لایر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و لایر تا د تولونه خاوند دی د رنگه هم تولدی همداسی بی زړه تور دی په لمان ډیر گوئی وه خپل پښتن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هغ چی خلیک ولسی خوی بی ولسی ډیر بد سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی ډیرخفه دی اولکه مارتا وری اود سالم به پخوانی اعتبار اوبه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و ، چی به کور - کلی کی دی د ویره محبوبیت ولری . په همدی وروځی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو ، پاروختیا بی زیانیده چا به ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کا رونه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورځ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شستی تهری نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و راغی دعایی وکره . یه ولس کی خوله به خوله خبری گزیدي اوما ته هم هرڅه رسيدل وای وریل چی د صد و قهر ورځ به ورځ زیانیزی اود سالم د وستانوته هم گواښ کوی . ما پوه ورځ فضل ته وویل چی صد و تسور دی و دی ډه خوښی کله (ازی) نه وه فوئتی صد و خولن کاله پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه څه به فسه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هیخ نه شرمیزی بی حیای دی ، لایر بی د اچی ددی ټولو سره سړمی غله دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د یوڅوتو . . . سره ده چی بی بی بی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وړې يم ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وي په راته وويل خپل خوښه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زړه مې تنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 او مومي واردي نېغه به يې راته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد په
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکړي د سالم بل هيڅوک
 نشته ! صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شم او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه
 شو چې صدود د اجراء تونکر کې
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ به ورځ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هيچانه نه يتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هيڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې
 سيره د انتقام په هر رنگه چې وي
 واخلې . خوښه مخکې اويا لاسونو

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 ليده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وړې ورځې
 شپې وي او د سالم د واده اوږه -
 ميا شتې بېزه تيرې شوې وي . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسين غاړې ته
 نژدې په جبهه زاره زمکه کې د لوڅو
 پد پر لويي ښکل . په ليارکسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 تگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کيده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -
 سپين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سين نه
 راپورې وت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په نري ليار د خپل ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مري د باره مويوکتد -
 معان سره و احيستونم و چې
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کيدل په که دې د هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاتپونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ
 وه ما او فضل ژر ل معان مې ټينگ کړ
 حاضر پوتو مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خدا لاس په سينه مخامخ کيده
 دده يې گناه مري هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خدا ن لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواصوسو
 چې د جگړه و امورته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر ل اوشملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شيبه
 چوپ پاتې شول دده مري مور -
 واخيست او کورته مو راوړ . په انگړ
 کې دننه د خويما شتوناوي ((اوزې))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 زړ يده او پښتې حيا يې د چپخسو
 مانع گزېده . عطا خان ته محراب
 ورغې عطا خان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمير سپين -
 ژپري ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مري د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مري
 د رپه ورځ وه عطا خان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زې پري -
 جوانان ټول ناست وو . عطا خان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاخېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانان ورواوه زيانو په دې -
 ټول پوهېږو چې د سالم په يې گناه
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم نېغه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره و ايم چې زه
 خپله لور ((اوزې)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپل نسي
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، چايد ا د په اجار مورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شول د قاتل پې -
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پخوتو به وسپارل شي .
 حاضر پوتو په اواز وويل : پرې غوښتل
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .
 مجلس خلاص شو . عطا خان خپله
 لور ((اوزې)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطا خان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناست وو د عطا خان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطا خان په کام کې اعتبار سره
 معلوم وه .
 عطا خان او زامن يې د ((اوزې))
 سره يونماي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمير سپين ژپري
 جوانان ، سپين سري ، تور سري
 د کلې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راتول شوي وو .
 کم وخت چې عطا خان د خپلو
 زامنو او ((اوزې)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه . د حاضر پوتو پخپرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او پخپل دغې صحنه
 په ليدلواوښکې تپولې . د سالم
 د کور د روزه تړون معلوم وخت
 پورې وتړل شوه . د چم گاونډو

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر سپری کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند می باشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودکش در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند . در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد ، گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دو می جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روز سوال : وضع صحنی کودکان ؟ جواب : این کودکان بسیار صحتمند ، بنشین و بنشاط اند و در یهلوی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 سوال : بیاضی استاد عبدالغفار آورده ، وال ، از مباحبه شما شکر . از شما هم شکر که به ولایت ما شریف آورده و مهمان مانندید . خواننده عزیز !
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطبق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی مرحله انقطاع طمث یا (Menopause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصوی است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال و سه ماهه را بیشتر در بطن مادر سپری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشوران محترم ولادی مناسبی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شن اور که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جویا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در دفتر است آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش بپرسم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب با رعیت و با فرعون با برده اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نبود .
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابرازش کرد .
 ۱۸ مرد بلژیکی از سهاره ای دیگر (ویک داینا سور) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلن تروی ، دانته ، زیکهس ارتور رسو ، پاد نکرده لم ، قلم اراپنگه از ویی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 نالین وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را بایک مرد یازن از سهاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم . در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تاییدان من گویم انسانها دوران داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات مسافرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با می

می گاهه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با می ته ورسید نو کرم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :

نه به دی وی اوریدی چیس وایی : جای د سر ی خوب تنبوی . اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولونک باسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکبه وهلی وه . د سترگوله باسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۲۵)

روزی از شهنشاہ پرسیدم :

— طبیب معالیجہ داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— ((متأسفم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم))

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست. مادرش همکار سابق این قبیلہ

بود. نظریہ اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در

دربار بماند.

در واقعیت، ملاکاشانی، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیہ

فرقہ مذہبی بهایی ها راه انداخته بود. صد ها بهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیدہ شد. از جمله داکترعبادی طبیب حاذق

فرقہ مذہبی بهایی هادرسال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسن علی بنیاد

نهادہ شد. از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذہب بزرگ، ارجحیت بلندی داشت. کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحیت ((رانمس)) های خالص درین میان درخشیدند.

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند. از این رو مردم را

وقت به وقت علیہ فرقہ بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد، شهنشاہ میگفت :

((در سوال مذہب مانیرومند استیم. بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد))

من بدون داکترعبادی، زندہ نمی در دربار را چند ان موافق بسہ

صحت نمی یافتم. گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند، اما من اورا -

انسان دیگر نمی یافتم.

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند. در ماه اگست شهنشاہ

بیمار و عطیات شد. من شب و روز بر بالینش نشسته بودم. وقتی

وضعش بهتر شد، بنا به توصیه داکتری، بایست برای استراحت بسہ

سوئی میرفتیم.

خواستیم همراه شهناز که میخواست دوبارہ به لیلیہ آش به سوئی برگردد،

روانہ سوئی شوم. به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهناز یک جا به سوئی

ژنو برواز و از آن جا به سواری واگون به سوئی ((گشتاد)) در حرکت

افتادیم. چند روزہ سوئیہ ماندیم. کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید.

خودم را به افوش مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت. مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر

باریک شده ای ؟

مادرم حق داشت. پس از عروس مراندیده بود. فقط گاهگاهی

نامہ های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم. آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصہ ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

و از زندہ گئی یک شہبانو در ایران تصورات دیگری داشت. من طی

سہ هفته اقامت در سوئی سوئی تازه می گرفتم.

خوشبختانہ من احساس نکردم چیزی که تا اندم مشاهده کرده بودم.

فقط بخشی از آن قصہ ها بود که سنگین ترین و دشوارترین این ها بسہ

استقبالم نشسته بودند.

ادامہ دارد

۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)

— هموطنان میتوانند به ورکنسپ

من. برادران ورکنسپ. واقع

در روازہ، لاهوری عقب بالا حصار

مراجمہ نمودہ، با برداخت پول -

بیشکی فرمایند ہند.

... قیمت آن.

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا مرصہ بدارم اما از

انجا کہ مواد ساختنی آن مثل -

آهن جادر، بختہ، شیشہ و آیینہ

قیمت است. فعلا هر کدام آن برای

زردیت به دہ ہزار افغانی تمام

می شود.

... و چند انزایم فروشید ؟

— دہ ہزار افغانی.

— با خود گفتم : به مقایسہ نرخ روز

خصوصاً نسبت استفادہ بزرگ و

عطیسی کہ از این دیدگان ملاحظہ

دارد باز ہم نرخ آن ارزان است.

— به امید آنروزی کہ در خانہ ہر

ہمشہری و ہر هموطن میسمن

آفتابی ما از این دیدگان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم.

طیب مجلہ

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدہد، حوادث و جبر

یانات را در حافظہ تثبیت کند و -

در نتیجہ شخص این خلای حافظہ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانہ ها بر می کند کہ به نام

(Confabulation) افسانہ

سازی یاد میگردد. یک سلسلہ

علامہ جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجائی یابند.

• Alcoholic dementia -

از اثر الکولیزم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشروندہ

در وظایف عالی دماغی شخص به

وجود می آید، وظایف عالی

دماغی در تمام جهات به تناقص و

تنزل دچار میگردد کہ علامہ آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظہ

تناقص ظرفیت ذکاوی، عدم ثبات

حالت مزاجی و احساسات، عدم

توجہ به سرووضع ظاہری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط بسہ

دیگران تظاہر میکند.

قرطاسیہ فروشنی ناصر سیرتی محلات و سایر جراید کنور را
بدسترس شما قرار میدہد. همچنان ہر نوع قرطاسیہ مورد ضرورت
در وایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد.
قرطاسیہ فروشنی ناصر سیرتی توسط ماشین پمپرس اسناد و کارت
دست داشته شمارا پوس میکند.

ناصر سیرتی

قرطاسیہ فروشنی ناصر سیرتی چوک میروسیر میدانشہ
نمایندہ آئینہ چوک جاوہ میونہ متصرف جرائد

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در راه روی ماگشوده بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفیفی آلودی به آن مرد گفتم: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهت رفتن مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد ادم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفتم: آقا ببخشید مثلی که خان مریم است - بروی آتش هوس که تا چند لحظه قبل در وجودش شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در راه از کن من مریم زهر خندی زده گفتم شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آیم، بجهت شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آیم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشتم، بدون آن که مریم آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتن خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو در یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنای دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بر حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد و لسی آوازی از آن زن بر میخاست از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نیکت باران خانه دلش را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داد به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر راخبر کنم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خبر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه آلودی گفتم لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده است هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - پیش برخاست در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلفله می ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم و لسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنیده: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونو سرختم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلفلی زده با خاست پس پس رفت به دیوار تکیه زده آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینش لبان او را زهم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفتم: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو من و امثالم برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقت کود مستگیر میشود جزایم بیند و مورد اهانیت و تحقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

به زبان می آورند، قلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود یافته و حقیقت میتوانند سرفق قابل شوند، اما این تفاوت رانسی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد گرفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجا شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگو نیستم. بروهشگران یونیورسیتی بستین نورد امریکامدعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو جنبین نفس را در وقتگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه درین بهانه می استیم، چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد، می سازد

صدایی که در خون



و از آنکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلبلدند با سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادری مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فروشد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فروشد ند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند، می پنجه مید اند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چسبون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آشنایی از طلا تا نشانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظرف و شکند و کرد که آنان - چون شعله آتش با هیجان بود در طاققت نورس کج رو است شد و بعد در کارمان در غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست . محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورناهیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است . همایون هر جا که قدم میگذاشت آنجا را سرور خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود . تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم . آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب در بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام راه خود جلب کرد . مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد . شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نموده گفت : تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد ، تا عملاً بختن آنرا ببینیم ، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم . این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردید ساخته شده است . طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست میتوانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد .

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و ماله دیگ انداخته شده بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مخلط برقی و جویس بدون آن که کو چکترین معرزی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیاه می دیگدان بزند و راندیت کند ، مواد بخته همی شود . پلی خواننده : مزین : شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل جسمانم آنها را توت کرد و همراه باروخن و پیاز و نمک در برین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن میار کرد . ساعت را قید کردم ، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود . آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع ، گوشت و کچالو را یکجا در برین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت : پلی ، اگر بالای دیگدان های آتش ، برقی و آشتوب دیگ را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم ، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند ، وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند . ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند ، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند . پلی خواننده : «گرانقدر سبب اوون مواد ی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد ، و من آنروز هممان مخترع شدم ، غذای (آفتابسوز) را یکجا با مخترع صرف کردم ، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود . در حالی که به فکر نور فرشته بودم و در این شرایطی برقی ، بی تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشعری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند ، از مخترع پرسیدم : چرا این اختراع تا نرا در معرض فروش و استفاده هموطنان قرار نگیرد ؟ - برادر ، این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها ، دیگ خود را با آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند . - علاقتدان چطور میتوانند آنرا به دست آورند ؟

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را درست زند آنسی
شدن هم افزودند .
چچ جنایتی ؟

مگر شرط است جنایت بکسی
که بندی شوی ؟ من که جنایتی
نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر
سایکل را که خوش آمده بود از
شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه
سال را در زندان ماندگار شدم .

یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این
گزاره پروگرامهای بهیسی داشتم
از کیمه بری و دزدی و همیشه و شوش
و قمار و ... اما تقدیر آنقدر بد بود
ماه مرا مجال بودن در آن سویی
ند یوارها ، در جاده های آزادی
داد ، و درست در راه بلجم بود
که محکمه منی ، برای پانزده سال
زندانی را من جمله اعلان کرد .

چچ شما زهم جنایت کرده
بودید ؟

نخبر با آن چچ جنایتی !
تنها ۲۸۰۰۰۰۰ نفرانی بیسول
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
از پنجسال حبس مرا بخشیدند

بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
بر خود بقبولانم ، من نمیتوانم تقدیر
برم را بخش نمیتوانم مادر را
بخش ، نمیتوانم پدر هام را بخش
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون
پیکانه بی میبینند ، بخش . من
نیتوانم چنگهای قاضی را بخش
که هرگز آنانی را که مرا به ضایقت
خدارانه زندگی دزد ها دور
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
قانونی را بخش که در آن استثنای
تربیتی برای محکومی موجود نیست

و یا اگر است ، دور اصل است ،
نیتوانم بخش همه مجازات کننده
توانم را که تا حال نخواستند که از
کم مرا از اعتیاد برهانند ... این
بار پس از آزادی دوباره سرسازم
ساختند انسان تازه آزاد شده بودم
با حالی که هنوز نفسی به راحتی
نکشیدم ، تحت الحفظ در رسیدم

هرای وازان جابه شهر مند ها ر
لبا حصری را یوشاندند و دوسا
اول سرایم را سوختی نکردم بودم
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
و به کابل - شهریکه در آن جاتها
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر
ماجرایم ، شهریکه جاده های پیش
را اکثر از دیوارها و میله های زندانش
دیده بودم ...

این بار چند ماهی راهی حیت سرساز
فراری به زندگی بر ما جراد امسه
دادم تا این که باز زندانی شدم ...
چچ جنایتان چه بود ؟

منکه جنایتی نکردم بودم ،
صرف هشت هزار افغانی را دزدیدم

بودم و دستگیر کردند و محکوم
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز
پیش از دو سالش را سپری نکردم ،
چچ شما که هیچ جنایتی
نکرده اید ، باید پنجسال دیگر
هم در زندان بمانید ؟

نخبر ده سال دیگر .
چچ چرا اگر شما جنایتی در زندان
کرده اید ؟

نخبر جنایت نکردم ،
منتهی جلدی پیش به جرم قاچاق
هیروین در زندان ، محکوم بر ایسم
پنجسال حبس بودم و فرار نمودم .
نکر میکنم من باشنیدن ماجرای -
آخرین باز زندانی شدنش ، پسندم
میکنم ... او دست به جیب او -
سکت گرانها پیش بردم ، توطئه
سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار
قیمتی ترین سگرت های شهر است
به (دست گرفت) برای تعارف
میکنم ، همزمان با آن که رد میکنم ،
مهرسم که :

چچ کسی به زندان نزد ت می
آید یا خیر ؟

میگوید :
خه ، هیچکس !

چچ مهارت را کی میرواند ؟
دوستان و یاران زندانم !
سهیم هر چند درباره زندگیمیش
پس برواست ، اما روانش تدا از نیست

که گویی از هنگام زاد روزش تا اکنون
با اوست ، برای من ، نگاه هایش
آرام و بی معناست و چشمهایش
قصه گویی نشانه تریاک است ، یکبار
دگر نگاهم به چین و چروک گردنش
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم
سکوت نگاهم ، مانکنجاوی نگاههای
مارا افزونتر میسازد ، از خمیره
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته
گردنش ، در میباید که چی مهرسم ،
میگوید :

سینج بار ، پلی پنج بار شجا
خود کنی را در خود یافتی ، بساری
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بر هم
(رگ بلند دستش را نشان میدهد)
زمانی با هام را در یارکف دست
هام که هنوز زده های جرح با -
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
دارد ، این پنج بار خود کنی -
توان مقابله با زنده ماندنم را -
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .

چچ نجات از مرگ با زنده گیی بسا
از تصمیم ؟

من میخواستم از این زنده گیم
نجات پیدا کنم ... اما زندانیان نام
میخواهند مرا امانت فردا نگهدارند ،
اینان توان نجات دادنم را از مرگ
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم
نجات دهند ...

او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای
دایره بی میکند ، میخواهد بسا
بیان قصه مندا نه گذشته اش را -
تصویر نماید ... گذشته بی که
برای بر ما جرای بودن ، برای سرور چچ
شدن و همیشه زندانی بودن او
نقش داشته است ... او دیوارها
را چون خود میباید ، او یاد دیوارها
بزرگ شده و امانت رشتگر های -
زنده گیش این دیوارها چیزی نکرده
اند که تخییر یابد ، او آید از آن
بلندی این دیوارها میبیند ، از -
آفتاب در یاری این دیوارها ستمش
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
جوانی در این جا ستمش را می
خواهد و سوز این پنج بار خود کنی
ناگام حالا ستم زندگی میخواهد
سهم نان و آب و هوا میخواهد و
هرگز دست ندارد تسلیم خستی
شود ، در راست لاله هایش به خرد
حق نمیدهم مفکره اش را پنج تلقی
کم ، او در میان دیوارها و آشناسا
(بعد از آن) خود را (داد) افاده
میکنم (داد) او همین است که
تا حال زیسته و پیدادش خاموشی

و جزش است .
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را
دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
خاطری به (چوجه) مشهور شد
که در کودکی و نوجوانی از قانون
روگردانده و درفش آینه اش را بر
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر
افراشت و در طفولیت آن درفش را با
خود به زندانها برد ، هرگز دست
ندارد خود را جنایتکار معرفی کند
او هیچ عملش را جنایت نمیگوید ، گفته
گورگی راه خاطر می آورم چچ جنایتی
تا وقتی جانی نیست که گرفتار
نشود) .

اما او به این گرفتار شدن هاو
دستگیری ها پایبند ارد و شاید هم
حساب نکند .

(چوجه) پس از اولین بار
زندانی شدن در طفولیت تا حال
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
خود شد در این آخرین باز زندانی
شدن و افزونی پنج سال دیگر
توقیف هیچ آماده گی نداشته و زیاد
دق آورده است .

چچ فرار از زندان برای ت مشکل
است ؟

تجربه کافی دارم و میتوانم
فرار کنم ...

چچ چرا ... ؟

میخواهی بهیسی چرا هنوز
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟ -
بلجری انتظار آزادی را میکنم ؟
راستش در لهره همیشه گی از تعقیب
شدن در ادان ، آن قدر که تشویش
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...
درین گفتارش صداقت قرار -
بازانه را میباید ، وقت به رسمهای
که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم
و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش
در میباید ، رسمها به سرگردانی
یک روان انسانی میانند که تقدیر
شان اندوه نملی را با او قصه
کرده باشد ، رسمها تصمیم ندارند
بسمعاد سخوش هر لحظه معاوضه
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .

زخمهای یاها و کفای دود دست
سرور چوجه ، به باره گی های رسمهای
زمینش میانند به اند و درخت پاییز
خورد ، بی که بر سرش سقیقت و -
بپوسته راه بالا ، راه سفر را پیش
لرفته و میچنگد ، حرکات دستش را
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بیسی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 نیا خونه کوي . زه چی کله به -
 گچو خونکی کوم گل وتوم . سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 ارا باندي بهموند او د گل به مسای
 پس خنی ورسره راشوي . د اهنکه
 چی زه د تولوخلکوته به مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 دول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوته به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نکو تر سپوږي لاندې -
 چرسمانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان به . وخت ناوخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد هم اوا -
 رزي اوبه دي به خنگه کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه به زره سوږي ، سوږي .
 اهنکه چی کوم وخت دغه بهیر سري
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .
 نو بیا به چاکو یا منج باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما به تنه کی حله
 کوي ، او یادگارونه لیکي . یونیم
 ظالم بده اکتري چی د سپیلونه
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینې اولاسونه غوښوي او یاس هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اروي . که کومه میوه دانه می به
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه . سو
 بهامی به د انگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زلمدوي
 په وړاندې گناه گاره می . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لاج بده .
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره می . کلونه
 کلونه تیر شول چی به هندی خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه به راز راته خرگند شواو هغه
 دا چی یوتن می به تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کوم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 نیا خونه کوي . زه چی کله به -
 گچو خونکی کوم گل وتوم . سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 ارا باندي بهموند او د گل به مسای
 پس خنی ورسره راشوي . د اهنکه
 چی زه د تولوخلکوته به مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 دول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوته به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نکو تر سپوږي لاندې -
 چرسمانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د نفس له پاره د تازه هوا
 په اریان به . وخت ناوخت مسی
 شاورخوا د قار وهلو خاد هم اوا -
 رزي اوبه دي به خنگه کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه به زره سوږي ، سوږي .
 اهنکه چی کوم وخت دغه بهیر سري
 مجنونان زما تر خانگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لیدنه کتنوکړي .
 نو بیا به چاکو یا منج باندي دغه
 د ملاقات ورغ زما به تنه کی حله
 کوي ، او یادگارونه لیکي . یونیم
 ظالم بده اکتري چی د سپیلونه
 پاره می به تیرگی پاره باندي -
 پینې اولاسونه غوښوي او یاس هم
 په چاکو او لوړ باندي پوستکی
 اروي . که کومه میوه دانه می به
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه . سو
 بهامی به د انگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زلمدوي
 په وړاندې گناه گاره می . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای لاج بده .
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره می . کلونه
 کلونه تیر شول چی به هندی خبره
 باندي جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه به راز راته خرگند شواو هغه
 دا چی یوتن می به تیرگی باندي
 خا نگه غوښوله ، خو کوم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

حرفکش خاک جاده رابلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد
 داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کلمه را -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادرا)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عرا
 به او زنده می میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بوده و د زینر نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سور))
 آنگده از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

میراث

د (۸۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، وطاخان هم د پښتون -
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل او د پوځان مجلس په
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -
 زې زويدي مور سره د سالم كور ته
 ننوتل او د پورود مور وسته دغه تر لې
 د روزه د دوي بړخ خلاصه شو .
 او د مور او زوي شپې ورسې -
 دغه انگرېسې سپوږي د سالم
 خالصې لجاې په اكبرخان د ك شو
 خود صد و اريان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړیا بایسته
 د سنگیر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -
 پرس
 در حالیکه از او بسیار گزاری میگویم
 ، او به گونه شوخی میگوید :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام جمع پرسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم .
 با او به راه میافتد ، ناگهان د .
 برابرم میبایستد و میگوید .
 - در حقیقت پورا همتان کافند
 هاست ، در حقیقت راست بتلوهتان
 فلزات است و در حقیقت چپ شما
 بول به درد به خوراست .
 از تعجب به سویی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حقیقت بر اهنم را که استاد
 هونم است ، حقیقت راستم را که
 کله هاست و حقیقت چپم را که پرسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست با
 خنده و تعارف خدا حافظی میگویم .
 آفتاب تنور ، عود می شده ، تف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړ زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برنده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -
 است مثل های چمک زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان دین گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پسر
 میشوند ، سرویس انتقال بهای و از آن
 زندانیان به شهر آمد ، حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :
 - این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی چون چندین بار بی
 از نامت از نوشتن این کلمه کهرلی
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سران بر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پنهان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تهاد و مستجاب
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و بیخی او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم توکام برود ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده می گنجان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بوم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بد هم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینحه وړي کیږي وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدی اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدی شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یاد گار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نوآري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د بیان نه غوره کړي او د فطرت پرده یی په یی پان تراوی تر څو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچی چه هغوي دي د آخرت د نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تپل او د بړی شړ وخته د یی قباله ورسره وکړی چکه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري دي د خپل مذ هب تبلیغ کوا نوآري نوهغوي دي پخپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و نوز سینه‌گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه، میگوید (پسند مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری.

فکر نکنم.

آ جی کارهای روی دست

دارید؟

والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظ: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر.

اما بکار هم نیستم خدا اخصر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهای شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطی شمارها میشم بیشتر هیچ حق الزحمه می‌رکاه با اندک کسی بستنده می‌کیم، همچنان نگاه می‌کنم لوحه مینویسم. پوسترو و سکارها نیز تهیه می‌کنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود. کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت می‌بردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن - می‌انگشتم، احساس عجیبی پیدا می‌کردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره سرم را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسمای برداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در

نقاشی استفاده می‌کنی؟

والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این و آن را می‌فهمم اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه مجهزی، و نه کسار آژوند گانی اند اندر به زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد) و اگر نبوده اند هم حالا بسا دکانداران و بابه کارهای بودر آمد دیگر بود اخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن باره برهنه سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می‌کنم، و گاه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا می‌دهد هت های تازه بی راه، فراهم می‌آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می‌ساختند معلوم نیست اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسویون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گللاب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می‌آوردند تحول و انقلاب در پدید است آورد. دن برنهم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گللاب را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنومی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که برای زمان افغانستان بلا واسطه همه رانندگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون روستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام پلها و رودها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را روشن کنند.

دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میسریم :
چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟
دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))
و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میزنیم .
وقتی از محبس راه برون را پیش میگیریم نگاهم به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید من سینه از صف در مکتب بدینسو نویسهایی بودم از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .
با خودم میگویم که در آنوقت - طفلك شاید برای يك دانه ساجق و یا خرید يك گدي برای بازی درز کوچک شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در رشمه زندانی شدن برای پیشمیدهند و در هر بار بنده شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک رویگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسوولیت به کودکان و نوجوانان شویم . در روی و در نداد زخم های التیام نیافته يك نسل است . به آنانیکه کپسه برن حوریه سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نمودم از سر ویسه ها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سر ویسه حاملشان سر ویسه های دیگر برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را با امید آینده سازان وطن رابه دست خازندوی دهم و پاکش در رفاه مدارات خازندوی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گرداند تا نسل بعدی ما روگردان و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارند . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بدون موسیقی . در نعت بدون موسیقی ، مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادرم ، بسد و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی تعصب استید ؟
- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیه بدون موسیقی را انتخاب کرده ام .
* سروده های نعتیه که ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقري ، میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو ، عطار را .
* از کدام شاعر را بیشتر میخوانید ؟
- از سنایی را .
* برای خواننده گان ، نعتی که پیشنهاد میکنم ، در این خانقاه های شهر آگاه می باشد .

- خانقاه در شهر قزوین می باشد . کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناکر ها و نعت خوان ها گرد می آیند و نعت نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

در نعت خوانی های خانقاه ها چهار طریق وجود دارند :
قادر به ، نقش بند به ، سهروردی ، به و جشته ، که هر یک رهنا هلی حد آنگاه دارند ، در خانقاه های اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هنری میباشند که شب های جمعه برگزار میشد و میشود و روانه استاد استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهد .

* تاکنون چقدر نعت خوانی کرده اید ؟
- حدود ده کست .
* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میر فرخالدین را کسک نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟
- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .
* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟
- تاکنون نی .
* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟
- بلی ، همینطور است .
* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چقدر است ؟
- طوری که بهننده گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقیناً که وجود خواهد داشت .

کین لاسی خلو

کوجنیاں له کوجنیاوی عا د
اخلی چی لاسی وینی ووهی ، اوسه
موسی توگه تول وگري نیس لاسی -
آراچوی ، اوخینی وخت به موسی
: وونسی کی لیدی وی چی نمیلی
آگردان کپه لاسی د نیس لاسی سر
بهای کاروی ، ولی دوی کپه دی
به خود لایلو ، لومری امکان لری
صادف وی ، د مثال به دول کیدای
سی یو ماشی د نیس لاسی بر بهای

به کپه باندي حره تایی لری او
تقلید لری وی ، دریم صحنه ده د
به گزار گزار بی عادت کری وی ،
هغه د بدن جور نیست داسی وی
دوهم کیدای شی چی یلار اوور
چی له کپه خشه د نیس لاسی
بی کپه لاسی وی ، اوله هغویسی
اندازه کارواخلی .

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آم درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پیروسی های میتا بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی اطرف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هر چه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسیل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشود هنده گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علم را دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که همین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده و نمایانگر آنست که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و مجاری خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پیروسی مغلق و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیروسی خورد ، به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دلائل و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه - دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پیرایش ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی در دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میورزند که در زنده می گن انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخوردگی می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معتر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینگونه چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گنم سپری شد ، تصور کردم که چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد دریافتیم که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می گرد . این یک امر مسلم است که آدم - ختن زنده می گن کردن در دوران پیری مشکل است ، زنده می گن طولانی صرف وقتی سود مند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می گن خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیرون در تطابق خود شان با حالات متحول مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به یک ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در یک ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیرون انسرده و میا بیوسی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری میرود با گذشت هر سال در دوستان خود را از دست میدهد و به تدریج دوستان جدیدی می یابد ، روابط ده ها از هم میگذرد ، انسانیکه در دوران جوانی ایش آدم خوش شترسی بوده ، به آدم ستیزه جو و زود رنج مبدل گردیده و هر کسی را به خاطر کوچکترین چیزی و هظ و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت سر میدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان سالخورده تا چه حد ضرورت حیاتی است تا این بدیده بسیار مرحله تازه را به سهولت بپذیرد و وضع را از نگاه فلسفی در نظر داشته باشد ، از بزرگ جلوه دادن در برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خوردن و آوریست که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار با دام و حمل صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن ثقیل در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است، که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر فی ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این ورزش ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلب ویا گروهی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلب شان باشد، و طوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلب تنظیم هستند اما کلب های دیگر آنان را در بدلیل پول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزش بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تیبیلن، برنارد شاو، لیوتولستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.»

قانون ببولوزی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تاخیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً حافظه بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه در مغز بر ضد پروسسه اخذ عمل شده باشد، باید کارشده و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیرو میجووا که مطالعه و بررسی ماورای صوتی در مغز افراد را با عمر های متفاوت انجام داد، مطالب فوق را توصیه های زیر میتوان فی ساخت:

- ۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاد و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد.
- ۲- خوردن غذاهای سنگین شدن یافتن ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.
- ۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در فی کیلو وزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.
- ۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیریید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیویومندی خواهید کرد و مزاج خوب و در مغز فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیر آورده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دمائی را از سخت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم زدن، وزن زیاد بسر ندارد (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سالخوردگی می آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم آنقدر زنده و نماده تا سالخوردگی واقعی را ببینند.

نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و پیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزول)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود و همینجاست که کار نکردن به تنزل و مرگ می انجامد.

مدت نقصان قوه نوتوتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران طبی آمریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را دوچند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متعادل نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتها های خود را در طول زندگی حفظ کند بل که همچنان در مغز سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوفاً، به مشاهده رسیده است که کارد مافی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ سالگی نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می برخوردار طرز گونه می اختیار کنند پایه عیاره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند: ((اگر می خواهید صحت مند باشید تمام نشوینات را از زنده خود بیرون کنید)) طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی ایند حتی در روایسیمن ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسزوی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و بر آن چسبید، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آیند عیاره تست از مصروفیت سالم و خوش آیند، علاقتی، دلبستگی و همدردی در مورد دلبستگان بخصوص آناییکه نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آنها همین سالخوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تعالیات بی جهت و اضطرابات بر ا بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریک معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزان ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد بالین هورمون ((فشار روانده)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فیزیکی انجام دهد، خشنی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر

میکم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین
بلخی ستم بکنید، به ذوق شما
آخرین میگویم موفق باشید در صورت
امکان چاپ میشود.

از جمله ستون:
از نگاه ای انتباهیت تفکر
موفق باشید.

عابد به رابع بکتاش فارغ-
التحصیل لیسه مریم:

عابد جان از شنیدن نام هیلتل
ترب بود ضعف کم، ولسی با
خواندن نگاهای کبیدی، کسی
به حال آمدیم - نگاهیات را در
گوش مسوول صفحه (بوجی خنده)
گفتم او قول داد که میچاپد.
۰۰۰ (۱) عابد باشید.

۱۱ نوروز، شاکر صنف پنجم
(ب) نسوان گذر گاه:
جان کاکا! نقطه مارا درست
وصل کرده بودی، تشکر، موفق
باشی.

عطا محمد نهن لسانسه
پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:
از نگاهای بسیار تکراری تان
بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد
تان جالب است - در آینده
در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر
باشید.

۱۱ لید انارم، فارغ التحصیل
صنف دوازدهم لیسه
یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری
به باگرد و تصمم گرفت در همین
خصوص با محترم (محشر) سه تار
نوازی زنده و محبوب صاحب پی
ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۱ نفیسه (هیلتل) حیدری
از صنف ۱۲ لیسه آمنه ندوی:
جان (نزدیک بین) باز شعر
چند صد سال پیش رابع جان ما
زدید، خیر است که (نزدیک بین)
چشم ضعیف است، حافظه اش
قوی است و هنوز شعرهای دور
مکتب یادش است - موفق باشی.

۱۱ محمد وزیر (محبوب) محصل
سال دوم موسسه عالی تربیه
معلم ولایت جوزجان - نامه تان
رسید به پرسشهای تان پاسخ
داده میشود - به مسوول صفحه
این سپردیم تا بجوابد - محبوب
باشید.

۱۱ عبد الرزاق حسین یار از
تخنیک ساختمانی:
(نزدیک بین) با (تسرحمو
اشفاق) بدین (خود پند)ی
و جلوه گری از (حسد و خل) هر سه
مطلب شمارا در شمار مطالب
(قابل چاپ) در جدول درج
کردیم - این که چن وقت چاپ میشود
نه (نزدیک بین) میداند نه مسوول
مجله و نه مسوول چاپ - صبور
باشید.

۱۱ شفیه (موجو) فارغ التحصیل
لیسه عالی نسوان انشار:
از این که علاقه گرفتید در معرفی

را ضی شوید وهم (نزدیک بین)
موفق باشید.

۱۱ محمد حنیف (آرزو) از لیسه
دشت برچی:
طرح ادبی تان نلم خد ا
(متنوی هفت من کافذ) بود
که انشا الله ازین به بعد طرح
های ادبی کوتاه می فرستید
تا هم کافذ کم مصرف شود وهم
رنگ قلم با آن هم سلیقه تان
قابل قدر دانست (نزدیک بین)
هم آرزو مند است که
واهلک های گرم گن مارا بید برید
تا احتیاجی به خرید نیل و چوب
و ذغال نداشته باشید، جور
باشید.

۱۱ سمیرا آرزو بفتلی از صنف
دوم لیسه مریم:
سروده های تان به دفتر
رسید (از ارسالی) توصیه
میکند که هنوز وقت کافی برای
سرودن شعر کامل بخته دارید،
فعلا تا میتوانید کتاب شعر
بخوانید تا بد اندید - تشکر

۱۱ سایره شکب از ولایت
جوزجان:
دوسته مهربان مجله
انتقاد شما بالای هر دو پیده
(نزدیک بین) سامی خواستم
روی همین فقلت (نزدیک بین)
وی را از بحث منک کم، ولی
او قول داد که از این به بعد
(دور بین) هم میباید - تا نامه
های ولایات را حق اولیسه
بدهد - سرانجام باید بگویم

شما بفرستید ما چاپ میکنم
شکیا باشید

۱۱ فریاد هروی از صنف دهم
لیسه فردوس کود برق مزار شریف
فکر میکنم دیگر کافی باشد
با هنرمند مورد نظر تان صاحب
کردن، اگر آسپاهم است -
نوشت است به یکی از پرسشهای
تان پاسخ میدهم که بیختم
شوید:

۱۱ از گزارش شما قریب بود سر
(از ارسالی) شاخ بکنده خوب
برای این که سر خواننده گمان
هم شاخ بکنده، قسمت از گزارش
شما را چاپ می کنیم:

بلی او مدت ۱۴ سال بیچه
بوده، ولی یک سلامت بعد خضر
شده - اولیاس بیچه گانه میوشه
و نگاه های محصم و آرم داشت
از او میسر که چرا ۱۴ سال رول
بیچه را بازی کردی - جواب مید-
هد - مجبور بودم - میسریم
چرا مجبور، او قصه اش را این
طور شروع میکند: مادری هفت
دختر داشت و بدین در زمان
حمل دادن برایش گفته بود که اگر
نرزد هشتت میم نیاشد،
آن وقت جای تو و دختر در کور
لطفاً صفحه برگردانید

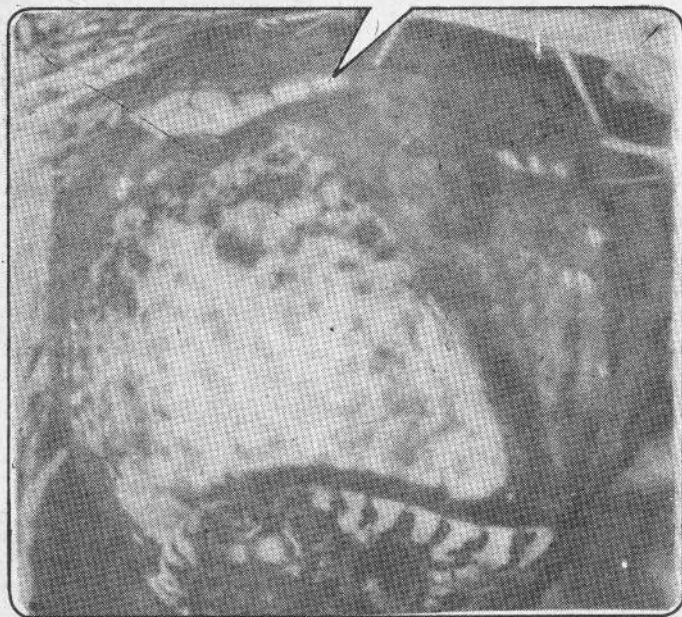
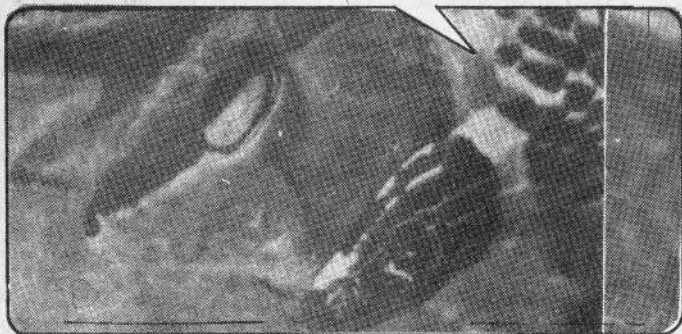
د مارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراګګ غذا یی رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمیت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې ګرې خوار، خوړي، د خاص خور ګو په لحاظ خوړنګه ماران شته. لومړي هغه ماران چې یوازی ګوک خوړي، د معنی مارانو د پاره بڼه خوار، لږ مان دي او داسې ماران هم شته، چې تیر چوڼګبڼه خوار، نه شی پیسدا کولای. سر یوه پردې لوتونکس خور وینکی او ګوب خور وینکی ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصیږي او د امکان وړکوي چې خوار، په خوله کسې ولغړوي او ګاهې وخت د وحشی خاړويو په اندازه خوله خلاصو لای شي. که د مارانو په خوله کې یو ګرې غوړی نه وي، چې د تنفس امکان یی ساده کړي، نو د ماران به هر وروږد خوراک په وخت کې په قطعې ټول مړه کیدای. د اعضا امکان وړکوي خو ښکار شوي خاړوي، هر څومر، چې غټ وي په خوله کړي. بوا او اناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شي، داسې غټ خاړوي لکه: وحشی خوګان په خوند سره خوړي. داسې بیټی هم لیدل شوي دي، چې د جنوبي امریکا پر انګه د دي مارانو ښکار شوي دي. طبیعت دي مارانوته د ښکار په لاس ته راوړلو کې یو ګرې استعداد هم وړکړي دي. یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردی، چې یوازی اوز د زین سوسما ري خوړي. سوسما ري هم د مارانو په نیرنګ بڼه پوهیدلی دي، بعدې خاطر د شپې له خوا د بناخ په سر کې اویا حتی پریاښودې ویدې اود پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورسې، خو بیا هم ماران تر دوي چالاک ښکاري. د سوسما ري په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کټي اود ورسره د قیق وي، چې ښکارګیدونکسې خاړوي هېڅ کوم شک او بدګمانسې نه احساسوي. د ماریوله برخه زهرې اسرار دي، زهر تی پورې، پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، پټ ټول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي او د ریم ټول هغه زهر دي، چې ښکار شوي څاروي په هغه باندې تجزیه کېږي. د اوبو په مارانو کې یو ټول مار خورا تیز زهر لري چې یو ګرام یی کولای شي د منعه سووتون وړاندې پای ته ورسوي او ګیان په خوتانیو کې لید

منعه وړي. داسې زهر په هغه کس په افغی مارانو کې هم لیدل شوي دي. خود مارانو زهر پرتولونکسې موجوداتو باندې اغیزه نه کوي، ایسوس، یو ټول موجود دي، چې د معنی مارانو سره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی ښولې، چې د انسان د پاره د زهر وټاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیا توب پسر دي او اغیزه نه ده کړي. خود موجودات د کیرا مارانو په زهر وړي زیاتره خلک د ویري په خاطر د ماران نه خونوي. څومر تل د ویري ښکارګیدای نشو.



د هامبورګ د سیما نود کلوپ -
 څخه رود زنبورګ، چې اصلا ټولې پخونکې دي، د دي د ندي ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملیون کیلومتره واټن په هغه او اوبو کې ګرېږدلی دي. هر کال ښیرګه پوښو هادي او خطرناک هادي ته سفر کوي د اسفرکله براون باندې په وچه کې اوکله هم په جاله کې د اوبو کې وي د ښیرګه یوه غوړی مادي کتنه یوه ورځ د نېل په ساحل کې پېښه شوه. کله چې د نېل نامتو څارماهی یی لاس ته وړغلی وړوډو هستوګنې خواتا روان وو، چې د وحشی څوک سره مخامخ شو، ښیرګه بېله محده د لمان سره نکر وکړ، چې په کب نیونکې چټک څوګان نه شم سا - تلی او د سپساري د پوړي څخه هم نشم کولای لمبو وکړم. نو سلاسي په لوشو کې پروتم، په لیدو می پرمختلوشی ویاشلی. څوک چې راژنډی شو، پسله پیرمته وکوشولو څخه رانه لیري شو. ښیرګه وایی: ماد امانون به محنتګوکی د اناګوندا امارولیدي، د ویري په باب په قصاوونګو کې په پوړی رحمی یادونه کوي. یو وار په وچه پسې ګرېږدېم خویبدا امی نکره. تصمیم می ونيود یو لوی بناخ په سر کې وید، شم. په کڅوړه کې ولیدم. اود د اوبو کې د پسهاره می کڅوړه له دوه خواوو په بستر پوري وتر له اوبو مخې پروتم. کله چې وپېښ شوم، لاندې برخه می یی حسه غوندي وه. فکر می وکړ، چې ښایي د تر ولوبه سبب دي، هڅه می وکړه، ریس څه اندازه ازاده کړم. چې لاس او گوښ می دیسو خپشت اوسور شی، وپوښشی پر ما باندې اناګوندا ارا پېچل شوې وو. طبیعتی مار نشوای کولای، چې د بناخ سره می یوځای په خوله کړي. په دي د لیل لپارته انتظار یوست، چې ښکار ولار شی او دي برید پوړ کړي. خود نیکمرغه لمر وړانګې ښکاره شوي او دي ښایي په کوم بل خوند وړنګار سې ره شو.

ښیرګه وایی: د سیاحتونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر وړي.

اولین‌ها



خواجہ توفیق الحکیم بزند از جمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصه گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای بزند آینده های درخشانتر ازین در عرصه شعر و زندگی ایشان نیاز میبریم.

- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروز تیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ شتمعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سرستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

نثر

نثر هارونک ناموهی درد بیست
 نثر هاناله بوفیاد سود بیست
 نثر هانسیون ساز خرنش بیست
 نثر هانگرمه خالمونز مرد بیست
 نثر هانستوانکست بندهان
 نثر هانترکمان رزمی زود بیست
 نثر هانعارت در تن زود بیست
 نثر هانارقدام دوست گرد بیست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار صبا
 باغ سپیدند دست خار صبا
 هیچ زخم زتیر چشم صبا
 هیچ شام زبوی تار صبا
 نهر و نناق سیر ناله صبا
 بای تو تو درین دیار صبا
 ترم آت را ست و داغ وصال
 گذرت حرف این فرار صبا
 بیخودم در خیال روی کسی
 خو تر خیالست اختیار صبا
 نه هم از نهر شعر در وریا
 شعر زیا از ان فرار صبا

در آیین عشق

یاد می مرانه تلخی مرغ از تو در سراسر است
 زدی مزاجی سحره گون از تو در بر است
 از ما به یاد حصار نسو در آغوش من روح
 پندد به هم چنین دل و دامن شکر است
 (توفیق) زین دل به نغمه دارین آیین
 رعایتی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم بزند
۱۳۶۷-۱۱-۱

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهند از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خسته دی چی د رم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلا د خخه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ((پیرموس)) یعنی جگه اولی نوری وړکړیو .

لومړی هرد ((کویس)) د رم ((اکرن)) اول رم بی د ((میکرت نیوس)) به نامه یاد کیژی . دغه هر مونه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر مونیومر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پاتختیست مفسین د تاریخ بنار لوید ییخ خوانه د الترمز میدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خخه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر مونه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسر پوی ورن پنخه ته ، مساحت یس پنخه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی یی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول پوی قامدی اول دوالی یی ۳۲ متره اول قامدی هره زاویه یی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د پوالسه لری ، پوی لیر اول بی بی بنکسه د هلیزنه اوکوتی اول بیلابیل سالو .

لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو خخه منویل کیژی . دغه هر مونه یوه سالون کی د مصر د پوع نغون ((کویس)) مویایی شوی جسد اینودل شوی دی .

و ابادی ان ، وقت کافی نداشته
اورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
خواست آن را تصوراتمانه بیس
بمبارزه اثر نقاشی شده ، خانم
کولیدج در قصر سفید از ظرف
ترین و مقبول ترین آثار قصر
به شمار می رود . در زمان او کنگرس
امریکا بود چه سالانه به خاطر
خریداری آثار حقیقه به قصر
اختصاص داد . در یک دهه
بعده ، منزل سم به قصر افزوده
شد ، و مال صمت فری امتداد
یافته و در آن دفاتر جابه جا
شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
آتش جنگ در جهانی بال شرق
ان نیز اظهار شد . در زمان حکومت
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
روزولت (۱۹۴۵-۱۹۲۳) -
تجهیزات و دیزاین قصر سفید
فنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
هاری ترومن (Harry Truman)
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
دست گرفت . ترومن تصمیم
گرفت که به قصر سفید ، فقط
تجهیزات تاریخی و انتیک
خریداری شود . در اوایل سال
۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
سفید بیانگر بازتاب دهندند
نظم تغییرات بزرگ که در قصر
ازابتک صورت گرفته بود باشد .
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
ابراز تشکر از خدمات و کوشش
های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
جمهور لیندن جانسون کمیسیون
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
تعداد داشته تشکیل داد که تا امروز
فعال است .

تصاویر
شکل نخستین (قصر سفید)
در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
امریکا هائیس (Hayes)
میزکار قیمتی بی راتخه داد .
پس از آن رئیس جمهور چستر ای
ارتور (Chester Arthur)
در قصر سفید تغییراتی دگرگونی
آورد . در همین زمان آثار هنری
نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
اوبه نقاش بزرگ از هنرمندان
وظیفه داد تا در ترین دیوارهای
قصر سم بگیرد .

آثار او در سالون مرکزی کروی
دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برفی
و سمبول دولتی امریکا سته مزین
است و در اطراف قصر شیشه خانه
های بزرگی پر از جاهای دیدنی
قصر است آباد شد .
در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت
با خانوادگی اش به قصر سفید
می آمد . بازم زمان تغییرات
مرومید . تغییرات فقط متوجه
تکمیل تجهیزات قصر بود . به
اساس مطالبی کلاسیک فرانسه
اتاقی به وجود آمد . رئیس
جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
کاملاً به یک قصر جدید آمد .
او که از علاقمندان طبعیه بود
در اطراف قصر ، باغ بزرگ
آلبالو را ایجاد کرد . نهال
های آلبالو را خانم تافت همین
ملاقاتش در جاهای پهنه کرده
و حکومتی در جاهای پهنه کرده
چندین هزار نهال آلبالوی
جاپان رایه واشنگتن به اسرع
وقت فرستاد .

Wilson
Woodrow (وودرو ویلسون)
که در زمان جنگ اول جهانی
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مویل و فرنیچر زیادی برای قصر
خریداری شد ، ولی این وسایل
و تجهیزات مدت زیادی در قصر
باقی نمانده ، زیرا در سال
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
شدند که در قصر درگرفته .
ایالات متحده درین زمان
دست به گریبان در جنگ با
بریتانیای کبیر بود و زمانیکه
قوای بریتانیایی به واشنگتن
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
ما ویسون از واشنگتن به
رفت . رئیس جمهور بعد از
حریق هیچگاه به قصر سفید
برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
جمهوریش را در اقامتگاه
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جنر مونرو
که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
گزین شد . در قصر ترمیم شده
هیچ مویل و فرنیچر وجود نداشت
فقط ۱۰ کنگرس امریکا صیقل
فوق العاده بی رایه تصویب
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
رایه منظور تهیه وسایل مویل و
فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
داد . این مویل ها درباریس
به قیمت گزاف خریداری شد ،
در همین زمان مجسمه های
مرمی از کیستوف کلمبوس و جون
واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
ایتالیایی بود ، به صد دلار
خرید که تا امروز در قصر سفید
موجود است .

تعداد خانوادگی های روسای
جمهور بودند که هر یک به نوبه
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
لی آوردند ، بلکه تعابیس نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار صبر نباید زود ل
ز آتش عشق
تا ابد فسخ کند، فسخه
مکسر رنگد

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فقلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما روز شد
کو تراست این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قلم آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کس
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرود از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهایی را که در غفلت و
بیخبری نفس می ساینند در سیا
هی و تاریکی ماندن کان میخواند
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می ما
ای دای نخوت و ناموس می ما
ای تو افلاطون و جالینوس می ما
شعر مولانا با طایفه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خواندن آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویا مولانا به
گوش جان آدمی سخن می گوید.
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در دنیا و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میباید که توفیق
بجو:

جهد بی توفیق جان نكند ن بود
ز ازنی كم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا:

رنگ و بوی دیگر دارد میتوان -
گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از -
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم راحق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سبزی که کره خوردند
فلسفه مولانا فلسفه تصویری
و خیالیانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بند پرور مضامینست و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قهه چون بیجاناست
معنی اند روی به سان داناست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهند
همه چیز را به عشق میسازند و همه
دارای اثر از همین عشق
میگیرند. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را به
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای دود لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا، -
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محض می دانند، نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید.
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت
وسرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند.
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی -
الهام می گیرد و متاثر میگردند و
گفتن شعر برایش تا حد نورسان
فراز میرود و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها بند و عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می کنی
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی مترو معنوی و آشکار
مشهور فی مابینه مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
اند بیات مانند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در -
امت از زمان خلود بخشید و اند

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پدرو مرا بر سر من فرو کرد
 و اسم را (علی جمشود) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برنگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گری به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشود) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبجی که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمین دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشود)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 X وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بین) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بوسی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 X تشکر به آذر از لوسه آریانا :
 جان (رازداریاش) میخواه
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایید،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 X خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینه
 اشعار خوش از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 X جیسا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بین) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد پر نهی باشد.
 X لایلا فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بین) قسم خورد
 کفلك نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخوای و پس
 نخواستی این دوره میری شد
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 X اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان ! نه تنها
 (نزدیک بین) بل (رازداریا -
 شی) هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده ایید. خوش
 خط باشید.
 X لمړی بریدمن عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خرنی :
 (رازداریاش) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

X بلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بین) نقدا در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 X سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بین) او (رازداریاش)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهم ترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در هفت
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 X محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل باغزید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فرمادار انقلاب و جنایت
 است. (الوسط)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

X بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز آفتاب های پر زور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفتاب بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 X سرباز (گنلم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بین) که چند
 نوع دیگر همان را قراشوش
 کرده ایید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 X غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لیسه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و سراسری
 معیشت از آن من باش و دیگر این
 جا سفر مکن زیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شد ن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 نگاهای (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرورخزاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صنف ۱۲
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و) از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 می داشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صنف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی بگرام :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چرب از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی کمین هم کامرانی
 داشتیم
 کاکو ها و فرور نوجوانی
 داشتیم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتیم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض می آرد
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید و هم (داکتر) به هر حال
 (پنجره) باز عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در هم
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صنف دوازدهم لیسه عمر شهید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (رازداری باشی) را تاب داد
 تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود و هم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سرای زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بو هندی فارسی :
 دوست عزیز! از این که علاقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، (رازداری باشی) شما
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظرم نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید و آرزو باشید .
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور
 عزیز ی :
 کاکا (رازداری باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصرالدین) نگاهای تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، و نقاشی تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقد .
 نسبت که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکو هستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من یک صدایم، یک گفتار
در تنگن، یک سکوت در فرساده
یک نمانده در دنیا، یک خشم
در صمیمیت، یک معتاد در رشکستن.
نه! من یک صداقت این هستم
که صراحت فولادی دایم. من یک
خوشبختی در سپاه ام و سلا
برف سبز در زمستان، که رویش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود.

من در عشق رنانه نمیخواهم و در
درد دوا، چرا که من خوشبختی
سپاه دایم که آنرا در نامه
سپیدی نگه داشته و هنوز گسه
سالها گذشته اند، زنده گی من
به انداز همان نامه است که
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.
شاید من میخک سپاه تو باشم
و تو هم عزیز من که هدیه خدا این
تو از من برسدی؟
.. قادر به ترک همد پگر خواهیم
بود؟



نه!

چرا که این نه تو بی زنده
منم. این ما. بی ما. ی
ما، فراتر از زمین و تویت این ما خود
عشق است، فراتر از خاطره ها
ترک کردن آنچه واژه زشتی، که هرگز
با چنین نفرین نمی شناختن
تو همان ماهی کوچک طلایی خود
بهایم هستی که سکوت را تفسیر
مبتزانی و خوابهایم را تعبیر.
من در تو بودم، شما سر-
گردانم.
تو از من برسدی؟
.. چرا عشق در خود عشق
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس
وحسادت حساس بودن، آرامش
از پروانه بی هستی که برای زندگی
کردن چیزهای زیبایی داری تا
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟
یک تقاضا؟
یک نمانده؟
ایا تو چقدر برای زنده کسی
کردن رنگ و حشمانه صراحت
دیوانه بی داری که برای ترک

صدا داده ام.
تو کیستی؟
تو یک صراحتی که در کنگی کسی
تو نباشی که در وسعت چشمها
پت موری، شاید تو یک دردی
که سخت دلپذیری و در میان از تو
آرامش نیستی آرامش بود نیست
در جان درد آبدی است من
گفته بودم، تو تکلیف یک رفتگی
تا ادای یک آمدن باشی. اما
وقتی از نبودن و نیاندن با من
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی
در تو لایز میشود، که نمیتوانی
آنرا پنهان کنی.
عشق در تو یک عمارت نیست که
آرامش باشد، یک آمدن نیست که
رفتن داشته باشد، شاید، عشق
یک نرسیدن خوشبخت است، یک
بایز جاودان، یک میخکی که
هنوز سپاه نشده، یک صراحت
فولادی که سرابایت را تهین کرده.
اما تو هم مثل من در آیی شدن
پاسپاه بودن آن به تو دیده نشده
می.

شش نمیکنی. من عشق را در
جاودانگی آن دوست دایم عشق
یک نمانده است که جستجو کنی
خوشبختی و یافتن زیبایی است
من بر ختمم؟ تو وقتی گلی را میکنی
با او چه میکنی؟
برای یافتن باسح، ناراحتی
مقبولی در او افتاده شد، گفت
میخواهم بزرگه نشود، گفتیم
من گلی هستم که مرا کنده می.
و سپس در ناراحتی، ارم نشد.
شاید میخواستم چیزی بنویسم
برای او نوشتم.
.. تو خود خاطره بی هستی، در
امتداد یک نگاه، تو بالاتر از بند او
عشقی که عاشق بودن را در خوشی
داری محقق چقدر درد بکنند
تا بگو برسد.
من ترا در خود می پام مثل یک
صدا، مثل زنگوله های یک عهد
ناپسته و ناگسسته هیانه هایم را
این صدا آنرا گرفته است. من
خوابهایم را که آبهای داشته
جان خسته ام هستند، به این

آشنایی ما از کوجه خوشبختی
ایهام میگردد من رنگ بر لاده
این تقاضا را میدهم. اما در
آبی یا سپاه بودنش به تردید
بودم. او برام از میخک های
خود میگفت، از گل میخک را دور
ست داشت و همیشه باغ خود
داشت. او از درد نگفتی هست
فرهاد میکرد من از نمانده
خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن
نمانده ماهی طلایی کوچکی بود
که من فقط در رویاها او را داشتم
من برسدی؟
.. تو میخک سپاه داری؟
او خابوش ماند، نهد انم چرا
برسدی. من برایش از تعریف
عشق گفتم: عشق مثل شعری است
که میخوانش و از آن لذت میبری
میشوی، اما برای خواننده شعر
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر
نخواهد بود. اما از این باور برام
میداد که: نه، عشق مثل شعری
است که میخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزندگی را دریا عاباهم بپوند میزند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه اهام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نمیتوانم برای کدام جا - زندانه بی بگویم به جلال خوابهام شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهام توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب . تو شکوه و غرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاود انگی را در خود داری .

تو بمن نوشته یی : " هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک بنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زورا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -

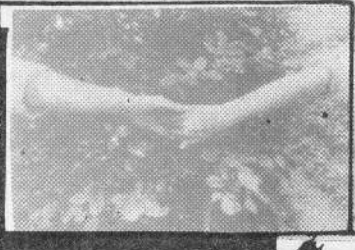
استان کوتاه



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سهیل بود نشد شواراست ؟ این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی . صراحت و صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اند برای قاهم يك حقیقت . راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم : تویک غزل عاشقانه یی که هیچگاه من به آهنگ ان نهرسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاه که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته یی هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه اهام مغضای حاده هام ام . چرا که رسوایی شعامت است . کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه یی دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده آبی آن پنجره به آسمان خاکستری رنگ که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های



شکسته ان بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را ببودم و خوشبختی ان را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : موجی از رفتن بودم . من در آنچه از تکسول خود بپزارشدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانند .

آشب اودر برابر آنچه یس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم ان سوختن پایان نیابد . اود را بینه و آب و شمع های نوروزان زیبایی خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند : ((زنده گی خوشبخت))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سباهی خوشبخت مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخته آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاسک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه باخود به خانه آورده بود . چه حافظه یی ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی منداشتم چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد

سپا و ورسا

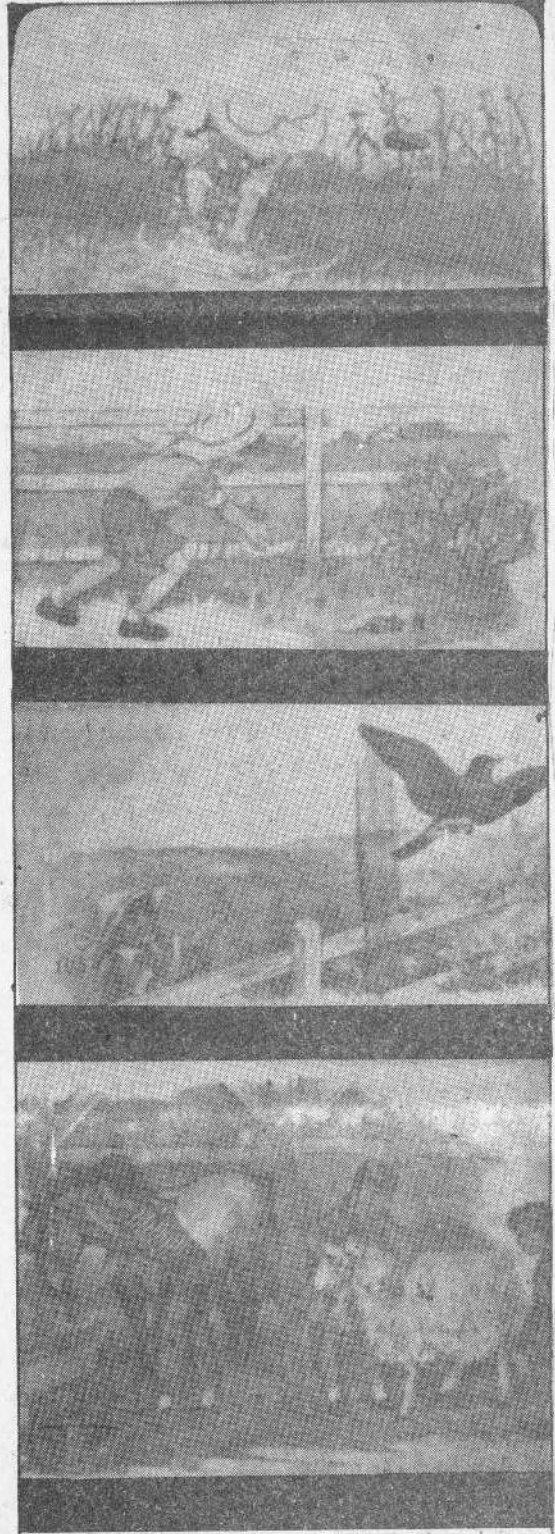
من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند برادرم قهرشدم و مرا
 دشنام داده گفتم: ((چرا
 اینقدر بیگانه و تنبل هستی
 مرا بیست دوستانم شرماند ی))
 من رفتم و در خانه گریه کردم،
 هیچکس با من گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد نه بدن نه
 مادر و نه برادر - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکردند
 و فقط مرا مقرر دانستند از آن
 روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 و همانطور کردم اما باز هم مرا بد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده برادر حسرت
 نزد یک بود که مرا با سیلی بزند
 که چرا نمیکم من رفتم و با خواهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم خواهر خوانده ام
 گفت: ((خیر است تو از زده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی، مثلا وقتی
 که گیلان آب را بر ساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود من که یادم آمد
 بر استی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت: همچنان وقتی
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقتی میخواهم کاری را انجام
 بدهم، تصادفاً از چشمم خرابی
 میشود چند روز پیش مادر
 گفت: ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم ناگهان گیلان
 از زدم افتاد و شکست مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم یک روز بدین گفتم:
 ((برو عینک هام را بیا)) وقتی
 عینکهایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود، اما متوجه
 نبودم که دفعته دروازه را بر
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدین خورد و آنرا شکستند
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم
 سرازیر شد، بدن بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ما در
 بدین مراد دشنام دادند گفتند:
 ((تو بسیار بیگانه و تنبل هستی
 هر چیزی را می شکستی))

برادرم کلانم که در روهنتون
 میخوانده چند روز پیش با دوستان
 خود در خانه ما بود، برادر من
 گفت: ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 و به اتاق معلمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادر من با عجله از اتاق
 بیرون برآمد و با اشتیاق گفت
 متوجه نشد و با من تصادم کرد



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود.

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد .

همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

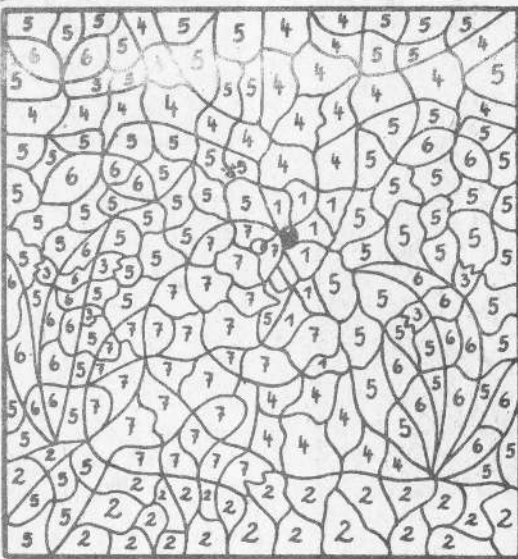


از اين لحاظ بايد با احتياط باشي و بلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد کار هاست را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن ميشدم به كار شروع ميكردم . حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشه و كسي بمن نميگويد كه تبديل و بكاره .

من ...

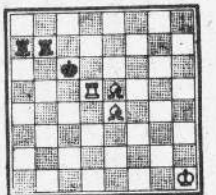
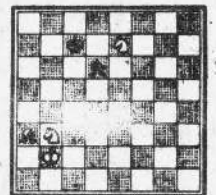
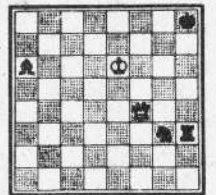
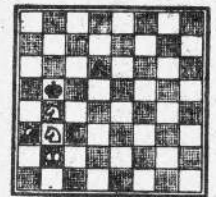
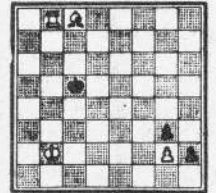
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

لایحه های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

پازل

جدول

افقی:

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سانه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت

- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی

- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی

- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها

- ۸- طاقچه بالا - دنبال

- ۹- هنر پشه هندسی نقشه‌های منقش - اثری از شکسپیر

- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس دتوق و بارک

- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نبرنگ

۱۳- هنر - ازدل برآید! وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب. ۱۴- پایتختی در اروپا -

سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور بانینجال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسم گورکی - از ولایات کشور صودی:

۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود!

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه بوسه اش خوانند!

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

حل کنید - جایزه بگیرید

- ۱- مرآت - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۲- از آلات موسیقی - سه و هیکل -
- ۳- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۴- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۵- مطالعه واحصائیه -
- ۶- کبری مقدساتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۷- برابر که نیازمند نشانه - نارس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۸- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۹- از ستاره گان زیبای نهلماهی هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۰- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۱- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگانشناختن کرده اید بشماره یاد تامل شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است، شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید - اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید - بی تردید شانس پرو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد - شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید - گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است - ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در این صورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند -

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از ریسک و بیخنگی فکری برخوردار دارید - بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمیدید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید - همین جهت شانس هم با شما است -

گروه د: شما کسی بیشتر از یک بشری به حال خود اشک می ریزید و خود را یک قربانی تصور می کنید - چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سالی های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاد اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید -

سحر کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بریزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید - مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد -

دوستان عزیز ما
 در این شماره مجله
 کلمات کلیدی
 در این شماره
 در این شماره

حل کنندگان

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیرمحمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسدا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلی
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس قره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند -



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بپسندید.

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . پتان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصابی گیرند . شما دقت کنید که عصاب کله کله حرکت در زنده گی تان باشند بهم نیست عصابی تانرا از چه انتخاب میکنید هم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید با یان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنوید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصابی بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تید پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کم کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در قضا خانواد خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های اند و خسته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد اعتماد را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مرد مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کم می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکي فايڦ براي چاشت هر هره شعري آماده
بند پراي است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۲۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
 مسلسل
 Ds
 350
 22 ص

صنایع ملی
 بزرگترین
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت
 ۲۶۱۱
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تہا ہرزف کنید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**